



پرسی روایت موسوم بہ وصیت
در کتاب القیہ شیخ طوسی (رہ)
نقد جریان احمد الحسن (۱)

سید فیضی مجتہد سیستانی



لوح و قلم

بررسی روایت موسوم به وصیت

در کتاب الغیبه شیخ طوسی رحمۃ اللہ علیہ

سید مهدی مجتهد سیستانی

فهرست

۱۱	پیش‌گفتار مؤسسه
۱۳	مقدمه
۱۵	متن روایت موسوم به وصیت

بخش اول

۱۷	بررسی سند حدیث موسوم به وصیت
۱۹	گفتار اول: نیاز به بررسی سند روایات
۱۹	نکته (۱) وجود افراد دروغگو در میان راویان
۲۰	نکته (۲) تاریخچه راوی‌شناسی در اسلام
۲۲	نکته (۳) راه‌های شناخت راویان
۲۶	نکته (۴) روایات تقیه‌ای
۲۶	نکته (۵) لزوم یقین نوعی در اعتقاد
۲۸	نکته (۶) مراد از یقین معتبر در اعتقادات
۲۹	نکته (۷) اقسام ثبت حدیث

- نکته ۸) حقیقت حدیث ۳۷
- نکته ۹) منظور از حدیث متواتر ۴۲
- دوران قُتَرَت ۴۷
- قائم به امر مخفی و جدید هدایت می کند ۵۱
- نکته ۱۰) وجود روایات متعارض ۵۶
- نکته ۱۱) رویکرد جمع بین احادیث ۷۲
- نکته ۱۲) وجود تصحیف در روایات ۷۳
- نکته ۱۳) اعتبارسنجی کتاب غیبت طوسی رحمۃ اللہ علیہ ۷۹
- نکته ۱۴) سوء استفاده فرقه های منحرف از قرآن و روایات ۸۱
- گفتار دوم: بررسی راویان حدیث موسوم به وصیت ۸۳
- بررسی علی بن سنان موصی العدل ۸۳
- بررسی علی بن الحسین ۹۶
- بررسی احمد بن بن محمد بن خلیل ۹۶
- بررسی پدر حسن (حسین) بن علی ۹۷
- گواهی شیخ طوسی رحمۃ اللہ علیہ بر صحت روایات کتبش ۱۰۰
- آیا پذیرش حدیث وصیت الزامی است؟ ۱۰۱
- آیا حدیث وصیت متواتر است؟ ۱۰۶

بخش دوم

- بررسی محتوای حدیث موسوم به وصیت ۱۰۹
- نکته ۱) ناقص بودن وصیت ۱۱۱
- نکته ۲) زمان وفات پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم ۱۱۲
- نکته ۳) زمان کتابت وصیت ۱۱۳

نکته ۵)	نام مهدی	۱۱۷
نکته ۶)	وصی مردگان	۱۱۸
نکته ۷)	القاب اهل بیت علیهم السلام	۱۱۸
نکته ۸)	دوازده مهدی بعد از دوازده امام	۱۱۹
نکته ۹)	اسامی مهدی اول	۱۲۰
نکته ۱۰)	وفات امام علیه السلام	۱۲۴
نکته ۱۱)	اسامی سایر مهدیین	۱۲۶
نکته ۱۲)	فرزند بودن واسطه	۱۲۸
نکته ۱۳)	اولین مؤمن	۱۲۸
نکته ۱۴)	خلفای رسول خدا صلی الله علیه و آله	۱۲۹
نکته ۱۵)	دوازده امام و دوازده مهدی	۱۳۱
نکته ۱۶)	دوازده مهدی یا یازده مهدی؟	۱۳۳
نکته ۱۷)	قیام منتظر	۱۳۴
نکته ۱۸)	دوازده شیعه	۱۳۵
نکته ۱۹)	فرزند مهدی علیه السلام	۱۳۸
نکته ۲۰)	فرزندان حسین علیه السلام	۱۴۱
نکته ۲۱)	تحویل خلافت	۱۴۲
نکته ۲۲)	محتوای وصیت	۱۴۳
نکته ۲۳)	غسل امام علیه السلام	۱۴۴
نکته ۲۴)	حکومت مهدیین	۱۵۰
نکته ۲۵)	ادامه خلافت	۱۵۹
	چکیده کتاب	۱۶۳
	منابع	۱۶۷



امام صادق علیه السلام فرمودند: به زودی شبهه‌ای به شما می‌رسد درحالی‌که پیشوای عیان و امام هدایت‌گر ندارید و تنها کسی از آن نجات پیدا می‌کند که به دعای غریق دعا کرده، بگوید:

«يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانُ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّثْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ»^۱.



امام صادق علیه السلام درباره دعایی که موجب کامل شدن ایمان می‌شود^۲ این دعا را توصیه نمودند:

«رَضِيتُ بِاللَّهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِالْقُرْآنِ كِتَابًا وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا وَبِعَلِيِّ وَلِيًّا وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنَ وَعَلِيَّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَعَلِيَّ بْنَ مُوسَى وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَعَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ وَالْحُجَّةَ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ أَئِمَّةً»^۳.

۱. «سُئِلَ بَعْضُكُمْ شِبْهَةً فَنَبَّهُوا بِهَا عَلِمَ يُرَى وَلَا يُنْجُو مِنْهَا إِلَّا مَنْ دَعَا بِدُعَاءِ الْغَرِيقِ فُلْتُ كَيْفَ دُعَاءُ الْغَرِيقِ قَالَ يَقُولُ: يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانُ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّثْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ». کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۵۱ - ۳۵۲، ح ۵۰.

۲. تهذیب الأحکام، (تحقق خراسان)، ج ۲، ص ۱۰۹، ح ۱۸۰.

۳. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۲۷، ح ۹۶۰.



امام صادق علیه السلام در دوران غیبت امام منتظری که در مورد ولادتش شک و شبهه وجود دارد، دورانی که خیلی ها به شک و انحراف دچار می شوند این دعا را بیان کردند:

«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»^۱.

و یا: «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَبِيَّكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَبِيَّكَ لَمْ أَعْرِفْهُ فَقَدْ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»^۲.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۳۳۷، ح ۵.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۴۲، ح ۲۹.

پیش‌گفتار مؤسسه

یکی از مدعیان دروغین مهدویت در دوره معاصر، فردی به نام احمد اسماعیل گاطع، معروف به احمد الحسن می‌باشد که با استناد به روایتی از کتاب الغیبة شیخ طوسی رحمته الله علیه، تعداد اوصیاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را ۲۴ تن دانسته و از سویی خود را سیزدهمین آنان معرفی می‌کند.

وی برای مخفی کردن ضعف سندی این روایت، علاوه بر انکار علم رجال، تعدادی از روایات ضعیف را به صورت تقطیع شده، به عنوان مؤید این حدیث جمع نموده تا از این رهگذر روایت مذکور را دارای تواتر معنوی جلوه دهد. درحالی‌که حدیث موسوم به وصیت، دارای محتوایی شاذ و فاقد هرگونه تواتر یا قوت سندی است.

نوشته حاضر، در صدد آن است تا به دیده انصاف و دقت علمی، اشکالات روایت موسوم به وصیت را بررسی کرده و ضعف سندی و محتوایی آن را آشکار نماید تا از این رهگذر، گمراهی این مدعی دروغین ثابت شود.

این اثر، حاصل تلاش و کوشش یک‌ماهه طلبه گرامی سید مهدی مجتهد سیستانی در موسسه بروج است که ضمن تقدیر و تشکر از ایشان، آرزوی دوام توفیقات و برکات الهی برای ایشان داریم.

علی محمدی هوشیار

مؤسسه بروج

مقدمه

در سال ۲۰۰۳ میلادی فردی از اهالی بصره به نام احمد بن اسماعیل ادعا کرد فرزند پنجم از نسل امام دوازدهم علیه السلام می باشد که در احادیث فراوان به نام و خصوصیات او اشاره شده است.

وی پس از چندی با نام مستعار احمد الحسن، ادعای وصایت خاصه از جانب امام دوازدهم علیه السلام را کرده و تصریح نمود: من همان قائمی هستم که روایات بسیار به آمدنش بشارت داده است.

او برای اثبات این ادعا نظریه دوازده مهدی بعد از دوازده امام علیهم السلام را مطرح نموده و مهمترین مستند خود را روایتی موسوم به آخرین وصیت مکتوب پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داد که در کتاب غیبت شیخ طوسی رحمته الله علیه ثبت شده است.

البته وی ادعاهای متعدد دیگری همچون مقام امامت، وصایت و خلافت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و یمانی بودن را داشته و به علاوه در زمینه مسائل فقهی، تفسیری، حدیثی، رجالی، کلامی، تاریخی، سیاسی و علمی ادعاهای فراوانی دارد که به طور طبیعی پرداختن به بررسی و نقد همه آنها در یک کتاب ممکن نیست، و آنچه ما در اینجا مورد بررسی قرار می دهیم، همان حدیث موسوم به وصیت در کتاب غیبت طوسی می باشد که از ۱۲ مهدی بعد از ۱۲ امام سخن گفته که اولین آنها احمد فرزند امام دوازدهم علیه السلام است.

توضیح این نکته ضروری است که در نگاشته حاضر، بررسی وصیت مذکور در دو مرحله صورت پذیرفته است:

الف. مرحله سند؛

ب. مرحله محتوا.

هر کدام از این دو مرحله، دارای دو بخش درون کاوی و برون کاوی است که عبارتند از:

درون کاوی سندی، یعنی بررسی تک تک راویان یک حدیث از نظر مورد اطمینان بودن، و برون کاوی سندی، یعنی تشریح مبانی علمی بررسی صحت سند روایات.

همچنین درون کاوی محتوا، یعنی بررسی مضمون حدیث و اشکالات آن بدون مقایسه محتوا با روایات دیگر و برون کاوی محتوا، یعنی بررسی تضادها و تناقض هایی که یک روایت با روایات دیگر دارد.

ما در مرحله بررسی سند ابتدا بخش برون کاوی را مطرح نموده و طی ۱۴ نکته، در کنار بیان مبانی علمی بررسی صحت سند روایات - مخصوصاً روایات اعتقادی - به شبهات مخصوص به این وصیت پاسخ داده و بعد از آن وارد بخش درون کاوی سند شده، تک تک راویان این حدیث را بررسی نموده ایم. اما در مرحله بررسی محتوا، بحث های درون کاوی و برون کاوی را از هم جدا نکرده و به صورت یک جا طی ۲۵ نکته آورده ایم.

امید آنکه این نا چیز مورد قبول امام زمان علیه السلام واقع شود، و هر چه زودتر با ظهورش به انحرافات مهدویت پایان دهد.

آمین رب العالمین

سید مهدی مجتهد سیستانی

متن روایت موسوم به وصیت

«أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيِّ بْنِ عَلِيِّ بْنِ سُفْيَانَ الْبَرْقَرِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سِنَانٍ الْمُؤَصِّلِيِّ الْعَدْلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الْخَلِيلِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ الْمَصْرِيِّ عَنْ عَمِّهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ ذِي الثَّفَنَاتِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ الرَّكْبِيِّ الشَّهِيدِ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي كَانَتْ فِيهَا وَفَاتَهُ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَحْضِرْ صَحِيفَةً وَذَوَاةً فَأَمَّا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَصِيَّتُهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَمِنْ بَعْدِهِمْ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا فَأَنْتَ يَا عَلِيُّ أَوَّلُ الْإِثْنَى عَشَرَ إِمَامًا سَمَّاكَ اللَّهُ تَعَالَى فِي سَمَائِهِ عَلِيًّا الْمُزْتَضَى وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الصِّدِّيقِ الْأَكْبَرَ وَ الْفَارُوقَ الْأَعْظَمَ وَ الْمَأْمُونَ وَ الْمَهْدِيَّ فَلَا تَصُحُّ هَذِهِ الْأَسْمَاءُ لِأَحَدٍ غَيْرِكَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَصِيِّي عَلَى أَهْلِ بَيْتِي حَيْثُ هُمْ وَ مِثْبَتُهُمْ وَ عَلَى نِسَائِي فَمَنْ ثَبَّتَهَا لِقَيْشِي غَدًا وَ مَنْ طَلَّقَهَا فَأَنَا بَرِيءٌ مِنْهَا لَمْ تَبْنِي وَ لَمْ أَرْهَا فِي عَرِضَةِ الْقِيَامَةِ وَ أَنْتَ خَلِيفَتِي عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي فَإِذَا حَضَرَتْكَ الْوَفَاةُ فَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِي الْحَسَنِ الْبَرِّ الْوُصُولِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِي الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ الرَّكْبِيِّ الْمُقْتُولِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ ذِي الثَّفَنَاتِ عَلِيٍّ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ الْبَاقِرِ فَإِذَا

حَضَرْتُهُ الْوَفَاءُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرٍ الصَّادِقِ فَإِذَا حَضَرْتُهُ الْوَفَاءُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ
مُوسَى الْكَاطِمِ فَإِذَا حَضَرْتُهُ الْوَفَاءُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيِّ الرِّضَا فَإِذَا حَضَرْتُهُ الْوَفَاءُ
فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِ فَإِذَا حَضَرْتُهُ الْوَفَاءُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيِّ
النَّاصِحِ فَإِذَا حَضَرْتُهُ الْوَفَاءُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ الْفَاضِلِ فَإِذَا حَضَرْتُهُ الْوَفَاءُ
فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ الْمُسْتَحْفَظِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَذَلِكَ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا ثُمَّ
يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا فَإِذَا حَضَرْتُهُ الْوَفَاءُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ أَوَّلِ الْمُقَرَّبِينَ
لَهُ ثَلَاثَةُ أَسْمَاءٍ اسْمُ كَاسِمَى وَاسْمُ أَبِي وَهُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَ أَحْمَدُ وَ الْاسْمُ الثَّالِثُ الْمَهْدِيُّ
هُوَ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ^١.

بخش اول

بررسی سند حدیث

موسوم به وصیت

گفتار اول نیاز به بررسی سند روایات

نکته ۱) وجود افراد دروغگو در میان راویان

با توجه به اینکه در میان راویان، افراد منافقِ دروغگو و حدیث ساز زیاد بودند که غالباً پیرامون اعتقادات مسلمانان جعل حدیث می‌کردند، پذیرفتن یک روایت بدون بررسی اینکه چه کسانی آن را نقل کرده‌اند و آیا حدیثشان مورد اعتماد هست یا نه، عقلاً پذیرفته نیست.

حضرت علی علیه السلام درباره کثرت راویان دروغگو در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «در زمان خود پیامبر برایشان دروغ بسته شد تا آنکه میان مردم به سخنرانی ایستاد و فرمود: ای مردم دروغگویان بر من زیاد شده‌اند ... بعد از پیامبر نیز برایشان دروغ بسته شد»^۱.

نیز امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «لعنت خدا بر مغیره بن سعید. او کتب اصحاب پدرم را می‌گرفت و در آنها احادیث جعلی وارد می‌کرد پس حدیث

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۶۲، ح ۱.

مخالف قول خدا و سنت پیامبر را بر ما نپذیرید»^۱.

و نیز یونس می‌گوید: احادیث زیادی که از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام شنیده بودم به امام رضا علیه السلام عرضه کردم، ایشان بخش زیادی از احادیث منسوب به امام صادق علیه السلام را انکار نموده، فرمود: «خدا ابوالخطاب را لعنت کند او بر امام صادق علیه السلام دروغ می‌بست و اصحابش آن دروغ‌ها را لابه لای کتب اصحاب امام صادق علیه السلام جا دادند پس احادیث مخالف قرآن را بر ما نپذیرید»^۲.

هم چنان‌که حضرت علی علیه السلام فرمودند: «زمانی که حدیثی نقل می‌کنید سندش را بگویید تا اگر دروغ است گناهش به گردن راویش باشد»^۳.

نکته ۲) تاریخچه راوی‌شناسی در اسلام

قرآن کریم اولین منبعی است که به وجود راویان فاسق تذکر داده و فرموده است: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، وقتی فاسقی برای شما خبری آورد در مورد صحت آن تحقیق کنید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا»^۴ و

۱. «إِنَّ الْمُغْيِرَةَ بْنَ سَعِيدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ دَسَّ فِي كُتُبِ أَصْحَابِ أَبِي أَحَادِيثَ لَمْ يُحَدِّثْ بِهَا أَبِي، فَأَقْبَحُوا اللَّهَ وَلَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا مَا خَالَفَ قَوْلَ رَبِّنَا تَعَالَى وَسُئِلَ تَبَيَّنَا عليه السلام فَإِنَّا إِذَا حَدَّثْنَا قُلْنَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله». رجال الکشی - إختيار معرفة الرجال، ص ۲۲۴، رقم ۴۰۱.

۲. قَالَ يُونُسُ: وَأَمِيتُ الْعِرَاقَ فَوَجَدْتُ بِهَا قِطْعَةً مِنْ أَصْحَابِ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَوَجَدْتُ أَصْحَابَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مُتَوَافِرِينَ فَسَمِعْتُ مِنْهُمْ وَأَخَذْتُ مِنْهُمْ، فَعَرَضْتُهَا مِنْ بَعْدُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام فَأَنْكَرَ مِنْهَا أَحَادِيثَ كَثِيرَةً أَنْ يَكُونَ مِنْ أَحَادِيثِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَقَالَ لِي: «إِنَّ أَبَا الْخَطَّابِ كَذَّبَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لَعَنَ اللَّهُ أَبَا الْخَطَّابِ! وَكَذَلِكَ أَصْحَابُ أَبِي الْخَطَّابِ يَدُسُّونَ هَذِهِ الْأَحَادِيثَ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا فِي كُتُبِ أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، فَلَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا خِلَافَ الْقُرْآنِ». رجال الکشی - إختيار معرفة الرجال، ص ۲۲۴.

۳. «إِذَا حَدَّثْتُمْ بِحَدِيثٍ فَأَسْبِدُوهُ إِلَى الَّذِي حَدَّثَكُمْ فَإِنْ كَانَ حَقًّا فَلَكُمْ وَإِنْ كَانَ كَذِبًا فَعَلَيْهِ». الكافي، (ط - الإسلامية)،

ج ۱، ص ۵۲، ح ۷.

۴. حجرات: ۶.

به طور طبیعی تلاش برای شناخت فسق و عدم فسق راوی مقدمه رعایت این دستور قرآنی است. و ائمه اطهار علیهم السلام اولین مصدري بودند که بعضی راویان غیر مورد اعتماد و مورد اعتماد را نام می بردند تا مردم بدانند به حدیث چه کسی اعتماد کنند و به حدیث چه کسی نه؛ مثل تایید وثاقت زراره و ابو بصیر و محمد بن مسلم و برید عجل^۱ و یونس بن عبد الرحمن^۲ و دو نائب اول امام زمان علیه السلام^۳.

از همین روی، علمای شیعه در زمان اهل بیت علیهم السلام کتاب هایی درباره راوی شناسی نگاشتند تا راویان غیر مورد اعتماد از مورد اعتماد شناخته شوند^۴؛ کاری که هم مطابق عقل بود و هم با فعل و تقریر معصومین به امضای شریعت رسیده بود. این روش در غیبت صغری و کبری ادامه داشت و عالمان متعددی در این زمینه کتاب نوشتند که به کتاب «رجال» و «فهرست» معروف گشت.

«رجال» به معرفی راویان می پرداخت و بررسی می کرد که راوی از کدام امام است، چه کنیه و لقبی دارد، از نظر مورد اطمینان بودن در چه سطحی قرار دارد، و «فهرست» به معرفی راویانی می پرداخت که در زمینه های مختلف

۱. «مَا أَخَذَ أَحَدٌ دُرَّتَنَا وَأَخَادِيثَ أَبِي عليه السلام إِلَّا زُرَّارَةً وَأَبُو بَصِيرٍ لَيْتَ الْمُرَادِيُّ وَمُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ وَبُرَيْدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْعُجَلِيُّ وَتُؤَلَّا هَؤُلَاءِ مَا كَانَ أَحَدٌ يَسْتَنْبِطُ هَذَا، هَؤُلَاءِ حِفَاطُ الدِّينِ وَأَمَنَاءُ أَبِي عليه السلام عَلَى خِلَالِ اللَّهِ وَخَرَامِهِ، وَهُمْ السَّابِقُونَ إِلَيْنَا فِي الدُّنْيَا وَالسَّابِقُونَ إِلَيْنَا فِي الْآخِرَةِ». رجال الکشی - إختيار معرفة الرجال، ص ۱۳۶ - ۱۳۷، رقم ۲۱۹.

۲. سَأَلْتُ الرِّضَا عليه السلام فَقُلْتُ إِنِّي لَا أَلْفَاكُ فِي كُلِّ وَقْتٍ فَعَنْ مَنْ أَخَذُ مَعَالِمَ دِينِي قَالَ: «خُذْ مِنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ». رجال الکشی - إختيار معرفة الرجال، ص ۴۸۳، رقم ۹۱.

۳. «الْعَمْرِيُّ وَابْنُهُ يَفْتَنَانِ فَمَا أَذْيَا إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّبَانِ وَمَا قَالَا لَكَ فَعَنِّي يَقُولَانِ فَاسْتَمِعْ لَهُمَا وَأَطِعْهُمَا فَإِنَّهُمَا الْيَقْتَنَانِ الْمُتَأَمُّونَ». الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۱.

۴. تعداد این کتاب ها تا زمان شیخ طوسی به بیش از ۱۰۰ نگاشته رسیده بود. معجم رجال الحديث وتفصيل طبقات الرجال، ج ۱، ص ۴۱.

دارای تالیف بودند و در ضمن آن به وثاقت راویان نیز اشاره می نمود.

نکته ۳) راه های شناخت راویان

اولین و مهم ترین راه شناخت راویان حدیث از نظر مورد اطمینان بودن و نبودن، مراجعه به کتاب های رجال و فهرستی است زیرا سخن آنها یا به عنوان خبره و اهل فن و یا به عنوان گواهی فرد عادل، سندی قابل اعتماد است. بله! در اینجا اشکالاتی مطرح شده که اعتماد به سخنان رجال ها را مخدوش می کند، از جمله:

۱. سخنان رجال ها زمانی حجیت دارد که از روی حس باشد نه حدس، درحالی که ما راهی برای تشخیص این مطلب نداریم.

پاسخ: سخنان رجال ها درباره راویان به پنج صورت است:

اول) اعتماد بر شهرتی که بین شیعه درباره بعضی راویان وجود داشته است، مثل سلمان و ابوذر و مقداد و ابو خالد کابلی و ابو حمزه ثمالی و زراره و ابو بصیر و محمد بن مسلم و هشام بن حکم و هشام بن سالم و یونس بن عبد الرحمن و حسن بن محبوب و فضل بن شاذان. اینها بزرگان درجه اول شیعه بوده اند که همه ایشان را می شناخته اند و اگر اسمشان در رجال ثبت شده، برای شناساندن به آیندگانی بوده که از عصر معصومین و این راویان بزرگ فاصله زیادی خواهند داشت.

دوم) ثبت توثیقاتی که سینه به سینه از عصر خود معصومین علیهم السلام بدست رجال ها رسیده است. مثلاً شیخ طوسی از شیخ مفید او از شیخ صدوق او از شیخ کلینی، مورد اعتماد بودن احمد بن یحیی العطار را گزارش می دهد. سوم) ثبت کتابی، به این معنا که مثلاً حسن بن فضل در کتابش گواهی

داده که فلان راوی مورد اعتماد است و عیاشی از کتاب فضل نقل کرده و شاگرد او از کتاب وی و نجاشی از کتاب او.

چهارم) تایید وثاقت کسانی که خودشان آنها را دیده و می‌شناختند که شامل استادان و معاصران آنها می‌شود.

پنجم) برداشت‌هایی که رجالی‌ها براساس قرائن و شواهد به آنها رسیده‌اند. این برداشت‌ها معمولاً مربوط به فساد عقیده و غلو می‌باشد و برای دیگران حجیت ندارد.

بعد از این توضیح خاطر نشان می‌شویم، عموم سخنان رجالی‌ها مبتنی بر چهار صورت اول بوده، لذا اعتبار سخنان ایشان دچار خدشه نیست.

غیر از اینکه سیره متشرعه نیز بر این استوار بوده و هست که تا علم به حدسی بودن منشأ خبر ثقه پیدا نکنند خبر او را حجت می‌دانند^۱.

۲. سند سخنان رجالی‌ها: این سلسله سند دارد یا ندارد؛ اگر سلسله سند دارد، خوب تا وثاقت راویان همان سندها اثبات نشود سخنانشان درباره وثاقت دیگر راویان حجیت ندارد و لازمه این دور یا تسلسل است، و اگر سند ندارد، که حرف بی سند بی ارزش است. و اتفاقاً عموم سخنان آنها از همین قبیل است.

پاسخ: همانطور که توضیح داده شد سخنانی که رجالی‌ها درباره راویان ثبت کرده‌اند دارای پنج صورت بوده است، صورت اول نیازی به سند نداشته چون آنقدر مشهور بوده‌اند که موجب اطمینان است، در صورت دوم و سوم هم چون وثاقت سلسله برای رجالی ثابت بوده، سخنان ایشان را در مورد راویان دیگر ثبت نموده است، و صورت چهارم هم که توثیق بلا واسطه می‌باشد.

می ماند صورت پنجم که خود ما اعلام کردیم حجیت ندارد و فقط می تواند در حد یک قرینه ایفای نقش کند.

۳. اگر سخنان رجالی ها از روی حس بوده، چطور با هم بر سر وثاقت یک راوی اختلاف دارند و حتی گاهی یک نفر در دو کتابش دو نظریه متفاوت ارائه داده است؟

پاسخ: اولاً چنین مواردی بسیار کمتر از آنست که بتواند اصل اعتبار علم رجال را زیر سوال ببرد، ثانیاً اشتباه در هر فنی وجود دارد و این باعث نمی شود یک فن کلاً کنار گذاشته شود، ثالثاً این نوع اختلافات معمولاً مربوط به صورت پنجم یعنی برداشت های شخصی نسبت به فساد عقیده و اهل غلو بودن شخص می باشد، نه چهار صورت نخست.

۴. تعداد راویان احادیث خیلی بیشتر از افرادی است که رجالی ها نام آنها را ثبت کرده و توثیق نموده اند و به همین خاطر، احادیث راویان زیادی به علت مهمل یا مجهول بودن کنار گذاشته می شوند و به تبع آن دست ما از خیلی از روایات اهل بیت علیهم السلام کوتاه می گردد.

پاسخ: ما قبول داریم که کتاب رجال به تنهایی برای شناخت راویان مورد اعتماد کافی نیست، اما کافی نبودن به معنای باطل بودن نیست. پس ما تا آنجا که رجال برای دست یافتن به راویان مورد اعتماد کمک کند بر آن تکیه می کنیم، و هر جا که نتوانست از راه های دیگر استفاده می نماییم که در ادامه می آید. با این روش، بسیاری از راویان مهمل و مجهول جزء افراد مورد اطمینان قرار می گیرند، و تنها روایات آن عده که هیچ راهی برای اعتماد به ایشان وجود ندارد کنار گذاشته می شود. و البته نباید فراموش کرد که علت مجهول بودن خیلی از روایات این است که شیعه نبوده اند، زیرا در میان راویان احادیث افراد

متعددی از فرقه زیدیه، واقفیه و سنی وجود داشته‌اند که چون از جامعه شیعه دور بوده‌اند ناشناخته مانده‌اند، در نتیجه کنار گذاشتن روایات چنین افرادی خدشه‌ای به دین و مذهب وارد نمی‌کند، بلکه بر عکس، اعتماد کردن به عده‌ای از همین راویان باعث شده احادیث فراوانی که برخلاف مذهب فقهی و اعتقادی شیعه بوده، در لا به لای کتب شیعه ثبت شود و بستر مناسبی برای سوء برداشت و سوء استفاده برضد این مذهب شریف گردد.

دومین راه، مراجعه به روایاتی است که از ائمه علیهم‌السلام در مورد راویان صادر شده است. و علت اینکه روایات ایشان، در مرحله دوم قرار دارد اینست که تا وثاقت راویان این‌گونه احادیث در رجال و فهرست ثابت نشود نمی‌توان به محتوای آنها تکیه کرد. بخش مورد توجهی از این احادیث در کتاب اختیار معرفة الرجال، نگاشته قرن چهارم آمده، ولی غیر از آن نیز روایات پراکنده‌ای در کتب حدیثی وجود دارد.

سومین راه، کشف و استفاده از قوانین رجالی است، مثل کثرت نقل ثقه، قانون نقل بزنطی، قانون حجیت مرسلات ابن ابی عمیر، بررسی میدانی احادیث راوی و... که در بدست آوردن وثاقت راویان بسیار تاثیرگذار است. البته در این میان عده‌ای که روحیه اخباری‌گری داشته‌اند راه افراط در پیش گرفته و به هر مطلب ضعیفی برای اثبات مورد اعتماد بودن بعضی روات تمسک کرده‌اند که خطای آنان برانسان منصف پوشیده نیست.

و بعد از پیمودن این سه راه، آنچه باقی می‌ماند، تعداد راویانی هستند که جایگاه ویژه‌ای از نظر اطلاعات حدیثی یا جامعه شیعه نداشته‌اند و برای همین شخصیتشان مجهول بوده و منقولاتشان غیر قابل اعتماد تلقی شده است.

نکته ۴) روایات تقیه‌ای

هر شیعه‌ای این را می‌داند که ائمه ما گاهی برای حفظ جان خود یا شیعیان تقیه کرده، حکم یا عقیده‌ای را بر خلاف مذهب تشیع بیان می‌کرده‌اند، یا مطلب را طوری در لفافه می‌گفته‌اند که تنها شیعه متخصص منظور اصلی ایشان را بفهمد. وجود چنین روایات تقیه‌ای یکی از علت‌هایی است که باعث شده حدیث‌شناسی به علمی تخصصی تبدیل شود که تنها آگاهان به جوانب مختلف حدیث - از جمله موارد تقیه - بتوانند حدیث صحیح از غیر صحیح را تشخیص دهند.

حال اگر ما چشم بر این واقعیت ببندیم و بدون توجه به آن سراغ روایات برویم، می‌توانیم از برخی احادیث، اعتقادات مخالف تشیع مثل عدم علم و عصمت ائمه علیهم‌السلام و حتی صحت ادعای خلفای اهل سنت را برداشت نماییم.

و این همان کاری است که بعضی وهابی‌ها یا وهابی زده‌ها انجام می‌دهند. یعنی با گردآوری برخی روایات ضعیف و بی‌سند و تقیه‌ای و مبهم و غیره، در موضوع اینکه ائمه علیهم‌السلام با خلفا دوست بوده‌اند یا خلافت را انتصابی نمی‌دانستند کتاب می‌نویسند!

نکته ۵) لزوم یقین نوعی در اعتقاد

از آنجا که برای اعتقاد پیدا کردن، یقین و اطمینان نوعی لازم است - چون به گفته امیر المؤمنین علیه‌السلام پایه ایمان یقین است^۱ - حتی اگر سند روایتی هم درست باشد نمی‌تواند مستند اصول اعتقاد ما قرار گیرد، لذا تنها با روایات

۱. کتاب سلیم، ج ۲، ص ۶۱۴.

متواتر یا مقرون به شواهد قطعی می‌شود اعتقادی را ثابت نمود. البته منظور این نیست که صحت سند دخالتی در مباحث اعتقادی ندارد و حتی اگر با روایت ضعیفی یقین حاصل شد حجت است، بلکه سخن اینست که صحت سند برای حصول اطمینان کافی نیست. برای همین گفتیم که باید یقین و اطمینانِ نوعی پیدا شود، یعنی اطمینانی برخاسته از ادله‌ای که وقتی عموم افراد به آنها می‌نگرند برای شان یقین حاصل می‌شود. و دلیل این قید هم روشن است زیرا خداوند متعال دین را برای همه انسانها فرستاده اند، لذا طبیعی است که راه اعتقاد به آن را نیز اطمینان عمومی قرار دهند و الا اگر قرار باشد هر کسی به یقین شخصی خودش اعتقادی پیدا کند بنای دین از هم می‌پاشد.

و این همان اشتباهی است که پیروان ده‌ها فرقه گوناگون از شیعه مثل بابیت و بهائیت مرتکب آن شدند.

از طرفی مقید هستیم که سند روایت صحیح باشد چون معقول نیست که ائمه علیهم‌السلام اعتقادی را که جزء دین می‌باشد تنها به یک راوی ضعیف یا مجهول گفته باشند و راویان بزرگ و مشهور و مورد اعتماد خود را از آن بی‌خبر بگذارند. با این بیان، اشتباه ناظم العقیلی در مقدمه کتاب احمد بصری روشن می‌شود که می‌نگارد: اثبات سند یک روایت به معنای قطعی بودن صدور آن نیست بلکه نهایت چیزی که از صحت سند بدست می‌آید ظن به صدور است که در علم فقه کاربرد دارد نه عقاید، بلکه حتی گاهی در فقه، عمل به روایت صحیح السندی ترک می‌شود چون مضمونش ناشناخته و نادر است... در نتیجه مسأله صحت سند امری کلیدی در عقاید نیست چون آنچه در عقیده معتبر است علم و قطع و جزم می‌باشد که اینها از صحت سند حاصل

نمی‌شود.^۱

اشتباه او در این است که عدم کفایت صحت سند را با عدم کاربرد صحت سند اشتباه گرفته است. زیرا درست این است که: اولاً صحیح بودن سند حدیث برای عقیده پیدا کردن کافی نیست بلکه باید به علاوه صحت سند، قرائن قطعی بر صدور حدیث وجود داشته باشد، ثانیاً هر یقینی در عقیده پیدا کردن کفایت نمی‌کند، که در نکته بعدی توضیح داده می‌شود.

نکته ۶) مراد از یقین معتبر در اعتقادات

گاهی ما به مطلبی یقین پیدا می‌کنیم ولی آن یقین به واسطه مقدمات باطل و اشتباه حاصل شده است، لذا این سوال پیش می‌آید که چگونه یقینی در مسائل اعتقادی حجت است؟

در پاسخ باید گفت: مراد از یقین و اطمینانی که در مسائل اعتقادی معتبر است، یقین عقلانی است یعنی آنکه بواسطه مقدمات عقل پسند حاصل شده باشد، و الا اگر کسی به خاطر اینکه علامت آلمان نازی را روی بعضی مخلوقات عالم مثل تنه درخت یا بدن یک قورباغه دیده یقین به حقانیت هیتلر بکند یا به خاطر یک خواب یقین نماید بهائیت بر حق است یا چون قرآن را باز کرد و دید آیه جهنم آمده یقین کند اگر به احمد بصری ایمان نیاورد اهل جهنم است، اینطور یقین‌ها نزد عقل پذیرفته نیست و چون از مقدمات باطلی

۱. إن إثبات سند رواية ما، لا يعني إثبات قطعية صدورها بلغاية ما يفيدها لسند الصحيحه وظنية الصدور المعمول بها في الفقه دون العقائد، بل أحياناً نرغم صحة السند يُترك العمل بالخبر لنكارة منته أوشذوذه... إذن، فمسألة صحة السند ليس تأمراً جوهرياً في العقائد لأن العقائد يشترط فيها العلم أي القطع والحزم، وهذا لا يحصل من صحة السند. الوصية المقدسة الكتاب العاصم من الضلال، ص ۳-۴.

حاصل شده، حجیت ندارد.^۱

و البته خوب می دانیم که خداوند متعال طبق بیان امام کاظم (علیه السلام) عقل را حجّت باطنی قرار داده اند تا درکنار حجّت ظاهری هدایتگرما باشد:

«إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةَ ظَاهِرَةٍ وَ حُجَّةَ بَاطِنَةٍ فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَيُّمَةُ وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ»^۲.

حال اگر ما این نکته را نا دیده بگیریم، همه فرقه های منحرف همچون وهابیت و داعش و بوداییان میانمار و بهائیت و گروه مجاهدین خلق و دیگر جنایتکاران عالم که به صحت راه و روش خود یقین دارند نزد خداوند متعال معذور خواهند بود!

درحالی که چنین نیست، و یقینی که مخالف وجدان و فطرت باشد، یقینی که مخالف عقل و روش عقلاء باشد، و یقینی که متعارض با مستندات قطعی دین باشد فاقد حجیت است و پیرو آن نیز عذری در پیشگاه خداوند ندارد.

نکته ۷) اقسام ثبت حدیث

ثبت هر روایتی توسط مؤلف کتاب حدیثی یا احتجاجی، بیانگر اعتقاد او به آنچه نقل کرده نیست. زیرا کتب حدیثی بر دو قسم است: مصنف و اصل. مصنف یعنی کتابی که بدون در نظر داشتن صحت و سقم احادیث،

۱. آنچه ما در اینجا ذکر کردیم، طبق نظریه صحیح درباره عدم حجیت ذاتی قطع می باشد، زیرا به نظر ما حجیت قطع یک امر عقلانی است که عقلای عالم بنا بر عمل به آن گذاشته اند لذا قطع تاجایی حجیت دارد که عقلانی باشد و هر جا که عقلانی نبود فاقد حجیت می باشد. هم چنان که مرحوم کاشف الغطاء و بعضی دیگر درباره حجیت قطع قطاع حکم به عدم حجیت آن داده اند.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۱۶.

آنها را جمع و ثبت می‌کند و برای همین گاهی در لا به لای آن احادیثی یافت می‌شود که مخالف اعتقادات راسخ شیعه، یا حتی معارض با عقل است، برخلاف اصل که تنها به جمع روایاتی همت می‌گمارد که آنها را از نظر محتوا صحیح می‌داند.^۱ شیخ صدوق در مقدمه کتاب «من لا یحضره الفقیه» به این نکته تصریح نموده، می‌نگارد: قصد من در این کتاب مانند مصنفین نیست که جمیع آنچه روایت می‌کنند را ثبت کنم بلکه آنچه من در نظر دارم اینست که تنها روایاتی را گرد آورم که بدانها فتوا داده و صحیح دانسته و بین خودم و خدایم حجت می‌دانم لذا تمام روایاتی که در این کتاب نقل می‌کنم از کتب مشهوری جمع کرده‌ام که مورد اعتماد و مراجعه همگان است:

«لَمْ أَقْصِدْ فِيهِ قَصْدَ الْمُصَنِّفِينَ فِي إِيرَادِ جَمِيعِ مَا رَوَوْهُ بَلْ قَصَدْتُ إِلَى إِيرَادِ مَا أَفْتَى بِهِ وَ أَحْكَمُ بِصَحَّتِهِ وَ أَعْتَقِدُ فِيهِ أَنَّهُ حُجَّةٌ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَ رَبِّي تَقْدَسَ ذِكْرُهُ وَ تَعَالَتْ قُدْرَتُهُ وَ جَمِيعُ مَا فِيهِ مُسْتَخْرَجٌ مِنْ كُتُبٍ مَشْهُورَةٍ عَلَيْهَا الْمُعَوَّلُ وَ إِلَيْهَا الْمَرْجِعُ»^۲.

با این تصریح شیخ صدوق متوجه می‌شویم تمام روایات فقهی که ایشان در کتاب‌های دیگرش آورده، از نظری صحیح و قابل اعتماد نمی‌باشد.

اما کتاب «الفقیه» شیخ صدوق تنها درباره فروع فقهی است نه مسائل اعتقادی، لذا ایشان برای اینکه در مسائل اعتقادی هم مستندی برای هدایت خوانان فراهم آورده باشد تا به هر روایتی عقیده مند نشوند، کتاب «اعتقادات» را نگاشت و در آن تنها عقایدی را از احادیث بیان کرد که شیعه صحیح

۱. البته اصطلاح مصنف و اصل مخصوص به کتب روایی نگاشته شده توسط روات است، و ما در اینجا بخاطر ضیق

عبارت از این اصطلاح استفاده کرده‌ام.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲-۳.

می دانست، و به عنوان مثال؛ بحث ۱۲ مهدی بعد از قائم علیه السلام که جایگاهی در باور شیعه ندارد را در کتاب اعتقادات بیان نکرده است.

ایشان درباره اعتقاد به مهدویت می نگارد: «اعتقاد ما این است که حجت های الهی بر خلق خدا بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و آله امامان دوازده گانه اند که اولشان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، سپس حسن، سپس حسین، سپس علی بن حسین، سپس محمد بن علی، سپس جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر، سپس علی بن موسی، سپس محمد بن علی، سپس علی بن محمد، سپس حسن بن علی، سپس محمد بن حسن حجت قائم صاحب الزمان خلیفه الله در زمین، صلوات الله علیهم اجمعین هستند.

اعتقاد ما اینست که ایشان مفترض الطاعة و ... معصوم از خطا و اشتباه می باشند و آنها دارای معجزات و براهین بودند. و عقیده داریم که حجت خدا و خلیفه اش در زمان ما همان قائم منتظر محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب است. همان کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خدا از نام و نسبش خبر داده است. و او آن کسی است که زمین را پراز عدل و داد می کند همانگونه که پراز جور و ظلم شده باشد ... و مشارق و مغارب زمین بدست او فتح می شود و او همان مهدی است که پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده که عیسی پشت سرش نماز خواهد خواند. ما معتقدیم که قائمی غیر از او نیست و او همچنان در غیبتش باقی می ماند و اگر به اندازه عمر دنیا غیبتش طول بکشد قائمی غیر از او نخواهد بود»^۱.

در این بیان شیخ صدوق رحمته الله علیه نکات بسیار مهمی وجود دارد که مخالف

عقاید احمد الحسن و وصیتی است که وی بدان تمسک کرده، از جمله:
 (الف) شیخ صدوق تعداد امامان و حجت‌های خدا را دوازده عدد معرفی می‌کند نه کم‌تر و نه بیشتر که آخرینشان محمد بن حسن علیه السلام است.
 (ب) ایشان قائم آل محمد صلی الله علیه و آله را همان محمد بن حسن عسگری امام دوازدهم علیه السلام معرفی می‌کند نه فردی دیگر.
 (ج) شیخ صدوق هیچ اعتقادی به مهدی‌های دوازده‌گانه و ائمه سیزده‌گانه و قائمیت غیر محمد بن حسن علیه السلام ندارد و کوچکترین اشاره‌ای به آنها نمی‌کند.

همچنین وی در کتاب کمال الدین - که از کهن‌ترین کتب مهدویت است - حدیث وصیت را نیاورده بلکه احادیثی ثبت نموده که این نظریه را ابطال می‌کند تا هر کس که به دنبال حقیقت است آن را بیابد.
 و از جمله آن احادیث، روایت شریف امام حسین علیه السلام است که می‌فرمایند:
 «از ما دوازده مهدی می‌باشد که اولینشان علی بن ابی طالب و آخرینشان نهمین فرزند من است که همان امام قائم برپاکننده حق خواهد بود که غیبتی دارد»^۱.

بله! وی تنها یک حدیث درباره مهدی‌های دوازده‌گانه بعد از امام دوازدهم علیه السلام ثبت نموده که در آن امامت مهدیین رد شده و ایشان را شیعیانی معرفی می‌کند که تنها کارشان دعوت به ولایت و معرفت امامان دوازده‌گانه است نه بیشتر. ابوبصیر می‌گوید:

به امام صادق علیه السلام عرض کردم من از پدرتان شنیدم بعد از قائم دوازده

۱. مِائَتَا عَشْرَةٍ مَهْدِيًّا أَوْهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَآخِرُهُمُ التَّاسِعُ مِنْ وَلَدِي وَهُوَ الْإِمَامُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ... لَهُ غَيْبَةٌ. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۳.

مهدی خواهد بود. امام پاسخ دادند: «پدرم فرمود دوازده مهدی و نفرمود دوازده امام، آنها عده‌ای از شیعیان ما هستند که مردم را به ولایت و شناخت حق ما فرا می‌خوانند»^۱.

و باید توجه داشت که شیخ صدوق همان کسی است که به دعای امام مهدی علیه السلام در دوره غیبت صغری به دنیا آمده و در توقیع شریف تعبیر به: «فقیه خیر مبارک ینفع الله به»^۲ گشته^۳ و از آگاه‌ترین افراد نسبت به عقاید شیعه است؛ حال آیا می‌توان پذیرفت وی در اهم عقاید خود (امامت) گمراه بوده است.

بله شیخ صدوق کلامی در پاسخ به زیدیه دارد که در آن فرموده: «بعد از امام دوازدهم علیه السلام چیزی که او فرماید رخ می‌دهد چه آمدن امام بعد از او باشد یا آمدن قیامت، و ما تنها به دو چیز مکلف هستیم:

۱. اقرار به دوازده امام،

۲. اعتقاد به آنچه امام دوازدهم علیه السلام برای بعد از خود فرماید».

و بر اساس شبهه ناظم العقیلى^۴، گویی کلام شیخ می‌رساند او در تعداد ائمه دوازده‌گانه تردید دارد و نصب امام جدید را جایز دانسته و آن را موکول به بیان امام دوازدهم تلقی می‌کند.

اما اولاً این کلامی جدلی در پاسخ به زیدیه است زیرا زیدیه می‌گویند اگر زمین از حجت خالی نیست پس بعد از وفات امام دوازدهم علیه السلام باید امام

۱. عَنْ أَبِي بصير قَالَ: قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ أَبِيكَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ يَكُونُ بَعْدَ الْقَائِمِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا فَقَالَ: «إِنَّمَا قَالَ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا وَلَمْ يَقُلْ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَى مَوَالِئِنَا وَمَغْرِفَةٍ حَقَّنَا. همان، ج ۲، ص ۳۵۸، ح ۵۶.

۲. الاستبصار فيما اختلف من الأخبار، المشيخة، ص ۳۲۶.

۳. چهل حدیث در مورد مهدیین و فرزندان قائم علیه السلام، ص ۱۰.

دیگری باشد و این باعث می‌شود تعداد ائمه بیش از ۱۲ عدد گردد، و شیخ صدوق می‌خواهد به آنها بفهماند اعتقاد به حصر عدد ائمه در ۱۲ با اعتقاد به اینکه زمین خالی از حجت نیست نا سازگاری ندارد، به این نحو که فعلاً که امام دوازدهم علیه السلام زنده است و قیام ننموده، پس عقیده به دوازده امام مخدوش نمی‌شود اما وقتی که قیام فرمود و حکومت عدل جهانی تشکیل داد ببینیم چه می‌گوید. آیا می‌گوید قیامت فرا خواهد رسید یا از امام بعد از خود خبر می‌دهد و بالاخره فعلاً اشکالی به عقاید شیعه وارد نیست؛ و بعد می‌گوید: آیا می‌توان رسول خدا صلی الله علیه و آله را که فرموده ائمه دوازده نفرند تکذیب نمود؟!

و این کلام کاملاً می‌رساند که ایشان دارد جدلی سخن می‌گوید و الا خودش تردیدی در تعداد ائمه و نیز آنچه بعد از امام دوازدهم علیه السلام رخ می‌دهد ندارد زیرا ایشان قائل به رجعت است و عقیده دارد بعد از امام دوازدهم علیه السلام ائمه رجعت خواهند آمد.

برای روشن شدن مطلب به کلام ایشان توجه کنید:

«قالت الزيدية: لا يجوز أن يكون من قول الأنبياء أن الأئمة اثنا عشر لأن الحجة باقية على هذه الأمة إلى يوم القيامة والاثناعشر بعد محمد صلی الله علیه و آله قد مضى منهم أحد عشر وقد زعمت الإمامية أن الأرض لا تخلو من حجة. فيقال لهم إن عدد الأئمة عليهم السلام اثنا عشر، والثاني عشر هو الذي يملأ الأرض قسطاً و عدلاً ثم يكون بعده ما يذكره من كون إمام بعده أو قيام القيامة ولسنا مستعبدین فی ذلك إلا بالإقرار باثنی عشر اماما و اعتقاد كون ما يذكره الثاني عشر عليه السلام بعده ... و يقال للزيدية أفیکذب رسول الله صلی الله علیه و آله فی قوله إن الأئمة اثنا عشر»^۱.

ثانیاً ایشان در اول و آخر کلامشان جزماً تصریح می‌کنند که تعداد ائمه علیهم السلام

دوازده عدد است لذا قطعاً منظورشان از این فقره، تردید در تعداد ائمه نیست. ثالثاً اینکه امام دوازدهم علیه السلام امام بعد از خود را معرفی کنند تلازمی با سیزده امام یا ۲۴ وصی یا دوازده مهدی ندارد زیرا طبق عقیده به رجعت، امامان قبلی بعد از امام دوازدهم خواهند آمد و بدین گونه، عقیده به دوازده امام با عقیده به رجعت و خالی نبودن زمین از حجت قابل جمعند، اما چون زیدیه عقیده به رجعت ندارند شیخ صدوق رحمته الله امر رجعت را در لفافه بیان کرده‌اند.

رابعاً شیخ صدوق دارد تصریح می‌کند که امام دوازدهم علیه السلام همان کسی است که قیام نموده، دنیا را پر از عدل و داد می‌نماید، و اگر بخواهد امام دیگری بیاید بعد از این واقعه و با نصب علنی امام دوازدهم علیه السلام خواهد بود. درحالی‌که همه اینها مخالف عقاید احمد بصری است زیرا او خود را قائم موعود و برپا کننده حکومت عدل دانسته، با وجود امام دوازدهم علیه السلام ادعای امامت و وصایت و الزام به بیعت نموده است.

آنچه گفته شد درباره شیخ صدوق بود، درحالی‌که موضع شیخ طوسی نیز همین گونه است. زیرا شیخ طوسی که کتاب تهذیب را در فقه نوشت و سعی کرد اختلاف روایات متعارضش را در کتاب استبصار رفع نماید، درباره اعتقادات صحیح شیعه دو کتاب «الاقتصاد فیما یعلق بالاعتقاد» و «العقائد الجعفریة» را نگاشت تا نسل‌های آینده شیعه بدانند اعتقادات راسخ شیعه کدام است و از صراط مستقیم منحرف نشوند، و او در این دو کتاب اعتقادی کوچکترین اشاره‌ای به مهدی‌های دوازده‌گانه نکرده است.

متن کتاب ایشان چنین است:

«ائمه بعد از علی علیه السلام ۱۱ تن از اولاد اویند که اولینشان حسن و آخرینشان

قائم مهدی فرزند حسن عسگری است. امام مهدی همان محمد بن حسن علیه السلام

می‌باشد که پیامبر و امامان و گروهی دیگر در زمان او رجعت می‌کنند...^۱. ممکن است کسی بپرسد: پس چرا شیخ طوسی روایت مهدی‌های دوازده‌گانه را در کتاب غیبتش ثبت نموده؟ اما باید دانست که کتاب «غیبت» یک کتاب احتجاجی - جدلی است که در پاسخ به فرقه‌های منحرف از مهدویت از جمله واقفیه نگاشته شده^۲، نه کتاب اعتقادی، و آنچه اعتقاد شیخ طوسی می‌باشد عدم مهدی‌های دوازده‌گانه است و برای همین در دو کتاب اعتقادی‌اش حرفی از آنها نزده، و این بهترین دلیل بر عدم اعتقادش نسبت به مضمون حدیث مهدی‌های دوازده‌گانه می‌باشد.

ضمن اینکه ایشان قبل و بعد از نقل حدیث موسوم به وصیت در ابتدا و انتهای بحث خود، تصریح می‌کند که تعداد امامان دوازده عدد بیشتر نیست و هر که بگوید امام دوازدهم فرزندی دارد و تعداد ائمه سیزده می‌باشد، سخنش باطل است و بعد هم خدا را شکر می‌کند که گویندگان چنین سخنی منقرض شده‌اند:

«أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ اثْنَا عَشَرَ لَا يَزِيدُونَ وَلَا يَنْقُصُونَ»^۳ ... فأما من قال إن للخلف ولداً وإن الأئمة ثلاثة عشر فقولهم يُفْسِدُ بما دللنا عليه من أن الأئمة اثنا عشر فهذا القول يجب إطرأحه. على أن هذه الفرق كلها قد انقرض

۱. الأئمة بعد علي عليه السلام أحد عشر من ذريته الأول منهم ولده الحسن، ثم الحسين، ثم علي بن الحسين، ثم محمد بن علي، ثم جعفر بن محمد الصادق، ثم موسى بن جعفر، ثم علي بن موسى، ثم محمد بن علي، ثم علي بن محمد، ثم الحسن بن علي، ثم الخلف المحجة القائم المهدي الهادي بن الحسن صاحب الزمان... الإمام المهدي المنتظر محمد بن الحسن... يرجع نبينا وأئمتنا المعصومون في زمان المهدي مع جماعة من الأمم السابقة واللاحقة. العقائد الجعفرية، ص ۲۴۹-۲۵۰.

۲. بهترین دلیل بر جدلی بودن ثبت حدیث وصیت اینست که اولاً ایشان این روایات را در پاسخ به واقفیه آورده و ثانیاً در این کتاب روایات متعددی ثبت کرده که با هم تعارض دارند و ما به بعضی از آنها در خلال کتاب اشاره کرده‌ایم.

۳. الغيبة (للطوسي)، كتاب الغيبة للحجة، ص ۱۲۷.

بحمد الله ولم یبق قائل یقول بقولهم»^۱.

و اگر کسی اشکال کند که فهم و اعتقاد این دو عالم بزرگ برای ما حجت نیست و ما مکلفیم خودمان عقاید درست را به دست آوریم، در پاسخ می‌گوییم: این بزرگواران رؤسای شیعه در نزدیک‌ترین زمان‌ها به عصر بیان عقاید شیعه توسط ائمه علیهم‌السلام هستند که تمام عمر خویش را صرف بدست آوردن و حفظ معارف شیعه نمودند و بر همین اساس کتاب اعتقادی نوشته‌اند تا عقاید شیعه را ثبت کنند نه عقاید شخص خودشان را، هم‌چنان‌که شیخ صدوق نام کتابش را اعتقادات امامیه و شیخ طوسی عقاید جعفریه گذاشته است. پس اگر اینها در بدیهی‌ترین مسأله اعتقادی شیعه که تعداد ائمه علیهم‌السلام است اشتباه کرده و عقیده درست را نفهمیده باشند دیگر چه چیزی برای شیعه می‌ماند؟!

نکته پایانی اینکه عموم کتاب‌های روایی چه در شیعه و چه در سنی، جزء مصنفات هستند نه اصول، برای همین در میان اهل سنت تنها شش کتاب حدیثی به عنوان صحیح شمرده می‌شود و در شیعه تنها چهار کتاب روایی از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند نه کتب دیگر.

نکته ۸) حقیقت حدیث

این یک امر طبیعی و معقول است که تا حدیث بودن یک متن، حتی با سند ضعیف برای ما ثابت نشود، نمی‌توانیم آن را حدیث و بیان معصوم تلقی و به محتوای آن عمل نموده یا عقیده‌مند گردیم. برای اثبات حدیث بودن یک متن، نکات متعددی باید در نظر گرفته شود

که چهار مورد از آنها از این قرار است:

الف. حدیث در کتابی شناخته شده آمده باشد، یعنی کتابی که انتساب اصلش و نسخه‌ای که فعلاً از آن موجود است مشخص باشد.

مثلاً «تحف العقول»، کتابی است که قرن‌ها نا شناخته بوده و اولین بار فاضل قطیفی از آن و مولفش نام برده و قبل از این، نامی از آن و مؤلفش در میان شیعه نبوده است. تاریخ ولادت و وفات نویسنده، اساتید و شاگردان او، علم و آگاهی و میزان تقوای او هیچ‌کدام برای ما مشخص نیست. بله در کتب تراجم متأخر به واسطه بررسی احادیث زیبای این کتاب، حکم به جلالت معنوی و وثاقت علمی نویسنده داده اند اما این برای اعتماد کردن به احادیثی که در این کتاب نا شناخته، آن هم بدون ذکر سند ثبت شده کافی نیست.

مثال دیگر کتاب «اشعثیات» است که یقین داریم برای محمد بن محمد بن اشعث بوده، ولی این کتاب تا قرن سیزده قمری گم بود و برای اولین بار توسط سیدی هندی نسخه‌ای از آن به نجف ارائه شد و پس از آن به چاپ رسید و هیچ دلیلی نداریم که اثبات کند این نسخه موجود، رونوشت همان کتاب اشعثیات است^۱.

مثال سوم «تفسیر منسوب به امام حسن عسگری (علیه السلام)» است که در مقدمه‌اش آمده: این تفسیر در مدت هفت سال توسط ایشان املاء شده؛ در حالی که کل دوران امامت ایشان کمتر از شش سال می‌باشد! و غیر از این، تمام روایانش مجهول و نا شناخته و درون متنش پر از اشتباهات و تناقضات و کلماتی است که از نوع گویش ائمه (علیهم السلام) فاصله دارد. این کتاب برای اولین بار حدود ۱۰۰ سال بعد از وفات امام عسگری (علیه السلام) مطرح شد و بعد از آن حدود

۱. مبانی تکرمة المنهاج، ج ۴۱، موسوعة، ص ۲۷۵ - ۲۷۶.

هفتصد سال نا شناخته بود و بعد دوباره مشهور گشت.

مثال چهارم «تفسیر عیاشی» است که می‌دانیم مولفش محمد بن مسعود عیاشی است اما کتاب او حدود پانصد سال گم بوده، تا حسن بن سلیمان حلی قسمتی از آن را یافته و سند روایاتش را حذف کرده، و نسخه‌ای از آن نگاشته که همان بعداً مشهور شده است. خوب ما از کجا بدانیم آنچه مرحوم حلی پیدا کرده، همان تفسیر عیاشی است؟ بر فرض کتاب عیاشی بوده، از کجا بدانیم نویسنده این نسخه که بوده و متن روایات را کم و زیاد نکرده؟ از طرفی وقتی سند احادیث را حذف کرده، از کجا راویان این روایات را بشناسیم تا ببینیم روایت شان قابل اعتماد هست یا نه؟ مخصوصاً با توجه به اینکه با بررسی‌های صورت گرفته، مشخص شده عیاشی از روایات اهل سنت و زیدیه نیز در کتابش استفاده نموده است. و اینها همه را در کنار این مشکل بگذارید که احادیث متعددی از این کتاب با عقاید شیعه نا سازگار می‌باشد.

حال آیا با این تفصیل می‌توان به روایات تفسیر عیاشی برای مباحث اعتقادی استدلال کرد؟

مثال پنجم کتاب «شرح الاخبار» اثر یکی از علمای اسماعیلی مذهب به نام قاضی نعمان مصری است که احادیثی را بدون ذکر سند آورده و آنها را شرح داده است، درحالی‌که گاهی شرح او با متن روایت خلط شده و معلوم نیست کجایش کلام امام می‌باشد و کدامش شرح قاضی نعمان.

ب. نویسنده کتاب به اصل و نسب و عدالت و وثاقت شناخته شده باشد تا روشن باشد احادیث کتابش جعلی یا تحریف شده نیست.

به عنوان نمونه؛ نویسنده کتاب «مصباح الشریعه» نا شناخته است و هر چه در این باره گفته می‌شود جز حدس و گمان نیست پس ما چگونه اطمینان

کنیم آنچه در آن به ائمه علیهم السلام نسبت داده شده، واقعاً فرموده ایشان است؟! و همچنین است «تفسیر قمی» که پراز مطالب خلاف مذهب قطعی شیعه و حتی گاهی خلاف عقل می باشد. این تفسیر نیز نویسنده ای نا شناخته دارد زیرا در مقدمه کتاب آمده: «حدثنا أبو الفضل العباس بن محمد بن القاسم بن حمزة بن موسى بن جعفر علیه السلام قال حدثنا أبو الحسن علی بن ابراهیم»^۱ اما گوینده این کلام مشخص نیست و بیان نمی کند که من چه کسی هستم که دارم می گویم: «حدثنا: حدیث کرد ما را». لذا اینکه این تفسیر را نگاشته علی بن ابراهیم قمی می دانند صد در صد باطل است و احادیث کتاب نیز قابل اعتماد نمی باشد، غیر از اینکه در موارد متعدد، کلام مفسر با کلام معصوم خلط شده و معلوم نیست، کجا برداشت خودش است و کجا کلام امام می باشد.

و این گونه است کتاب «فقه الرضا علیه السلام» که بعد از حدود ۸۰۰ سال از وفات امام رضا علیه السلام پیدا شده و بدون هیچ دلیل قانع کننده ای از مکتوبات ایشان شمرده است.

ج. منابع کتاب مشخص باشد تا بفهمیم نویسنده، این احادیث را از کجا آورده است. به عنوان مثال کتاب های احتجاج طبرسی، تنبیه الخواطر ابو فراس، لب اللباب راوندی، عوالی اللثالی ابن ابی جمهور، تحف العقول ابن شعبه حرانی و دعائم الاسلام قاضی نعمان، منبعی برای احادیث مرسلی که نقل کرده اند ارائه نمی دهند تا ببینیم آخرا از چه منابعی این احادیث را نقل کرده اند که در هیچ کتاب دیگری نیست. بله طبق بررسی هایی که خودمان انجام داده ایم متوجه شدیم منبع اصلی کتاب «لب اللباب»، از منابع اهل

سنت بوده، و منبع اصلی «عوالی اللثالی»، منقولات بی اساسی است که گاه‌ها در کتب فقهی یا اصولی یا غیره به معصوم نسبت داده شده، و منبع کتاب «دعائم الاسلام» نیز دو کتاب اشعثیات و سکونی است، و بقیه هم نامشخص است.

د. کتاب مربوط به دوره اول جمع‌آوری حدیث باشد.

مراد از دوره اول، از غیبت صغری تا وفات شیخ طوسی رحمته الله علیه در سال ۴۶۰ قمری است که پایان عصر شکوفایی حدیث نگاری و جمع منابع روایی می‌باشد. زیرا بعد از این دوره، هم دست نوشتجات اصحاب ائمه علیهم السلام از بین رفته و هم سلسله اسناد روایت قطع شده، پس چگونه می‌توان به کتابهایی مثل «الزام الناصب» یا «بشارة الاسلام» اعتماد کرد که بعد از ۱۳۰۰ سال از گذشت اسلام، برخی احادیث را نقل می‌کنند که در هیچ کتابی وجود ندارد و سلسله اسناد مشخصی هم برایش یافت نمی‌شود، و چگونه می‌توان احادیث اینها را مبنای عقیده و عمل قرار داد؟

البته منظور ما متهم کردن این نویسندگان به جعل و تحریف روایات نیست؛ بلکه می‌گوییم چون ما به دستور قرآن، مکلف به پیروی از حجت^۱ و برهان^۲ و راه روشن هستیم^۳، نمی‌توانیم به کلماتی تکیه کنیم که به عنوان حدیث ثبت شده و دلیلی بر حدیث بودن آنها نداریم. زیرا اگر واقعاً چنین احادیثی وجود داشته، چطور از چشم تیزبین محدثینی مخفی مانده که تمام کتب مشهور اصحاب را در اختیار داشته‌اند و سالها در شهرها و کشورهای

۱. و منبع دیگرش کتب اهل سنت است.

۲. بقره: ۱۵۰، نساء: ۱۶۵.

۳. بقره: ۱۱۱، انبیاء: ۲۴، نمل: ۶۴، قصص: ۷۵.

۴. بقره: ۹۹، ۱۸۵، یونس: ۱۵، اسراء: ۷۳.

مختلف به جمع آوری حدیث پرداخته و متبحرترین افراد در حدیث شناسی و عالم‌ترین اشخاص به منابع حدیثی بوده‌اند؟ افرادی مثل شیخ کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی.

بله آنچه آنها بیشتر در اختیار داشتند کتب روایی بود لذا ممکن بود افرادی پیدا شوند که احادیثی را گوش به گوش شنیده‌اند که در کتب روایی قبل از این مشایخ ثبت نشده و بعد از این مشایخ بزرگوار به ثبت رسیده است، اما این تنها یک فرضیه است و تا کسی برای روایتی که نقل می‌کند سلسله سند صحیح نداشته باشد از کجا ثابت می‌شود آنچه او نقل کرده حدیث گوش به گوش شنیده شده است؟ زیرا در غیر این صورت هر کسی به راحتی می‌تواند کلماتی بسازد و با نام حدیث در بین شیعه پخش کند و دیگران از او بشنوند و آن‌ها را بازگو کنند و هر چند وقت یک بار کتاب حدیثی جدیدی چاپ شود! و این نزد هیچ عاقلی پذیرفته نیست.

نکته ۹) منظور از حدیث متواتر

هر مسلمانی عنوان حدیث متواتر به گوشش خورده است. حدیث متواتر به روایتی گفته می‌شود که در هر طبقه از سلسله راویان، آنقدر راوی داشته باشد که تباری آنها بر جعل مضمون آن حدیث به صورت طبیعی نا ممکن باشد و انسان نوعی^۱ یقین پیدا کند این مضمون از معصوم صادر شده است.

۱. مراد از انسان نوعی، در نظر نگرفتن حالات شخصی افراد است زیرا عده‌ای خیلی شکاکند و دیرینه یقین می‌رسند و عده‌ای خیلی زود باورند و سریع یقین می‌نمایند، لذا اگر قرار باشد یقین فردی را معیار تشخیص حدیث متواتر بدانیم، در این تشخیص، هرج و مرج شدیدی رخ می‌دهد و خیلی از احادیث ضعیف، نزد عده‌ای متواتر تلقی شده و واجب العمل و الاعتقاد معرفی می‌شوند. برای همین حتماً باید یقین نوعی را در نظر گرفت و بعد تشخیص داد که این حدیث متواتر است یا نه.

از طرفی بین علماء این نکته مشهور است که سند حدیث متواتر بررسی نمی‌شود چون مضمونش قطعی است، درحالی‌که در لا به لای کتب فقهی مواردی دیده می‌شود که احادیث متعددی که دارای یک مضمون هستند به خاطر ضعف سند کنار گذاشته می‌شوند.

همین امر باعث شده بعضی افراد که اطلاعات کمی از علم حدیث دارند اعتراض کنند که این حدیث متواتر است چرا به خاطر ضعف سندش آن را کنار گذاشتید.

اما آنها از این حقیقت غافلند که یک حدیث وقتی به حد تواتر می‌رسد که در میان اسنادش، چندین سند و متن صحیح وجود داشته باشد که با ضمیمه شدن دیگر اسناد ضعیف، تواتر شکل گیرد، و الا اگر یک مضمون در قالب مثلاً چهل حدیث وارد شده باشد درحالی‌که سند همه شان یا مجهول است یا مرسل است یا ضعیف و یا متنش نسخه بدل دارد، کدام عاقلی به صدور چنین حدیثی از معصوم اطمینان نموده و به مضمونش اعتقاد پیدا می‌کند؟

و با این بیان روشن می‌شود که خیلی از احادیثی که به اسم متواتر مطرح می‌گردند متواتر و یقین آور نیستند.

البته حدیث متواتر بر دو قسم است: لفظی و معنوی^۱؛

تواتر لفظی یعنی اینکه همه راویان، حدیث را به یک لفظ بیان کنند مانند

۱. البته یک قسم هم تواتر اجمالی است. تواتر اجمالی یعنی آنقدر حدیث در یک موضوع وارد شده که انسان نوعی یقین پیدا می‌کند یکی از آنها از معصوم صادر شده است. اما عده ای اشکال دارند که اولاً چگونه یقین می‌کنید یکی از این احادیث از معصوم رسیده است، و ثانیاً بر فرض یقین کردید، از کجا می‌خواهید تشخیص دهید کدامیک از معصوم صادر شده است؟ لذا اگر مضمون آنها با هم متفاوت باشد به هیچ کدام نمی‌توانید عمل کنید چون نمی‌دانید کدامیک حدیث معصوم است.

حدیث غدیر، و تواتر معنوی یعنی روایات متعددی در موضوعات مختلفی وارد شده باشند که مضمون همه شان یک مطلب مشخص است مثل اخبار گوناگون از مبارزات حضرت علی علیه السلام که همگی روی هم، شجاعت بی نظیر ایشان را ثابت می‌کند.^۱

پس تواتر معنوی از احادیث پراکنده‌ای بدست می‌آید که همگی بر یک مضمون اتفاق دارند، اما باید دانست که این تواتر وقتی بدست می‌آید که بر خلافش تواتر لفظی وجود نداشته باشد و الا تا وقتی خود معصومین علیهم السلام به معنایی با تواتر لفظی تصریح کرده‌اند، بدست آوردن یک معنای مخالف از لا به لای روایات پراکنده، اجتهاد در مقابل نص بوده، معنای استنباط شده فاقد تواتر معنوی و حجیت خواهد بود.

مثلاً بیش از دویست روایت وجود دارد که ائمه را صاحب علم به غیب دانسته یا خبر دادن ایشان را از غیب بازگو می‌کند، اما در کنار این همه حدیث، روایات پراکنده‌ای یافت می‌شود که مضمون شان می‌رساند ائمه علم غیب نداشته‌اند. در چنین حالتی هیچ انسان عاقلی با تمسک به این تواتر معنوی ادعا شده، آن تواتر لفظی را رد نمی‌کند.

خوب در اینجا یک سوال اساسی وجود دارد و آن اینکه چه تواتری در احادیث اعتقادی پذیرفته است؟
در پاسخ باید گفت: مسائل اعتقادی بر دو قسم است: اصول عقاید و فروع.

۱. البته به نظر بنده، این تعریف تواتر معنوی نیست، بلکه این را باید تواتر اجمالی نام گذاشت، و تواتر معنوی یعنی یک معنا با الفاظ مختلف بیان شود مثل اینکه بگویند علی ولی شماس است، علی مولای شماس است، علی اولی به شماس است، علی امام شماس است، علی مفترض الطاعة است، علی منتصب از طرف خداست، علی خلیفه پیامبر است، و... که همه این الفاظ یک معنا را می‌رساند که همان امامت ایشان می‌باشد.

مراد از فروع عقاید آنهایی است که جهل مکلفین به آنها اشکالی ندارد و در عقیده پیدا کردن به آنها نیز تواتر معنوی و حتی طریق ظنی معتبر مانند خبر صحیح السند کفایت می‌کند مثل علم و عقیده به خصوصیات پل صراط و طبقات بهشت و جهنم و از این قبیل مسائل.

اما اصول عقاید (مثل امامت) که پایه ایمان شخص را تشکیل می‌دهد تنها به واسطه ضروریات مذهب یا خبر متواتر لفظی بدست می‌آید و تواتر معنوی در آن کفایت نمی‌کند زیرا معقول نیست تصریح دین به اصول عقاید آنقدر کم باشد که اثباتش نیازمند به تواتر معنوی گردد.

در نتیجه ممکن نیست که استمرار وصایت توسط مهدیین، تنها در یک حدیث ضعیف السند^۱ ذکر شده باشد و مضمونش توسط تواتر معنوی به اثبات برسد.

و با این توضیح خطای ناظم العقیلی در مقدمه کتاب احمدالحسن مشخص می‌شود که می‌نگارد:

«بعد از اینکه ما و کتب عدیده تواتر معنوی حدیث وصیت و اقترانش به قرائن صحت را ثابت کردیم می‌فهمیم کسانی که صحت سند حدیث وصیت را مطالبه می‌کنند یا جاهلند و یا خود را به جهالت زده‌اند. اما گروه اول واجب است حد خود را دانسته و قبل از اینکه حرف بزنند علم بیاموزند و اما گروه دوم حسودان کینه‌ای هستند که می‌دانند ما چه می‌گوییم»^۲.

۱ حدیث موسوم به وصیت در کتاب الغیبة طوسی.

۲. فبعد أن أثبتنا وفي كتب عديدة تواتر مضمون الوصية واقترانها بقرائن الصحة، نعلم أن الذين يطالبون بصحة سند الوصية المقدسة إنما هم بين جاهل ومتجاهل مخادع، فالجاهل يجب عليه أن يعرف حده ويتعلم قبل أن يتكلم، والمتجاهل المخادع يعلم ويعرف ما قدمته أنفا ولكنه حاقده حاسد يفتقر إلى شرف الخصومة. الوصية المقدسة الكتاب العاصم من الضلال، ص ۵

و ما در مقابل او کلام حر عاملی را می‌گذاریم که تصریح می‌کند حدیث وصیت دارای تواتر نیست و در مثل چنین مطلب مهمی که دوازده مهدی بعد از دوازده امام علیهم‌السلام می‌آیند واجب است خبر دادن به آن متواتر باشد در حالی که این حدیث از طریق شاذ وارد شده است: «و مثل هذا المطلب الجلیل يجب تواتر الإخبار به ... ورد من طریق شاذ»^۱.

این در حال است که دیگری می‌گوید: «وجود مهدی‌های دوازده‌گانه که بعد از امام دوازدهم علیه‌السلام و قبل از رجعت می‌آیند از جمله تشابهاتی بود که هیچ عالمی موفق به فهم آن نشد تا اینکه مهدی اول از نسل امام دوازدهم و وصی و رسول او آمد و این را بیان کرد ... هم‌چنان‌که در روایات آمده: قائم به امری خفی دعوت می‌نماید ... و این مسأله از مهمترین امور مخفی بود که عالم و جاهل بدان ملتفت نشده بودند»^۲.

خوب سوال ما اینست که اگر این حدیث تواتر معنوی داشته پس چطور ادعا می‌کنید مضمون آن از اهم امور مخفی بوده و هیچ کس نفهمیده، چون قائم به امر خفی دعوت می‌کند؟

چگونه این مسأله اصولی و مهم از دید هزاران هزار عالم شیعه در طول ۱۲۰۰ سال مخفی مانده به گونه‌ای که حتی یک عالم شیعه نبوده که قائل به ۱۳

۱. الفوائد الطوسية، ص ۱۱۷.

۲. ومن التشابهات على الأمة ولم يستطع أحد من العلماء فك رموز هذه القضية والخروج بنتيجة: الجمع بين كلا العقيدتين المهديين والرجعة - إلى أنباء أول المهديين من ذرية الإمام المهدي عليه‌السلام السيد أحمد الحسن اليماني الموعود ووصي ورسول الإمام المهدي عليه‌السلام فأفاض علينا ما يبشئ العليل، ويروى الغليل في حل هذه المسألة من دون رد أي رواية في كلا المسألتين، ولا عجب من ذلك فقد ورد في عدة روايات عن أهل البيت عليهم‌السلام أن القائم يدعوا إلى أمر قد خفي وضل عنه الجمهور، وهذه المسألة من أهم الأمور المخفية والتي ضل عنها الناس عالمهم وجاهلهم، حتى جاء صاحبها فكشف القناع عنها؛ ليثبت أنه صاحب الحق والمصل مع الحق لا غير: الوصية والوصي أحمد الحسن، ص ۹۹.

امام، ۲۴ وصی یا امامت دوازده مهدی بعد از دوازده امام باشد؟ آیا این با تواتر معنوی جور در می‌آید؟!

دوران فترت

احمد الحسن، برای فرار از شبهه مذکور، دست به دامان دوره فترت شده است، به این توضیح که او دوران غیبت کبری تا زمان ظهور خودش را دوره فترت شمرده که در آن حجت‌های خدا به علت نداشتن پذیرش و قابلیت در میان مردم، مامور به تبلیغ دین نبوده و باید سکوت اختیار می‌کردند. لذا هیچ اشکالی ندارد که مردم در چنین دوره‌ای از حقیقت دین بی اطلاع مانده باشند، پس نمی‌توان شبهه کرد که چطور در این ۱۲۰۰ سال همه علماء و مردم نسبت به عقیده به ۱۲ مهدی بعد از دوازده امام گمراه بوده‌اند، و اگر کسی چنین شبهه‌ای مطرح کند پیرو فرعون است که به موسی گفت: اگر تو پیامبر هستی و خدایی وجود دارد پس تکلیف مردم قبل از ما چه می‌شود: «قَالَ فَمَا بِالْقُرُونِ الْأُولَى»^۱.

وی برای اثبات این نظریه به روایتی از امام صادق (ع) تمسک می‌کند که دوران غیبت را دوران فترت معرفی می‌نمایند:

صاحب این امر کسی است که با فاصله از ائمه دیگر می‌آید و جهان را پر از عدل و داد می‌کند هم‌چنان‌که رسول خدا با فاصله از پیامبران الهی مبعوث گشت: «دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فَقُلْتُ لَهُ أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدُكَ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدُكَ هُوَ قَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدُكَ وَلَدُكَ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ مَنْ هُوَ قَالَ الَّذِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مِلْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الْأَيَّامَةِ كَمَا أَنَّ رَسُولَ

اللَّهُ ﷻ يُعِثُّ عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ»^۱.

او در توضیح این روایت می‌نگارد: «امامت امام محمد بن حسن علیه السلام بلا فاصله بعد از شهادت امام حسن عسکری شروع شده و فترتی بین این دو امام وجود نداشته، پس آنکه بعد از دوره فترت می‌آید تا زمین را پراز عدل و داد نماید مهدی اول است»^۲.

اما وی غافل است از اینکه:

۱. معلوم نیست سوال فرعون درباره عاقبت مردم در دوره فترت باشد بلکه وی درباره معاد می‌پرسد که اگر عالم دیگری هست حساب و کتاب این همه مردمی که قبل از ما مرده‌اند چه می‌شود؟ آیا خدا می‌تواند به حساب آنها هم رسیدگی کند یا نه؟ اگر می‌تواند آخر چگونه و اگر نمی‌تواند پس چرا بین ما و آنها فرق می‌گذارد که فقط به حساب ما می‌رسد؟ برای همین موسی در جواب او گفت: خدای من به احوال آنها عالم است و اشتباه نمی‌کند و فراموش نمی‌نماید و اعمال آنها در کتابی نگاشته شده است: «عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِی كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى»^۳.

حال بر فرض سوال فرعون درباره تکلیف مردم در دوران فترت قبل از بعثت موسی علیه السلام باشد، ولی در ادامه اثبات می‌کنیم که دوران غیبت امام مهدی علیه السلام مانند دوران فترت نبوده که بیان و هدایتی در کار نباشد.

۲. اگر طبق گفته احمد بصری، امامت امام دوازدهم علیه السلام جزء دوره فترت نباشد - چون ایشان بلا فاصله بعد از پدر اعلان امامت کرده است - خوب

۱. الکافی، (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۳۴۱، ح ۲۱.

۲. عقائد الإسلام، ص ۵۷ - ۶۰.

۳. طه: ۵۲

امامت ایشان که هنوز باقی است پس فترتی رخ نداده تا نوبت به مهدی اول برسد.

۳. از آنجا که امام دوازدهم علیه السلام از اول امامت غائب بوده‌اند، دوره فترت ائمه بر غیبت خود ایشان صدق می‌کند که روزی ظهور خواهند کرد.

۴. در دوران فترت، حجت خدا نا شناخته است در حالی که حجت شیعیان در دوران غیبت کاملاً شناخته شده بوده، و فقط به شخص او دسترسی نداشتند، پس احمد بین دوره فترت و غیبت خلط کرده است.

۵. در دوره فترت، حقیقت مخفی می‌مانده و دسترسی به بیانات الهی وجود نداشته، درحالی‌که کتاب شریف کافی - که شامل اعتقادات و فقه و اخلاق می‌باشد - در دوره غیبت صغری نگاشته شده که به عقیده احمد جزء دوران فترت نبوده، و شیعه تا به امروز از همان کتاب، درصد قابل توجهی از اعتقادات و فقه و اخلاق خود را گرفته است درحالی‌که در آن هیچ سخنی از مهدی‌های دوازده‌گانه، و وجود دو قائم، و فرزند داشتن امام دوازدهم به میان نیامده است. بله در این کتاب چند حدیث متشابه ثبت شده، از جمله حدیث لوح جابر درباره ۱۲ وصی از اولاد حضرت زهرا علیها السلام که جوابش در نکته شماره ۱۴ داده شده است.^۱

و به عبارت دیگر: آنچه شیعه امروز بدان پایبند است همان چیزی است که شیعیان دوره غیبت صغری که جزء دوران فترت نبوده، بدان پایبند بوده‌اند در نتیجه با اینکه که حجت از دیدگان غائب بوده، اما بیانات دین و حقیقت مذهب، بر مردم پوشیده نبوده تا بر این دوران، دوره فترت صدق کند. درست است که در این حدیث، دوران فترت قائم علیه السلام تشبیه به دوران

۱. پاسخ بقیه آنها در کتاب ۱۲ وصی بیان گشته است.

فترت پیامبر ﷺ شده، اما باید دانست که در تشبیه دو شیء به یکدیگر، همه جوانب در نظر گرفته نمی‌شود مثلاً وقتی کسی را به شیر تشبیه می‌کنند تنها از حیث شجاعت است، در نتیجه اینکه فترت ائمه به فترت رسل تشبیه شده لازم نیست در جزئیات نیز مانند هم باشند لذا فترت رسل با نبود رسل محقق می‌شده ولی فترت آنکه قیام می‌کند با غیبت او؛ که وی همان امام دوازدهم علیه السلام است.

توضیح آنکه: فترت در لغت به معنای اندراس است نه انقطاع، و این اندراس دو علت عمده دارد یکی انقطاع رسل به معنای فرستاده نشدن کسی برای احیای دین خدا که در زمان پیامبران قبل اتفاق می‌افتاده، و دیگری غیبت ولی خدا^۱ و یا حتی عدم قدرت امام نسبت به نشر عقاید صحیح که شامل دوران همه ائمه به غیر از دوره حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌شود^۲ و دین اسلام به این یکی تخصیص یافته است. و باید به این نکته نیز توجه داشت که اندراس دین حتماً به معنای از بین رفتن عقاید صحیح و منحرف شدن اعتقادات نیست تا ادعا شود عقیده به ۱۲ مهدی از مصداق آنست، بلکه دین دارای دو بخش عقیده و عمل است که گناه همگانی و عمل نشدن به احکام شریعت نیز اندراس دین تلقی می‌شود.

۷. احمد می‌گوید دوره فترت بخاطر عدم وجود کسی بوده که حرف

۱. ملا صالح مازندرانی در شرح همین حدیث می‌نگارد: فترت از ائمه به معنای عدم وجود امام ظاهرین امام دوازدهم و ائمه گذشته است ولی فترت بین دو رسول یعنی زمانی که رسالت قطع شده بوده، و اصل فترت از ضعف و انکسار است: «فترة من الأئمة بمعنى عدم وجود امام ظاهرین و بین السابق والفترة بین الرسولین هی الزمان الذی انقطعت فیہ الرسالة وأصلها الضعف والانکسار». شرح الکافی - الأصول والروضة (للمولی صالح المازندرانی)، ج ۶، ص ۲۴۶.

۲. «عدم امام قادر قاهر فشمیل ازمنه سائر الأئمة سوی امیر المؤمنین علیه السلام». مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴،

حجت را بپذیرد برای همین سیصد و سیزده نفر تا به حال جمع نشده‌اند. اما آیا معقول است گفته شود شیخ صدوق - صاحب توقیع «فقیه خیر» - و شیخ مفید - صاحب توقیع «الاخ السدید» - و سید بن طاووس و مقدس اردبیلی و علامه بحر العلوم - صاحب تشرفات متعدد - و شیخ انصاری و میرزای شیرازی - صاحب توقیع تنباکو - و سید ابوالحسن اصفهانی - صاحب توقیع «نحن ننصرک» - که همه از بزرگان درجه یک شیعه و صاحب حالات و دارای منزلت والا نزد اهل بیت علیهم‌السلام بوده‌اند - قابلیت نداشته‌اند.

۸. خود احمد هم که فعلاً سالهاست غیبت کرده، پس این چه پایان فترتی بود که دوباره منجر به غیبت شد؟!

۹. این مضمون (فترت ائمه) تنها در یک روایت وجود دارد، درحالی‌که مبنای احمد در عمل به روایات اعتقادی، تکیه بر حدیث متواتر یا مقرون به قرینه قطعی است، حال چطور شده که مبنای خود را فراموش کرده است؟ و اینها همه در کنار چشم پوشی از سند این حدیث است زیرا سه نفر از راویان آن نا شناخته و مجهول می‌باشند.

قائم به امر مخفی و جدید هدایت می‌کند

برخی پیروان احمد در دفاع از این نظریه، به روایاتی استناد می‌کنند که می‌گوید: مهدی و قائم به امر خفی هدایت نموده، و امر و کتاب و سنت جدید می‌آورد، و می‌گویند این امر خفی و جدید همین مهدیین دوازده‌گانه‌اند، همین وجود دو قائم است، همین عقایدی است که احمد الحسن ابراز نموده است. غافل از اینکه اولاً معیار شناخت قائم آوردن امر جدید نیست، بلکه بر عکس، معیار شناخت امر جدید، حضور کسی است که قائمیتش ثابت شده

باشد، و الا هر کسی می تواند با تاویل آیات قرآن و روایات یا استناد به روایات بی سند و ضعیف، امر جدیدی بسازد و آن را به عنوان علامت قائم بودن خود ارائه دهد. هم چنان که باییت و بهائیت نیز قیامت را انکار نموده، تاویل به قیام رهبران خود برده، و همان را امر جدید و خفی که قائم می آورد معرفی نمودند. دلیل سخن ما براینکه اظهار امر جدید، فرع ثبوت قائمیت آن فرد می باشد، روایات متعددی است که آوردن امر و کتاب و سنت جدید را مفاد بیعت با قائم کنار کعبه بین رکن و مقام می داند، یعنی زمانی که قائم بودن او مشخص شده و مردم می خواهند با وی بیعت کنند:

قائم بین رکن و مقام با مردم بر کتاب جدیدی بیعت می کند: «لَكَائِي أَنْظُرُ إِلَيْهِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ يُبَايِعُ النَّاسَ عَلَى كِتَابٍ جَدِيدٍ»^۱

قائم بین رکن و مقام با مردم بر امر و کتاب و برهان جدیدی بیعت می کند:^۲ «لَكَائِي أَنْظُرُ إِلَيْهِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ يُبَايِعُ النَّاسَ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَكِتَابٍ جَدِيدٍ وَ سُلْطَانٍ جَدِيدٍ مِنَ السَّمَاءِ»^۳

«لَكَائِي أَنْظُرُ إِلَيْهِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ يُبَايِعُ النَّاسَ عَلَى كِتَابٍ جَدِيدٍ»^۴
بلکه بالاتراز این، آوردن امر جدید بعد از قیام و خروج است:

اصحاب قائم در مسجد کوفه خیمه هارا برپا می کنند سپس امر جدیدی به آنها می رسد: «صَرَبَ أَصْحَابُ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَسْجِدِ كُوفَانَ ثُمَّ يُخْرِجُ إِلَيْهِمُ الْمِثَالَ الْمُسْتَأَنَفَ أَمْرٌ جَدِيدٌ»^۵

۱. الغيبة للنعمانی، ص ۱۹۴، ح ۱.

۲. «سلطان» عموماً در قرآن کریم به معنای برهان آمده است.

۳. الغيبة للنعمانی، ص ۲۶۲، ح ۲۲.

۴. همان، ص ۲۶۳، ح ۲۴.

۵. همان، ص ۳۱۹، ح ۶.

قائم ما زمانی که قیام کند مردم را مثل رسول خدا به امر جدیدی دعوت می‌کند: «إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ دَعَا النَّاسَ إِلَى أَمْرٍ جَدِيدٍ كَمَا دَعَا إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ»^۱
 قائم به امر و کتاب و قضاء جدید قیام می‌کند: «يَقُومُ الْقَائِمُ بِأَمْرٍ جَدِيدٍ وَ كِتَابٍ جَدِيدٍ وَ قَضَاءٍ جَدِيدٍ»^۲

لذا اگر یک حدیث، اشاره‌ای به زمان اظهار این امر جدید نکرد، حمل بر همین روایات می‌شود: «[مِمَّا] يَسْتَأْنِفُ الدَّاعِيَ مِنَّا دُعَاءَ جَدِيداً كَمَا دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ»^۳.

ثانیاً اینها که گفتیم همه درباره امر جدید بود، اما امر خفی، در هیچ حدیثی نیامده که قائم یا مهدی علیه السلام امری خفی می‌آورد: «يَأْتِي بِأَمْرِ خَفِيٍّ» - و این از عدم دقت پیروان احمد است - بلکه روایات متعدد می‌گویند مهدی به امر خفی هدایت می‌شود، چون «مهدی» اسم مفعول است و راوی هم از وجه تسمیه به همین صیغه می‌پرسد^۴:

وجه تسمیه مهدی اینست که به امری مخفی هدایت می‌شود: «إِنَّمَا سُمِّيَ الْمَهْدِيُّ مَهْدِيًّا لِأَنَّهُ يُهْدَى إِلَى أَمْرٍ خَفِيٍّ»^۵.

و اینکه آن امر خفی، همان وصیت به مهدیین و دوئیت قائم و عقاید احمد بصری باشد، صرف ادعاست که دلیل روایی برایش وجود ندارد، بلکه

۱. همان، ص ۳۲۱، ح ۱.

۲. همان، ص ۲۳۳، ح ۱۹، دلائل الإمامة (ط - الحديث)، ص ۴۶۶، ح ۵۵، الغيبة (للطوسي)، كتاب الغيبة للحجة، ص ۴۷۱.

۳. همان، ص ۳۲۱، ح ۲. تازه این در صورتی است که «دعاء جدید» را هم معنای «امر جدید» بگیریم در حالی که می‌تواند به معنای دعوت از دوباره باشد.

۴. المَهْدِيُّ: الذي قد هداه الله إلى الحق. النهاية في غريب الحديث والأثر، ج ۵، ص ۲۵۴.

۵. همان، ص ۲۳۷، ح ۲۶.

برعکس در روایاتی این امر خفی، علم غیب حضرت معرفی شده است:

(الف) مهدی فقط از این جهت مهدی نامیده شده که به امر مخفی هدایت می‌شود حتی تا این حد که دنبال مردی می‌فرستد که مردم از او گناهی سراغ ندارند پس او را می‌کشد و حتی تا این حد که کسی در خانه اش حرفی می‌زند و می‌ترسد که دیوار برا او گواهی دهد: «إِنَّمَا سَمِيَ الْمَهْدِيَّ لِأَنَّهُ يَهْدِي إِلَى أَمْرٍ خَفِيٍّ، حَتَّى أَنَّهُ يَبْعَثُ إِلَى رَجُلٍ لَا يَعْلَمُ النَّاسُ (به و أهل الكوفة أَنْ) لَهُ ذَنْبًا فَيَقْتُلُهُ، حَتَّى أَنْ أَحَدَهُمْ يَتَكَلَّمُ فِي بَيْتِهِ فَيَخَافُ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْهِ الْجِدَارُ».^۲

(ب) مهدی فقط برای این مهدی نامیده شده که به امر مخفی هدایت می‌شود، به آنچه مردم در سینه دارند هدایت می‌شود، دنبال مردی می‌فرستد و او را می‌کشد و کسی نمی‌داند چرا او را کشته است: «إِنَّمَا سَمِيَ الْمَهْدِيَّ مَهْدِيًّا لِأَنَّهُ يَهْدِي لِأَمْرٍ خَفِيٍّ، يُهْدَى لِمَا فِي صُدُورِ النَّاسِ، يَبْعَثُ إِلَى الرَّجُلِ فَيَقْتُلُهُ لَا يَدْرِي فِي أَيِّ شَيْءٍ قَتَلَهُ».^۳

(ج) پرسیدم برای چه ایشان مهدی نامیده شده؟ فرمود: چون او به امر مخفی هدایت می‌کند سراغ مردی از اصحابش می‌فرستد که کسی از او گناهی ندیده و او را می‌کشد: «لِأَنِّي شَيْءٌ سَمِيَ الْمَهْدِيَّ قَالَ لِأَنَّهُ يَهْدِي لِأَمْرٍ خَفِيٍّ يَبْعَثُ إِلَى الرَّجُلِ مِنْ أَصْحَابِهِ لَا يَعْرِفُ لَهُ ذَنْبٌ فَيَقْتُلُهُ».^۴

البته در این نسخه «يَهْدِي لِأَمْرٍ» به صیغه معلوم آمده ولی تفسیری کرده که با صیغه مجهول می‌سازد و ربطی هم به ادعای احمد بصری ندارد.

۱. این عبارت در نسخه بحار الانوار نیست. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۹۰، ح ۲۱۲.

۲. سرور أهل الإيمان في علامات ظهور صاحب الزمان عج، ص ۱۱۲.

۳. دلائل الإمامة (ط - الحديث)، ص ۴۶۶، ح ۵۵.

۴. الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۸۶۲، ح ۷۸.

و نیز در روایات دیگر، آن امر خفی اظهار تورات و انجیل اصلی از غار انطاکیه و خروج گنج‌های مخفی معرفی شده است:

الف) مهدی فقط از این جهت مهدی نامیده شده که به امر مخفی هدایت می‌کند او تورات و سائر کتب خدا را از غار انطاکیه خارج نموده و بین اهل هر کتاب طبق همان کتاب حکم می‌نماید، و گنج‌های زمین را خارج می‌کند: «إِنَّمَا سُمِّيَ الْمَهْدِيُّ لِأَنَّهُ يَهْدِي لِأَمْرِ خَفِيٍّ يَسْتَخْرِجُ التَّوْرَةَ وَ سَائِرَ كُتُبِ اللَّهِ مِنْ غَارٍ بِأَنْطَاكِيَّةَ فَيَخْكُمُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَةِ بِالتَّوْرَةِ وَ بَيْنَ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِالْإِنْجِيلِ وَ بَيْنَ أَهْلِ الزَّبُورِ بِالزَّبُورِ وَ بَيْنَ أَهْلِ الْفُرْقَانِ بِالْفُرْقَانِ وَ تُجْمَعُ إِلَيْهِ أَمْوَالُ الدُّنْيَا كُلُّهَا مَا فِي بَطْنِ الْأَرْضِ وَ ظَهَرِهَا فَيَقُولُ لِلنَّاسِ تَعَالَوْا إِلَى مَا قَطَعْتُمْ فِيهِ الْأَرْحَامَ وَ سَفَكْتُمْ فِيهِ الدِّمَاءَ وَ رَكِبْتُمْ فِيهِ مَحَارِمَ اللَّهِ فَيُعْطَى شَيْئاً لَمْ يُعْطَ أَحَدٌ كَانَ قَبْلَهُ»^۱.

در این نسخه نیز «یهدی» معلوم ثبت شده، اما اولاً همین متن در غیبت نعمانی و بحار الانوار به صورت مجهول ضبط شده و ثانیاً تفسیری که از امر خفی می‌کند با صیغه مجهول می‌سازد، و البته باز ربطی به ادعای احمد ندارد.

ب) مهدی فقط از این جهت مهدی نامیده شده که به امر مخفی هدایت می‌شود و تورات و سائر کتب خدا را از غار انطاکیه خارج می‌نماید: «إِنَّمَا سُمِّيَ الْمَهْدِيُّ مَهْدِيّاً لِأَنَّهُ يَهْدَى إِلَى أَمْرِ خَفِيٍّ وَ يَسْتَخْرِجُ التَّوْرَةَ وَ سَائِرَ كُتُبِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ غَارٍ بِأَنْطَاكِيَّةَ»^۲.

ج) و از نعیم بن حماد نقل شده: مهدی فقط به این علت مهدی نامیده

۱. علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۶۱، ح ۳.

۲. و او در اینجا عطف تفسیری است و روشن می‌کند که آن امر خفی چه می‌باشد.

۳. الغيبة للنعمانی، ص ۲۳۷، ح ۲۶.

شده که چون او به اسفار تورات هدایت می شود و آنها را از کوه های شام بیرون می آورد: «إِنَّمَا سَمِيَ الْمَهْدَى؛ لِأَنَّهُ يَهْدِي إِلَى أَسْفَارٍ مِنْ أَسْفَارِ التَّوْرَةِ يَسْتَخْرِجُهَا مِنْ جِبَالِ الشَّامِ، يَدْعُو إِلَيْهَا الْيَهُودَ، فَيَسْلِمُ عَلَى تِلْكَ الْكُتُبِ جَمَاعَةَ كَثِيرَةً»^۱.

و همچنین طبق روایت شیخ طوسی مهدی به یک امر مخفی هدایت نشده، بلکه سخن از همه امور مخفی است: پرسیدم به چه علت ایشان مهدی نامیده شده؟ فرمود: چون به همه امور مخفی هدایت می شود: «لِأَنِّي شَيْءٌ سُمِّيَ الْمَهْدَى قَالَ لِأَنَّهُ يُهْدَى إِلَى كُلِّ أَمْرٍ خَفِيٍّ»^۲.

بله در روایتی چنین آمده که مهدی به امری هدایت می کند که جمهور از آن گمراه شده اند: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَعَا النَّاسَ إِلَى الْإِسْلَامِ جَدِيداً وَ هَدَاهُمْ إِلَى أَمْرٍ قَدْ دُفِرَ فَضْلٌ عَنْهُ الْجُمْهُورُ وَ إِنَّمَا سَمِيَ الْقَائِمُ مَهْدِيّاً لِأَنَّهُ يَهْدِي إِلَى أَمْرٍ قَدْ ضَلُّوا عَنْهُ وَ سُمِّيَ بِالْقَائِمِ لِقِيَامِهِ بِالْحَقِّ»^۳، ولی هر آشنای به حدیث می داند مراد از «جمهور» در روایات، اهل سنت هستند نه شیعه، و سنی ها از اصل امامت گمراه شده اند نه ۱۲ مهدی؛ غیر از اینکه متن همین روایت در نقل نسخه های متعدد به صورت مجهول ثبت شده: «يُهْدَى إِلَى أَمْرٍ مَضْلُومٍ عَنْهُ»^۴ که مسأله هدایت شدن امام مهدی به امر مضلول مطرح است نه هدایت کردن.

نکته ۱۰) وجود روایات متعارض

وجود تعارضی غیر قابل جمع بین عده ای از روایات، واقعیتی غیر قابل

۱. التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن، ص ۱۴۵، ح ۱۷۴.

۲. الغيبة (لطوسی) کتاب الغيبة للحجة، ص ۴۷۱.

۳. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۸۳.

۴. روضة الواعظین و بصيرة المتعظین (ط - القديمة) ج ۲ ص ۲۶۴، كشف الغمة فی معرفة الأئمة (ط - القديمة)، ج ۲،

ص ۴۶۵، بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۵۱، ص ۳۰، ح ۷.

انکار در دنیای حدیث است که هم در روایات فقهی هست و هم در روایات اعتقادی. طبیعی است انتخاب یکی از دو حدیث متعارض بسته به امتیازاتی باشد که صدور یک حدیث را به نسبت حدیث دیگر تقویت کند. این امتیازها در روایت مقبوله عمر بن حنظله به ترتیب چنین بیان شده:

- راوی هر حدیثی که اعدل و افقه و اصدق و اوسع بود همان حدیث صحیح است، و دیگری کنار گذاشته می شود.
- آن حدیثی که مضمونش مشهور قریب به اتفاق است صحیح می باشد و حدیث مقابلش کنار گذاشته می شود.
- به حدیث موافق کتاب عمل می شود.
- به حدیث مخالف عامه عمل می شود.
- به حدیثی که حاکمان و قضات عامه کمتر بدان تمایل دارند عمل می شود.^۱

و اگر هیچ کدام از این امتیازات را نداشت، وظیفه توقف است تا امام حاضر را ملاقات کند. و از آنجا که در دوران غیبت دسترسی به امام وجود ندارد، بعضی قائل به تساقط دو روایت متعارض از حجیت شده اند و بعضی قائل به تخییر در عمل به هر کدام.

البته اینها که گفته شد درباره مسائل فقهی است و الا درباره مسائل اعتقادی قبلاً اشاره کردیم که چون نیازمند یقین یا اطمینان نوعی هستیم به صرف امتیاز یک حدیث، نمی توانیم به مضمون آن معتقد شویم، غیر از اینکه اصلاً تعارض در احادیث اعتقادی معنا ندارد، چون یا باید روایت متواتر باشد یا دارای شواهد قطعی، و چنین شرایطی برای هر دو حدیث متقابل رخ نمی دهد.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۶۷ - ۶۸، ح ۱۰.

لذا تنها همان حدیثی که متواتر یا قطعی است حجت بوده، و حدیث مقابل کنار گذاشته می‌شود. از طرفی تخییر در انتخاب اعتقاد یا توقف در آن معنا ندارد زیرا عمل عبد بسته به ایمان اوست و او مکلف است که اعتقاد به آنچه حق است داشته باشد.

حال بر فرض که در روایات اعتقادی هم تعارض رخ دهد و وظیفه‌های همانی باشد که در مقبوله ابن حنظله آمده، ما به همان ترتیب جلو می‌رویم. برای این اساس گفته می‌شود:

۱. راویان حدیث وصیت که متضمن خلافت دوازده مهدی بعد از دوازده امام علیهم‌السلام هست را با راویان احادیثی که مخالف این مطلبند (مثل احادیث حصر عدد ائمه و اوصیاء و خلفاء در ۱۲ یا احادیث رجعت) از حیث اعدلیت و افضحیت و اصدقیّت و اورعیّت مقایسه می‌کنیم (احادیث مخالف این وصیت را در مرحله بررسی محتوا بیان خواهیم کرد). و البته چون این روایات به واسطه سلسله روایت به دست ما رسیده، باید همه راویان سلسله اسناد را بررسی نماییم.

۲. شهرت حدیث دوازده مهدی را با شهرت احادیث مخالف بررسی می‌کنیم.

۳. مضمون این دو دسته حدیث را بر قرآن عرضه می‌کنیم تا آنکه موافق قرآن است را گرفته و حدیث مقابلش را کنار بگذاریم.

البته دو مرحله آخر در روایت عمر بن حنظله، یعنی موافقت عامه و تمایل حکام و قضات عامه به حدیث را بررسی نمی‌کنیم زیرا این دو گزینه درباره احکام است نه اعتقادات و الا باید حدیث غدیر را هم منکر شویم زیرا اسناد اهل سنت درباره این حدیث بیشتر از شیعه است پس لازم می‌آید ماجرای

غدير را به خاطر موافقت با عامه کنار بگذاريم! بنا بر اين؛ اگر راوی ها را مقایسه کنیم، لا اقل چهار تن از راویان حدیث وصیت نا شناخته یا ضعیف اند و شأنیت تعارض با راویان احادیث مخالف را ندارند.

اگر شهرت روایی را در نظر بگیریم روایت دوازده مهدی بین محدثین کاملاً شاذ بوده و در عموم کتاب هایی که در اعتقادات شیعه نوشته شده اصلاً مطرح نشده یا تاویل برده شده است و حتی اهل سنت که عقاید مشهور شیعه را در کتب خود بررسی کرده اند نیز اشاره ای به اعتقاد دوازده مهدی بعد از دوازده امام علیهم السلام نزد شیعه نکرده اند.

شیخ مفید در این باره می گوید: «بعد از دولت قائم برای احدی دولتی نیست الا آنچه در مورد قیام فرزندان او روایت شده، ولی آن روایت به صورت قطع و ثبوت وارد نشده است»^۱.

و باید توجه داشت که شیخ مفید رحمته الله همان کسی است که طبق نقل طبرسی، آن توقیع بلند و والا از امام مهدی علیه السلام برایش صادر گشته^۲ و در طول قرن ها به رئیس متکلمین شیعه شهرت داشته؛ حال می توان پذیرفت وی در اهم عقاید خود (امامت) گمراه بوده است؟

مرحوم حرعاملی نیز می نگارد: مخفی نماند احادیثی که می گوید ۱۲ مهدی بعد از ۱۲ امام می آید موجب قطع و یقین نیست زیرا مضمونشان نادر، تعدادشان کم و روایات مخالفشان زیاد است ... در حالی که احادیث متواتر می گوید؛ ائمه دوازده نفرند و دولتشان تا روز قیامت می ماند و اینکه امام

۱. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۸۷.

۲. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۷ - ۴۹۹.

دوازدهم خاتم اوصیاء و ائمه و جانشینیان است و اینکه ائمه تا روز قیامت از فرزندان حسین‌اند (نه مهدی) لذا اگر بر ما واجب بود به امامت ۱۲ نفر بعد از ائمه قبلی اعتقاد پیدا کنیم باید نصوص متواتری در این باره بدست ما می‌رسید که در برابر حدیثهای معارض بتواند مقاومت کند و ملاحظه جمع بین آنها بشود»^۱.

همچنین می‌نگارد: این روایت از طریق شاذ وارد شده و معارض بسیار قوی دارد: «ورد من طریق شاذ و ورد معارضه بهذه القوة المشار إليها»^۲. و نیز می‌نگارد: تنها نادری از اصحاب ما - طبق آنچه به ذهن دارم - متعرض این حدیث شده‌اند: «و لم يتعرض له أصحابنا إلا النادر منهم على ما يحضرنی الآن»^۳.

باید توجه داشت، مرحوم حرّ حجت‌الله همان کسی است که در سن ۱۲ سالگی در بستر مرگ به دست امام مهدی علیه السلام شفا گرفته^۴ و مورد عنایت ویژه اهل بیت علیهم السلام بوده و همچنین از متخصصان فوق العاده در زمینه حدیث شناسی بوده است.

همچنین علامه مجلسی - بزرگ حدیث شناس شیعه - درباره حدیث دوازده مهدی می‌نگارد: «این روایات مخالف مشهورند و دو جور تاویل برده می‌شوند»^۵.

و همه می‌دانند که آگاهی حدیثی این علامه بزرگوار و مقام و منزلتش نزد

۱. الإيقاظ من الهجعة للحر العاملي، ص ۴۰۱.

۲. الفوائد الطوسية، ص ۱۱۷.

۳. همان، ص ۱۱۶.

۴. اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۵، ص ۳۳۸ - ۳۳۹.

۵. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۴۸.

اهل بیت علیهم السلام چقدر والا و عظیم است.

حال آیا می‌توان پذیرفت این بزرگواران در عدم اعتقاد به مهدی‌های دوازده‌گانه در طریق هدایت نبودند و با نگاشتن ردیه بر نظریه مهدیین، موجب گمراهی میلیون‌ها شیعه شده‌اند؟!

و اگر موافقت قرآن را در نظر بگیریم، قرآن از دوازده خلیفه بعد از موسی به عنوان نقیب^۱ و اسباط دوازده‌گانه بنی اسرائیل و حواریون عیسی - که طبق روایات دوازده نفر بوده اند نه بیست و چهار نفر- سخن گفته، و طبق احادیث متعددی که می‌گوید هر چه در بنی اسرائیل رخ داده در امت اسلام هم رخ می‌دهد^۲، پس امت اسلام نیز دوازده خلیفه خواهند داشت نه بیست و چهار خلیفه.

و اتفاقاً در روایات متعددی تعداد ائمه و خلفاء و اوصیاء به عدد نقباء موسی^۳ و حواریون عیسی و اسباط یعقوب معرفی شده است، از جمله:

الف) خداوند محمد را بر جن و انس فرستاد و بعد از او دوازده وصی قرار داد ... و اوصیاء بعد از محمد طبق سنت اوصیاء عیسی دوازده نفرند و امیر المؤمنین دارای سنت مسیح است (که عده‌ای وی را خدا و عده‌ای او را کافر و عده‌ای او را حجت خدا می‌دانستند): «إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْحَيِّ وَ

۱. «وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَآئِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ». مائده: ۱۲.

۲. مراجعه شود به الإيقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة ص ۹۸ الباب الرابع في اثبات ان ما وقع في الامم السابقة مثله يقع في هذه الامة. وی در این باب می‌نگارد: «اعلم ان هذا المعنى ثابت عنهم علیهم السلام قد رواه العامة والمخاصة ويمكن ان يستدل عليه من القرآن ... والسنة بالأحاديث الدالة على التصريح بثبوتها واستدلال أهل العصمة علیهم السلام به على المعاندين ...».

۳. نقباء بنی اسرائیل دوازده تن از بزرگان ایشان بودند که توسط خداوند بعد از موسی نصب گردیدند و در روایات متعدد، تعداد اوصیاء رسول خدا همان تعداد نقباء بنی اسرائیل معرفی شده است.

الْإِنْسِ وَجَعَلَ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَيْ عَشَرَ وَصِيًّا مِنْهُمْ مَنْ سَقَى وَ مِنْهُمْ مَنْ بَقِيَ وَ كُلُّ وَصِيٍّ جَرَتْ بِهِ سُنَّةٌ وَ الْأَوْصِيَاءُ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ ﷺ عَلَى سُنَّةِ أَوْصِيَاءِ عِيسَى وَ كَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ وَ كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ عَلَى سُنَّةِ الْمَسِيحِ^۱.

ب) امامان بعد از من دوازده نفرند به تعداد نقبای بنی اسرائیل و حواریین عیسی: «الْأَثْنَةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ عَدَدَ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ حَوَارِيِّ عِيسَى»^۲.

ج) دوازده امامند به عدد نقبای بنی اسرائیل: «إِثْنَا عَشَرَ إِمَامًا عَلَى عَدَدِ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ»^۳.

د) پرسیدم بعد از شما چند نفر امام خواهد بود؟ فرمود: به عدد حواریین عیسی و اسباط موسی و نقبای بنی اسرائیل: «فَكَمِ الْأَثْنَةُ بَعْدَكَ قَالَ بِعَدَدِ حَوَارِيِّ عِيسَى وَ أَصْبَاطِ مُوسَى وَ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ»^۴.

ه) دوازده خلیفه می باشند به تعداد نقبای بنی اسرائیل: «إِثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۵۳۲، ح ۱۰. برخی به مفاد حدیث توجه نکرده و گفته اند حدیث می گوید اوصیاء دوازده گانه طبق سنت اوصیاء عیسی عمل می کنند و خود امیرالمؤمنین ﷺ طبق سنت مسیح عمل می نماید پس لازمه اش آنست که اوصیاء سیزده نفر باشند. اما صدر حدیث تصریح می کند که تعداد اوصیاء دوازده تا است پس چطور می توان چنین برداشتی کرد؟! بلکه اولاً حدیث در صدر خود اوصیاء پیامبر را در ۱۲ نفر حصر نموده است، ثانیاً مراد از سنت در اینجا روش و طریقه نیست بلکه صفتی است که طبق تصریح حدیث، همان دوازده نفر بودند آنهاست: «وَكُلُّ وَصِيٍّ جَرَتْ بِهِ سُنَّةٌ وَ الْأَوْصِيَاءُ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ ﷺ عَلَى سُنَّةِ أَوْصِيَاءِ عِيسَى وَ كَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ»، بعد در ادامه توضیح می دهد که امیرالمؤمنین ﷺ به طور اختصاصی سنت عیسی ﷺ را هم داراست که مراد سه فرقه شدن مردم دربارۀ آندوست زیرا عده ای آن دورا خدا دانستند و عده ای آن دورا کافر خواندند و عده ای حجت خدا و عبد صالح پروردگار تلقی کردند که همینان بر حقتند. (مرآة العقول ج ۶ ص ۲۲۸ - ۲۲۹). ثالثاً قبلاً عرض کردم که مسأله امامت جزء اصول دین است لذا باید با کلام واضح و روشن بیان شود پس اگر اوصیاء سیزده نفر بودند امام هم همین را می گفتند نه اینکه بگویند دوازده نفرند که لازمه اش بشود سیزده نفر!

۲. فضائل امیرالمؤمنین ﷺ، ص ۱۵۱، ح ۵.

۳. کفایة الأثری النص علی الأئمة الإثني عشر، ص ۱۴.

۴. همان، ص ۱۷.

بَعَدَ نُقْبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ»^۱.

و اوصیای من بعد از من به تعداد نقبای بنی اسرائیلند: «أَوْصِيَائِي مِنْ بَعْدِي بَعَدَ نُقْبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ»^۲.

ز) اسباط ۱۲ نفر از فرزندان یعقوب بودند و امامان بعد از من هم ۱۲ نفر از اهل بیتم هستند که اولینشان علی و وسطشان محمد (باقر) و آخرشان هم محمد و مهدی این امت است ... هرکس به همین‌ها تمسک نماید به ریسمان خدا آویخته است: «إِنَّ الْأَسْبَاطَ كَانُوا مِنْ وَلَدِ يَعْقُوبَ وَ كَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ جَلَاوًا إِنَّ الْأَئِمَّةَ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي عَلَيَّ أَوْلَهُمْ وَأَوْسَطُهُمْ مُحَمَّدٌ وَ آخِرُهُمْ مُحَمَّدٌ وَ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ الَّتِي عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خَلَفَهُ إِلَّا إِنْ مَنْ تَمَسَّكَ بِهِمْ بَعْدِي فَقَدْ تَمَسَّكَ بِحَبْلِ اللَّهِ وَ مَنْ تَخَلَّى مِنْهُمْ فَقَدْ تَخَلَّى مِنَ اللَّهِ»^۳.

و جالب اینکه در روایتی از ائمه دوازده‌گانه به نقباء پیامبر ﷺ تعبیر شده است:

«يَا سَلْمَانَ فَهَلْ عَرَفْتَ مَنْ نُقْبَائِي الْإِثْنَا عَشَرَ الَّذِينَ اخْتَارَهُمُ اللَّهُ لِلْإِمَامَةِ مِنْ بَعْدِي؟ ... قَدْ عَرَفْتُ إِلَى الْحُسَيْنِ ... ثُمَّ ... عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ؛ ثُمَّ وَلَدُهُ؛ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ ... ثُمَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ... ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ... ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ... ثُمَّ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ ... ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ... ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ... ثُمَّ ابْنُهُ حَبَّةُ اللَّهِ فَلَانٌ سَمَاءُ بِاسْمِهِ ابْنُ الْحَسَنِ الْمَهْدِيُّ ... يَا سَلْمَانُ إِنَّكَ مُدْرِكُهُمْ وَ أَمْثَالُكَ وَ مَنْ تَوَلَّاهُمْ بِحَقِيقَةِ الْمَعْرِفَةِ»^۴.

۱. همان، ص ۲۵.

۲. همان، ص ۵۸.

۳. همان، ص ۸۰ - ۸۱.

۴. مقتضب الأثر فی النص علی الأئمة الإثني عشر، ص ۶ - ۷.

هم چنان که در قرآن سخن از ۱۲ ماه قمری «اثنَا عَشَرَ شَهْرًا» به میان آمده و در روایات متعدد، بر تعداد امامان تطبیق شده است، از جمله:

(الف) از امام باقر درباره تاویل این آیه پرسیدم که می فرماید: تعداد ماه ها نزد خدا دوازده ماه در کتاب خداست. امام نفس عمیقی کشیده، فرمودند: ... مراد از دوازده ماه امیر المؤمنین (علیه السلام) و ... و فرزندش محمد هادی مهدی (علیه السلام) دوازده امام و حجت های خدا بر خلقش و امین های او بر وحی و علمش می باشند که اقرار به اینها همان دین قیم است ...^۵.

(ب) آنها حقیقتاً اولیاء خدا و خلفاء منند که تعدادشان تعداد ماه ها می باشد که دوازده تا است: «أُولَئِكَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ حَقًّا وَخُلَفَائِي صِدْقًا عِدَّتُهُمْ عِدَّةُ الشُّهُورِ وَهِيَ اثنَا عَشَرَ شَهْرًا»^۶.

(ج) از امام باقر از آیه «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ» پرسیدم فرمودند: آنها دوازده نفرند: یعنی امیر المؤمنین ... و سپس تک تک ائمه را شمرد: «فِي قَوْلِهِ إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ الْآيَةُ قَالَ قَالَ شُهُورُهَا اثنَا عَشَرَ وَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) وَعَدَدَ الْأَئِمَّةِ بَعْدَهُ»^۷.

(د) عدد ائمه به تعداد ماه هاست: «... إِنَّ عِدَّتَهُمْ كَعِدَّةِ الشُّهُورِ ...»^۸. و نیز در قرآن از برج های دوازده گانه «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ» سخن رفته، که همین عدد بر تعداد ائمه منطبق گشته است، از جمله:

۵. «رَوَى جَابِرُ الْمُجَنَّبِيُّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (علیه السلام) عَنْ تَأْوِيلِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ... قَالَ فَتَنَفَّسَ سَيِّدِي الضَّعْدَاءُ ثُمَّ قَالَ يَا جَابِرُ أَمَّا الشَّئْءُ فَهِيَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) وَشُهُورُهَا اثنَا عَشَرَ شَهْرًا فَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَإِلَى وَإِلَى ابْنِي جَعْفَرٍ وَابْنِهِ مُوسَى وَابْنِهِ عَلِيٍّ وَابْنِهِ مُحَمَّدٌ وَابْنِهِ عَلِيٌّ وَإِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ وَإِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ الْهَادِي الْمُهَدِّي اثنَا عَشَرَ إِمَامًا حُجَّجَ اللَّهُ فِي خَلْقِهِ وَأَمْنَاهُ عَلَى وَحْيِهِ وَعَلِمِهِ... فَأَلْفَرَارُ هَؤُلَاءِ هُوَ الَّذِينَ الْقِيمُ فَلَا تَظْلُمُوا فِيهِمْ أَنْفُسَكُمْ أَوْ قُولُوا بِهِمْ جَمِيعًا تَنْتَدُوا». الغيبة (للطوسي)، كتاب الغيبة للحجة، ص ۱۴۹.

۶. الإختصاص، ص ۲۲۴.

۷. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۱، ص ۲۸۴.

۸. إعلام الوری بأعلام الهدی (ط - القديمة)، ص ۳۹۹ - ۴۰۰.

(الف) برج‌ها همان ائمه بعد از من هستند که اولشان علی و آخرشان مهدی است: «وَأَمَّا الْبُرُوجُ فَلِأَيِّمَّةٍ بَعْدِي أَوَّلُهُمْ عَلَيٌّ وَآخِرُهُمُ الْمَهْدِيُّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ»^۱.

(ب) راوی پرسید: ائمه بعد از شما چه کسانی هستند؟ پیامبر پاسخ دادند: عدد آنها به تعداد برج‌های آسمان است: «... مِنَ الْأَيِّمَةِ بَعْدَهُ فَقَالَ ﷺ لِلْسَّائِلِ وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ إِنَّ عَدَدَهُمْ كَعَدَدِ الْبُرُوجِ»^۲.

ولی بعضی پیروان احمد الحسن چشم خود را بر این همه حدیث بسته و به دو حدیث درباره ساعات تمسک کرده و تعداد اوصیاء را ۲۴ نفر معرفی می‌کنند:

(الف) خداوند سال را دارای ۱۲ ماه و هر کدام از شب و روز را دارای ۱۲ ساعت قرار داد و از ما ۱۲ محدث وجود دارد و امیرالمؤمنین جزو این

۱. الإختصاص، ص ۲۲۴.

۲. إعلام الوری بأعلام الهدی (ط - القدیمه)، ص ۳۹۹ - ۴۰۰. و متن کامل روایت از این قرار است: «خَرَجَ عَلَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ وَوَضَعَ يَدَهُ فِي يَدِ ابْنِهِ الْحَسَنِ ﷺ وَهُوَ يَقُولُ خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ وَيَدُهُ فِي يَدِي هَكَذَا وَهُوَ يَقُولُ خَيْرُ الْخَلْقِ بَعْدِي وَسَيَدُهُمْ أَحْيَىٰ هَذَا وَهُوَ إِمَامُ كُلِّ مُسْلِمٍ وَأَمِيرُ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدَ وَقَاتِي الْأَوَّلِيَّ أَقُولُ إِنَّ خَيْرَ الْخَلْقِ بَعْدِي وَسَيَدُهُمْ ابْنِي هَذَا الْحَسَنُ ابْنِي الْحَسَنِ الْمُظْلَمُ بَعْدَ أَخِيهِ الْمُتَقُولِ بِأَرْضِ كَرْبَلَاءَ كَمَا ظَلَمْتُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَخَيْرُ الْخَلْقِ وَسَيَدُهُمْ بَعْدَ الْحَسَنِ ابْنِي الْحَسَنِ الْمُظْلَمُ بَعْدَ أَخِيهِ الْمُتَقُولِ بِأَرْضِ كَرْبَلَاءَ أَمَّا أَنَا وَأَصْحَابِي مِنْ سَادَةِ الشَّهَادَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ بَعْدِ الْحَسَنِ تِسْعَةٌ مِنْ ضَلِيلِهِ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَحُجَجُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَأَمَنَّاؤُهُ عَلَى خَزَائِنِهِ [عَلَى وَخِيهِ] وَهُمْ أَيْمَةُ الْمُسْلِمِينَ وَقَادَةُ الْمُؤْمِنِينَ وَسَادَةُ الْمُتَّقِينَ وَتَأْسِغُهُمُ الْقَائِمُ الَّذِي يَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ ثَوْرًا بَعْدَ ظُلْمَتِهَا وَعَدْلًا بَعْدَ جَوْرِهَا وَعِلْمًا بَعْدَ جَهْلِهَا وَالَّذِي يَبْعَثُ أَحْيَىٰ مُحَمَّدًا بِالْبُيُوتَةِ وَخُصَّصَنِي بِالْإِمَامَةِ لَقَدْ نَزَلَ بِذَلِكَ الْوَحْيُ مِنَ السَّمَاءِ عَلَى لِسَانِ الرُّوحِ الْأَمِينِ جَبْرِئِيلَ وَلَقَدْ سَبَّلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا عِنْدَهُ مِنَ الْأَيْمَةِ بَعْدَهُ فَقَالَ ﷺ لِلْسَّائِلِ وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ إِنَّ عَدَدَهُمْ كَعَدَدِ الْبُرُوجِ وَرَبِّ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ وَالشُّهُورِ إِنَّ عَدَدَهُمْ كَعَدَةِ الشُّهُورِ قَالَ السَّائِلُ فَكُنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَضَىٰ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَهُ عَلَى رَأْسِي فَقَالَ أَوَّلُهُمْ هَذَا وَآخِرُهُمُ الْمَهْدِيُّ مِنْ وَالَاهُمْ فَقَدْ وَالَايَ وَمَنْ عَادَاهُمْ فَقَدْ عَادَايَ وَمَنْ أَحَبَّهُمْ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَقَدْ أَبْغَضَنِي وَمَنْ أَنْكَرَهُمْ فَقَدْ أَنْكَرَنِي وَمَنْ عَرَفَهُمْ فَقَدْ عَرَفَنِي بِهِمْ يَحْفَظُ اللَّهُ دِينَهُ وَبِهِمْ تَعْمُرُ بِلَادُهُ وَبِهِمْ تَرْزُقُ عِبَادَةُ وَبِهِمْ يُنْزَلُ الْفُطْرُ مِنَ السَّمَاءِ وَبِهِمْ يُخْرَجُ بَرَكَاتُ الْأَرْضِ هَؤُلَاءِ أَوْصِيَائِي وَخُلَفَائِي وَأَيْمَةُ الْمُسْلِمِينَ وَمَوَالِي الْمُؤْمِنِينَ».

ساعت هاست: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّنَةَ اثْنَتَيْ عَشَرَ شَهْرًا وَجَعَلَ اللَّيْلَ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ سَاعَةً وَجَعَلَ النَّهَارَ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ سَاعَةً وَمِنَّا اثْنَتَيْ عَشْرَ مُحَدَّثًا وَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ تِلْكَ السَّاعَاتِ»^۱.

ب) شب ۱۲ ساعت است و روز ۱۲ ساعت و تعداد ماهها ۱۲ تاست و ائمه نیز ۱۲ نفرند و نقباء ۱۲ نفر بودند و علی ساعتی از ۱۲ ساعت است: «الَّيْلُ اثْنَتَا عَشْرَةَ سَاعَةً وَالنَّهَارُ اثْنَتَا عَشْرَةَ سَاعَةً وَالشُّهُورُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا وَالْأَيَّامُ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَالتَّقَبَاءُ اثْنَا عَشَرَ نَقِيبًا وَإِنْ عَلِيًّا سَاعَةً مِنْ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ سَاعَةً وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا»^۲.

آنها می‌گویند: شبانه روز دارای ۲۴ ساعت است که در این حدیث، امیرالمؤمنین یکی از ۱۲ ساعت شمرده شده، در نتیجه اوصیای پیامبر باید ۲۴ نفر باشند که همان ۱۲ امام و ۱۲ مهدی می‌باشند. دوازده ساعت شب، ائمه هستند چون در زمان ستمگران زندگی می‌کردند و ۱۲ ساعت روز، مهدیین می‌باشند چون در زمان حکومت عدل زندگی می‌کنند^۳.

اما غافل از اینکه - با چشم پوشی از سند این دو روایت - اولاً کاملاً مشخص است که نگاه هر دو حدیث روی عدد ۱۲ می‌باشد نه بیست و چهار: (۱۲) ماه، ۱۲ ساعت شب، ۱۲ ساعت روز، ۱۲ محدث، ۱۲ امام، ۱۲ نقیب)، پس مراد هر دو حدیث از اینکه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را یکی از ساعات شمرده، هم یکی از ساعات روز هست و هم یکی از ساعات شب تا عدد از ۱۲ بیرون نرود و برای همین در حدیث دوم امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را یکی از دوازده ساعت معرفی

۱. الغيبة للنعمانی، ص ۸۴، ح ۱۳.

۲. همان، ص ۸۵، ح ۱۵.

۳. جزوات بخش شده توسط یاران احمد.

می‌کند بدون تعیین اینکه از ۱۲ ساعت روز است یا شب، چون مقصودش هم روز است هم شب زیرا امامان ما هم امام روز بوده اند و هم امام شب.

ثانیاً خود حدیث دارد تصریح می‌کند که محدثان و امامان بمانند نقباء ۱۲ نفرند: «مِنَّا اثْنَيْ عَشَرَ مُحَدَّثًا» و: «وَالْأَيْمَةُ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَالتَّقَبَاءُ اثْنَا عَشَرَ نَقِيبًا».

ثالثاً چرا امام دوازدهم علیه السلام که هم در دوره حکومت ظلم بوده و هم در دوره حکومت عدل زندگی خواهد کرد جزو ائمه شب شمرده شده اما مهدی اول که او هم طبق ادعای احمد هم در دوره ظلم زندگی کرده و هم در دوره عدل خواهد بود جزو ائمه روز بشمار آمده است؟

رابعاً در هیچ روایتی ائمه علیهم السلام خود را ائمه شب نخوانده‌اند و این تاویلی من در آوردی است، بلکه سخن حدیث درباره ساعات شب و روز است و ائمه دوازده‌گانه هم امام روز بوده اند و هم امام شب.

حال با این همه به این سخن نا بخردانه نگاه کنید که می‌گوید: «مگر حدیث نگفته اوصیاء به تعداد نقبای بنی اسرائیلند؟ خوب نقبای بنی اسرائیل خلیفه هارون بودند که با خود هارون می‌شوند ۱۳ نفر، لذا حضرت علی علیه السلام هم دوازده خلیفه دارد که با خودش می‌شوند ۱۳ خلیفه»^۱.

پاسخ این است که:

اولاً احادیث تصریح می‌کنند که اوصیاء و خلفاء اسلام دوازده نفرند پس چطور شما از همان احادیث اثبات می‌کنید آنها سیزده نفرند؟

ثانیاً از کجا گفتید که نقباء خلیفه هارون بوده‌اند؟ بلکه هارون در زمان موسی علیه السلام وفات نمود و نقباء بعد از موسی به نقابت رسیده‌اند.

ثالثاً این احادیث تعداد اوصیاء را به تعداد نقباء می‌داند و هارون جزو نقباء

۱. جزوات بخش شده توسط اتباع احمد بصری.

نبوده است.

یا می‌گوید: «من از حر عاملی تعجب می‌کنم که قائل است هر چه در بنی اسرائیل اتفاق افتاده برای این امت هم هست. خوب در بنی اسرائیل سیزده وصی وجود داشت که هارون و نقباء بودند پس در اسلام هم سیزده وصی وجود دارد»^۱.

اما جواب این است که:

اولاً شما به ۲۴ وصی و خلیفه قائلید، این در کجای بنی اسرائیل بوده است؟

ثانیاً هارون در زمان برادرش موسی علیه السلام وفات نمود و جزء اوصیائی که بعد از موسی علیه السلام بودند حساب نمی‌شود در نتیجه بعد از موسی ۱۲ نقیب وجود داشت و بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هم دوازده وصی خواهد بود نه بیشتر. جالب این است که خود شیخ طوسی رحمته الله حدیث وصیت را در زمره روایاتی آورده که عدد ائمه و خلفاء پیامبر را منحصر در دوازده معرفی می‌کنند نه بیشتر.

توضیح آنکه مرحوم شیخ در کتاب غیبت، بابی در رابطه با حصر عدد ائمه در ۱۲ آورده و قبل از ذکر احادیث می‌گوید: و از آن چیزهایی که بر امامت صاحب الزمان فرزند حسن بن علی بن محمد بن رضا علیه السلام دلالت می‌کند روایاتی از سنی و شیعه است که می‌گویند امامان بعد از پیامبر ۱۲ نفرند نه بیشتر و نه کمتر:

«و مما يدل على إمامة صاحب الزمان ابن الحسن بن علي بن محمد بن الرضا عليه السلام وصحة غيبته ما رواه الطائفتان المختلفتان والفرقتان المتباينتان

العامّة و الإمامیّة و أن الأئمة عليهم السلام بعد النبی صلی الله علیه و آله اثنا عشر لا یزیدون و لا ینقصون»^۱.

بعد حدود ۲۵ حدیث در اثبات همین مطلب می آورد، از جمله:
بعد از من دوازده خلیفه می باشند که همگی از قریشند: «يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ».

بعد از من دوازده خلیفه می باشند: «يَكُونُ خَلْفِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً».
بعد از من تعدادی به تعداد نقباء موسی می باشند: «يَكُونُ بَعْدِي عِدَّةُ نِقَبَاءِ مُوسَى عليه السلام قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمْ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا».

جبرئیل با صحیفه‌ای از جانب خدا بر پیامبرش نازل شد که در آن ۱۲ مهر طلا بود و گفت خدای متعال به تو سلام می‌رساند و دستور می‌دهد این صحیفه را به نجیب از اهل خودت عطا کنی تا اولین مهر را باز نموده و طبقش عمل کند و زمانی که خواست فوت کند آن را به وصی بعد از خودش بدهد ... پس علی بن ابی طالب اولین مهر را باز نموده و بدان عمل کرد ... تا اینکه نوبت به آخرین برسد^۲.

یا علی امامان هدایتگر هدایت شده که حقشان غصب شده ۱۱ نفر از اولاد تومی باشند به علاوه خودت: «يَا عَلِيُّ الْأَيُّمَةُ الرَّاشِدُونَ الْمُهْدِيُّونَ الْمَغْصُوبُونَ

۱. الغيبة (للطوسي) كتاب الغيبة للحجة، ص ۱۲۶ - ۱۲۷.

۲. «نَزَلَ جِبْرِئِيلُ بِصَحِيفَةٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله فِيهَا اثْنَا عَشَرَ خَاتَمًا مِنْ ذَهَبٍ فَقَالَ لَهُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَيَأْمُرُكَ أَنْ تَدْفَعَ هَذِهِ الصَّحِيفَةَ إِلَى النَّجِيبِ مِنْ أَهْلِكَ بَعْدَكَ يَفُكُّ مِنْهَا أَوَّلَ خَاتَمٍ وَيَعْمَلُ بِمَا فِيهَا فَإِذَا مَضَى دَفَعَهَا إِلَى وَصِيِّهِ بَعْدَهُ وَكَذَلِكَ الْأَوَّلُ يَدْفَعُهَا إِلَى الْآخِرِ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ فَقَعَلَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله مَا أَمَرَهُ فَقَفَكَ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ عليهم السلام أَوَّلَهَا وَعَمِلَ بِمَا فِيهَا ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام فَقَفَكَ خَاتَمَهُ وَعَمِلَ بِمَا فِيهَا ثُمَّ دَفَعَهَا بَعْدَهُ إِلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام ثُمَّ دَفَعَهَا الْحُسَيْنُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام ثُمَّ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى آخِرِهِمْ ع. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۳۶، ص ۲۰۹.

حُقُوقُهُمْ مِنْ وَلَدِكَ أَحَدَ عَشَرَ إِمَاماً وَ أَنْتَ.

... سپس خداوند سلسله امامان را تا دوازده امام کامل می‌کند که ۹ امام از نسل حسین اند: «ثُمَّ يُكْمِلُهُ اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً تِسْعَةٌ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ».

بعد از حسین ۹ امام می‌باشد که نهمینشان همان قائمشان است: «يَكُونُ تِسْعَةً أَئِمَّةً بَعْدَ الْحُسَيْنِ تَاسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ».

... بعد از پیامبر دوازده وصی می‌باشد ...: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَرْسَلَ مُحَمَّدًا ﷺ إِلَى الْجَنَّةِ وَالْإِنْسِ عَامَّةً وَ كَانَ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَا عَشَرَ وَصِيّاً مِنْهُمْ مَنْ سَبَقْنَا وَ مِنْهُمْ مَنْ بَقِيَ ...».

ابن عباس از امیر المؤمنین (علیه السلام) پرسید: والیان بعد از رسول خدا کیانند؟ حضرت فرمودند: من و یازده تن از نسل من که ائمه محدث هستیم: «إِنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَ إِنَّهُ يَنْزِلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَمْرُ السَّنَةِ وَ لَذَلِكَ الْأَمْرُ وَ لَا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ مَنْ هُمْ فَقَالَ أَنَا وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ صُلْبِي أَئِمَّةٌ مُحَدَّثُونَ».

... خدا از حسین اوصیائی انتخاب کرد که نهمین شان قائمشان است: «إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ مِنَ النَّاسِ الْأَنْبِيَاءَ وَ اخْتَارَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ الرَّسُلَ وَ اخْتَارَ مِنْ الرُّسُلِ وَ اخْتَارَ مِنْهُمْ عَلِيّاً وَ اخْتَارَ مِنْ عَلِيٍّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ اخْتَارَ مِنَ الْحُسَيْنِ الْأَوْصِيَاءَ تَاسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ وَ هُوَ ظَاهِرُهُمْ وَ بَاطِنُهُمْ»^۱.

و از همه جالب تر اینکه مرحوم شیخ طوسی قبل از نقل حدیث وصیت، حدیث دیگری مبنی بر حصر تعداد ائمه در ۱۲ نفر ذکر کرده که روایانش همان راویان حدیث وصیت می‌باشند و هیچ سخنی از مهدی‌های دوازده‌گانه در آن نیست:

خدا در معراج به من فرمود: ای محمد چه کسی را جای خود برای امت

۱. الغيبة (للطوسي) كتاب الغيبة للحجة، ص ۱۲۷ - ۱۵۵.

گذاشتی؟ گفتم بهترین فرد امت را، فرمود: به سمت راست عرش نگاه کن! چون نظر کردم علی و فاطمه و حسن و حسین و ... مهدی را در پرده‌ای از نور دیدم که نماز می‌خوانند و مهدی در میان آنها مانند ستاره می‌درخشید. خدا فرمود: ای محمد همین‌ها حجت‌های الهی هستند و این مهدی انتقام‌گیرنده خون عترت توست، قسم به عزت و جلالم که او همان حجت اولیاء من و منتقم از دشمنان من است:

... الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سِنَانٍ الْمُؤَصِّلِيِّ الْعَدَلِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْخَلِيلِيِّ ... «يَا مُحَمَّدُ مَنْ خَلَفْتَ لِأَمْنِكَ قُلْتُ خَيْرَهَا قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْتُ نَعَمْ ... فَقَالَ التَّفْتُ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ فَالتَفْتُ فَإِذَا أَنَا بِعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالحَسَنِ وَالحُسَيْنِ وَ عَلِيٍّ وَ مُحَمَّدٍ وَ جَعْفَرٍ وَ مُوسَى وَ عَلِيٍّ وَ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ الحَسَنِ وَ الْمُهَدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صَحْصَاحٍ مِنْ نُورٍ قِيَامٌ يُصَلُّونَ وَ الْمُهَدِيُّ فِي وَسْطِهِمْ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ هَؤُلَاءِ الْحُجَجُ وَ هَذَا الثَّابِتُ مِنْ عَشْرَتِكَ يَا مُحَمَّدُ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي إِنَّهُ الْحُجَّةُ الْوَاجِبَةُ لِأَوْلِيَائِي وَ الْمُنتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِي»^۱.

نکته قابل توجه اینکه اساس روایت مقبوله ابن حنظله بر مبنای این است که راویان هر دو حدیث، شیعه دوازده امامی باشند: «يَنْظُرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا ... فَإِنْ كَانَ كُلُّ رَجُلٍ اخْتَارَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا» پس روایتی که راوی آن سنی یا نا شناخته است و نمی‌دانیم چه مذهبی دارد اصلاً با روایاتی که شیعه دوازده امامی نقل کرده‌اند شأنیت تعارض ندارد و همان اول کنار گذاشته می‌شود.

این در حالیست که در بررسی سند این وصیت خواهید دید که بعضی از روات آن سنی و بعضی دیگر ضعیف یا مجهول می‌باشند.

هم چنان که در ادامه حدیث مقبوله، آنجا که امام علیه السلام از حجیت روایت مشهور و بطلان روایت غیر مشهور سخن می گویند، بحث ثقه بودن راویان حدیث مطرح می شود بلکه بالاتر، اینکه چند ثقه، راوی هر کدام از دو حدیث باشند: «قُلْتُ فَإِنْ كَانَ الْخَبْرَانِ عَنْكُمَا مَشْهُورَيْنِ قَدْ رَوَاهُمَا التِّقَاتُ عَنْكُم». این در حالیست که متذکر شدیم بعضی راویان حدیث وصیت نا شناخته اند، لذا طبق روایت ابن حنظله اصلاً نوبت به تعارض چنین حدیثی با احادیث ما فوق تواتر نمی رسد تا بخواهد صحت آن سنجیده شود.

نکته ۱۱) رویکرد جمع بین احادیث

در بین عالمان شیعه مخصوصاً آنهایی که روحیه حدیث گرایی داشته اند افراد متعددی یافت می شوند که هر جا به احادیث مخالف هم برخوردند، سعی کرده اند بین مضمون آنها جمع نموده و از استقرار تعارض جلوگیری کنند.

این رویکرد از آن جهت بوده که برای احادیث ارزش زیادی قائل بودند و می خواستند تا می توانند از کنار گذاشتن آنها جلوگیری کنند. اما این بدان معنا نبود که به مضمون جمعی که بسته اند اعتقاد داشته اند، در نتیجه اگر می بینیم شخصیتی مانند فیض کاشانی در مقام جمع بین حدیث مهدی های دوازده گانه و احادیث مخالف می نگارد: «می توان گفت آن مهدی که بعد از او قیامت برپا می شود مهدی دوازدهم است زیرا او هم بالآخره مهدیست و می توان گفت مهدی های دوازده گانه در زمان امام دوازدهم علیه السلام هستند و خود

دولتی ندارند»^۱ این اعتقاد ایشان نیست زیرا وی در کتب اعتقادی خود قائل به ائمه دوازده گانه است نه بیشتر^۲ و تصریح می کند که امام دوازدهم همان صاحب شمشیر می باشد^۳ و هیچ سخنی از مهدیین به میان نیاورده است.

نکته (۱۲) وجود تصحیف در روایات

یکی از نکات بسیار با اهمیت در حدیث، رخداد تصحیف در سلسله اسناد و متن روایات است. به این معنا که چه بسیار پیش می آمده نسخه برداران به هنگام رو نوشت از کتب حدیثی، بعضی کلمات را غلط ثبت کرده اند یا کلماتی به مرور زمان کمی نا خوانا شده و شبیه کلمه دیگری خوانده شده اند، و نبود نقطه و دندان نیز بر شدت این مسأله افزوده است^۴ و گاهی برای یک روایت نسخه های متعدد به وجود آمده، که اگر نتوانیم نسخه صحیح را تشخیص دهیم آن روایت از حجیت می افتد چون راهی برای یقین به حدیث صحیح نداریم.

به عنوان نمونه، حدیث لوح جابر که در آن به تعداد و اسامی اوصیاء تصریح شده، دارای چند نسخه بدل است:

نسخه ۱ از ابو السفاتج: اوصیاء ۱۲ نفرند که اولیشان علی بن ابی طالب و ۱۱ نفر دیگر از فرزندان حضرت زهرا می باشند که آخرینشان قائم است و نام سه نفرشان محمد و نام چهار نفرشان علی است (سه محمد: امام محمد باقر،

۱. نوادر الأخبار فیما يتعلق بأصول الدین، ص ۲۹۴.

۲. علم الیقین فی أصول الدین، ج ۲ ص ۹۲۲ والشافی فی العقائد والأخلاق والأحكام، ص ۳۰۷ - ۳۱۲.

۳. همان، ج ۲، ص ۹۳۳.

۴. لذا چه بسا متخصصان حدیث شناس به هنگام مراجعه به احادیث، متوجه تصحیفاتی می شوند که غیرایشان هرگز متوجه آنها نخواهند شد.

امام محمد جواد، و امام دوازدهم، و چهار علی: امام اول و چهارم و هشتم و دهم (علیه السلام):

«لَوْحٌ يَكَادُ صَوُّهُ يَغْشَى الْأَبْصَارَ وَ فِيهِ اثْنَا عَشَرَ اسْمًا ثَلَاثَةٌ فِي ظَاهِرِهِ وَ ثَلَاثَةٌ فِي بَاطِنِهِ وَ ثَلَاثَةٌ أَسْمَاءُ فِي آخِرِهِ وَ ثَلَاثَةٌ أَسْمَاءُ فِي طَرَفِهِ فَعَدَدُ ثَلَاثَةٍ فَإِذَا هِيَ اثْنَا عَشَرَ قُلْتُ أَسْمَاءُ مَنْ هَؤُلَاءِ قَالَتْ هَذِهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ أَوَّلُهُمْ ابْنُ عَمِّي وَ أَحَدُ عَشَرَ مِنْ وَلَدِي آخِرُهُمُ الْقَائِمُ قَالَ جَابِرٌ فَرَأَيْتُ فِيهِ مُحَمَّدًا مُحَمَّدًا مُحَمَّدًا فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ وَ عَلِيًّا عَلِيًّا عَلِيًّا عَلِيًّا فِي أَرْبَعَةِ مَوَاضِعَ»^۱.

نسخه ۲ از ابو الجارود: اوصیاء ۱۲ نفرند - و بدون اینکه اشاره کند چند نفرشان از نسل حضرت زهرا هستند - نام سه نفرشان محمد و نام چهار نفرشان علی است:

«لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَ أَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ»^۲.

نسخه ۳ از ابو الجارود: اوصیاء ۱۲ نفرند از اولاد حضرت زهرا که نام سه نفرشان محمد و نام چهار نفرشان علی بوده (که به علاوه امام علی علیه السلام می شوند ۱۳ تا):

«لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِهَا فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَ أَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ»^۳.

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۴۶، ح ۵، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۱۱، ح ۲. علت اینکه این روایت را نسخه بدل روایات بعدی دانسته ایم اینست که شیخ طوسی با همین سند از همان مصدر، متن روایات بعدی را نقل کرده است. به زودی این را بیان می کنیم.

۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۴۷، ح ۶ و ۷، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۱۳، ح ۴.

۳. من لا یحضره الفقیه ج ۴ ص ۱۸۰ ح ۵۴۰۸، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۶۹، ح ۱۳، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۴۶، ح ۱۵.

نسخه ۴ از ابوالجارود: اوصیاء ۱۲ نفرند از اولاد حضرت زهرا که نام سه نفرشان محمد و نام سه نفرشان علی بوده (که به علاوه امام علی علیه السلام می شوند ۱۳ تا):

«لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِهَا فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ عليه السلام ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ»^۱.

خوب ما اگر نتوانیم از میان این نسخه‌های مختلف، نسخه صحیح را بیابیم همه این روایات از حجیت می‌افتند و از طرفی نمی‌توانیم یک نسخه را به دلخواه خود انتخاب کرده و بقیه را کنار بگذاریم.

اما در اینجا نسخه صحیح قابل تشخیص است: زیرا نسخه اول و دوم مخالفتی با هم در تعداد اوصیاء و سه محمد و چهار علی ندارند و فقط نسخه اول تذکر می‌دهد اوصیاء از فرزندان حضرت زهرا ۱۱ نفرند که این همان عقیده شیعه است.

و اما نسخه سوم هم که می‌گوید اوصیاء ۱۲ نفر از اولاد حضرت زهرا علیها السلام بودند این را هم گفته که چهار نفر از آنان علی نام داشتند در حالی که در میان فرزندان حضرت زهرا علیها السلام فقط سه نفر به نام علی هستند، لذا تنها راهی که برای درست شدن مضمون روایت وجود دارد اینست که بگوییم حضرت علی علیه السلام هم جزو همان اوصیاء دوازده‌گانه می‌باشند که چون غالب آنها یعنی ۱۱ نفرشان از فرزندان حضرت زهرا علیها السلام بوده‌اند از باب تغلیب، همه جزء فرزندان ایشان معرفی شده‌اند.

هم‌چنان‌که در روایتی، حضرت پیامبر امام علی علیه السلام را از باب تغلیب جزء

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۵۳۲، ح ۹، الخصال ج ۲ ص ۴۷۸ ح ۴۲، الغيبة (للطوسی) کتاب الغيبة للحجة، ص ۱۳۹.

فرزندان خود دانسته اند: ائمه بعد از من که از نسل من می باشند به تعداد نقباء بنی اسرائیلند که اولینشان علی بن ابی طالب است:

«يَكُونُ بَعْدِي أئِمَّةٌ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَوَّامُونَ بِالْقِسْطِ كَعَدَدِ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ أُولَئِهِمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَهُوَ الْإِمَامُ وَالْخَلِيفَةُ بَعْدِي وَتِسْعَةٌ مِنَ الْأئِمَّةِ مِنْ صُلْبِ هَذَا وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِي وَالْقَائِمُ تَأْسِعُهُمْ الْيَقَوْمُ بِالْذِّينِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ»^۱.

لذا با این بررسی متوجه می شویم نسخه چهارم دچار تصحیف شده و چهار علی را اشتباهاً سه علی بیان کرده، و آنچه حجت می باشد همان متن سه نسخه اول است^۲.

غیر از اینکه هر سه بزرگوارِ ناقل این نسخه، آن را در باب حصر عدد ائمه در ۱۲ آورده و در این راستا به آن استدلال کرده اند^۳ که توجه به این نکته، رخداد تصحیف را در آن قطعی می کند.

همچنین شیخ طوسی روایت دیگری از لوح جابر نقل می کند که در آن تصریح شده نام امام علی علیه السلام هم در میان آن لوح بوده و آخرین وصی، فرزند امام حسن عسکری علیه السلام می باشد^۴.

و اینها همه در کنار روایات فراوانی است که عدد ائمه و اوصیا را دوازده نفر می داند و بطلان نسخه چهارم را آشکار می نماید.

اما احمد الحسن با بستن چشم خود بر همه آنچه گفته شد، بدون هیچ

۱. كفاية الأئمة في النص على الأئمة الإثني عشر، ص ۱۷۳.

۲. علامه مجلسی در همین زمینه می نگارد: «والظاهر أن التصحيف من النسخ فإنه روى الصدوق في الإكمال والعيون والفتية والشيخ في الغيبة بهذا الإسناد عن جابروفيها جميعا وفي غيرها من الكتب: وأربعة منهم علي». مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ۶، ص ۲۲۸.

۳. الغيبة (للطوسي) كتاب الغيبة للحجة، ص ۱۳۹.

۴. همان، ص ۱۴۴.

دلیلی نسخه چهارم را انتخاب نموده و می‌گوید: ضمیر «ثلاثة منهم علی» به فرزندان حضرت زهرا می‌خورد لذا طبق حدیث لوح، تعداد اوصیاء از فرزندان حضرت زهرا ۱۲ نفر می‌باشند که سه نفرشان علی نام دارند، و با خود امام علی علیه السلام می‌شوند ۱۳ نفر و من همان سیزدهمین هستم.

ولی در اینجا نکات مهمی - غیر از آنچه گفته شد - وجود دارد که وی از آنها غفلت نموده است:

الف) راوی نسخه‌های (ب) و (ج) و (د) یک نفر به نام ابوالجارود است یعنی او در دو نسخه گفته چهار نفر از اوصیاء علی نام داشته‌اند و در یک نسخه گفته سه نفر، و دو نقل بریک نقل برتری دارد^۱.

ب) ابوالجارود رئیس فرقه زیدیه است که نزد شیعه اعتباری ندارد، و احتمال دارد که چون قائل به امامت زید بوده، نسخه را طوری نقل کرده که زید هم جزء اوصیاء پیامبر تلقی شود.

ج) در نسخه‌های (ج) و (د) این جابر است که می‌گوید لوح درباره نام اوصیاء از فرزندان حضرت زهرا علیه السلام بوده که ۱۲ نفر بودند، اما در نسخه (الف) این حضرت زهرا هستند که می‌گویند لوح درباره همه اوصیاء است که ۱۱ نفر از فرزندان منند، و معلوم است که بین برداشت جابر و تصریح خود حضرت، کدام صحیح می‌باشد.

د) در این نسخه‌ها نام تک تک اوصیاء گفته نشده، در حالی که در چند نسخه دیگر از لوح جابر با چند سند نام تک تک ایشان ثبت شده است که ۱۱

۱. بله شیخ طوسی نسخه (د) را از ابوالسفاتیج ثبت نموده که اتفاقاً راوی نسخه الف نیز هست، یعنی ابوالسفاتیج نیز طبق یک نقل گفته چهار علی و طبق یک نقل گفته سه علی، اما ظاهراً نسخه شیخ طوسی غلط است زیرا او روایت ابوالسفاتیج را از مصدري نقل نموده که در آن چهار علی ثبت شده و اتفاقاً عموم راویان دو نقل هم یکی هستند.

نفرشان از اولاد حضرت زهرا عليها السلام می باشند:

الف) «لَوْحاً أَخْضَرَ... فَقَالَتْ هَذَا اللَّوْحُ أَهْدَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيهِ اسْمُ أَبِي وَاسْمُ بَعْلَى وَاسْمُ ابْنَيْ وَأَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِي ... فَضَلْتُ وَصِيكَ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ وَأَكْرَمْتُكَ بِسَبْلِيكَ بَعْدَهُ وَبِسَبْطِيكَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ ... وَ... عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ ... وَابْنُهُ مُحَمَّدٌ ... جَعَفَرٌ ... انْتَجَبْتُ بَعْدَهُ مُوسَى ... عَلِيٌّ لَا تُفَرِّقَنَّ عَيْنِيهِ بِمُحَمَّدٍ ابْنِهِ وَخَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ ... وَاخْتِمِ بِالْسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ ... أَخْرَجُ مِنْهُ ... الْحَسَنَ ثُمَّ أَكْمَلَ ذَلِكَ بِابْنِهِ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ ... أُولَئِكَ أُولِيَائِي حَقًّا بِهِمْ أَذْفَعُ كُلِّ فِتْنَةٍ ... أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ»^١.

این روایت را شیخ طوسی نیز در کتاب غیبت ثبت کرده است^٢.

ب) «صَحِيفَةٌ بَيْضَاءُ مِنْ دُرَّةٍ ... قَالَتْ فِيهَا أَسْمَاءُ الْأَيْمَةِ مِنْ وَلَدِي ... فَإِذَا أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمُصْطَفَى أُمُّهُ أَمِينَةُ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الْمُزَنِّي أُمُّهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدِ بْنِ هَاشِمٍ بْنُ عَبْدِ مَنَافٍ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَرِّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ التَّقِيِّ أُمُّهُمَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْعَدْلُ أُمُّهُ شَهْرَبَانُو بِنْتُ يَزْدَجَرْدٍ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ أُمُّهُ أُمُّ عَبْدِ اللَّهِ بِنْتُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ وَ أُمُّهُ أُمُّ فَزْوَةٍ بِنْتُ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي بَكْرٍ أَبُو إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ أُمُّهُ جَارِيَّةٌ اسْمُهَا حَمِيدَةُ الْمُصَفَّاءُ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا أُمُّهُ جَارِيَّةٌ اسْمُهَا نَجْمَةُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الرِّكْزِيُّ أُمُّهُ جَارِيَّةٌ اسْمُهَا خَيْرَانُ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْأَمِينِ أُمُّهُ جَارِيَّةٌ اسْمُهَا سَوْسُنُ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الرَّفِيقُ أُمُّهُ جَارِيَّةٌ اسْمُهَا سَمَانَةُ وَتَكْنَى أُمُّ

١. کافی، ج ١، ص ٥٢٧-٥٢٨ ح ٣، عیون أخبار الرضا عليه السلام، ج ١، ص ٤١-٤٤ ح ٢ و ص ٤٥ ح ٣، کمال الدین و تمام النعمة،

ج ١، ص ٣٠٦-٣٠٧ و ص ٣١٢، الإختصاص، ص ٢١٠.

٢. الغيبة (للطوسی) کتاب الغيبة للحجة، ص ١٤٣-١٤٦.

الْحَسَنُ أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ هُوَ حُجَّةُ اللَّهِ الْقَائِمُ أُمُّهُ جَارِيَّةٌ اسْمُهَا نَرْجِسُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ^۱.

ج و د) صاحب کفایة الاثر^۲، و شیخ طوسی در امالی^۳ دو نسخه دیگر از این لوح را نقل نموده اند.

و اگر از همه اینها بگذریم، آیا اصلاً معقول است که در لوح اوصیاء، نام ابو الأئمه و أفضل الأوصیاء امیر المؤمنین (علیه السلام) نیامده باشد و فقط به نام اوصیاء از اولاد اکتفا شده باشد؟ در حالی که ایشان سر سلسله اوصیاء هستند و اصلاً وصایت رسول خدا با ایشان آغاز می شود؛ مخصوصاً با توجه به اینکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هر کجا می خواستند اوصیاء بعد از خود را معرفی کنند ابتدا نام علی (علیه السلام) را به زبان جاری نموده و ایشان را با القاب و ویژگی های برجسته می ستودند!

نکته ۱۳) اعتبارسنجی کتاب غیبت طوسی (رحمة الله علیه)

یاران احمد بصری تأکید می کنند که کتاب غیبت شیخ طوسی از موثق ترین کتاب های استدلالی ایشان است که خودش بر صحت احادیث آن گواهی داده است، اما با یک بررسی اجمالی متوجه وجود روایات متعارض متعدد در این کتاب می شویم که روشن می کند نه تنها این کتاب از موثق ترین کتب شیخ نیست، بلکه تمام احادیثش هم معتبر نیست؛ از جمله روایات متعارض عبارت است از:

۱. کمال الدین و قمام النعمة، ج ۱ ص ۳۰۵ - ۳۰۷ ح ۱، عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۱، ص ۴۰ - ۴۱، ح ۱.

۲. کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص ۱۹۶.

۳. الأمالی (للطوسی)، ص ۲۹۱ - ۲۹۲، ح ۱۳.

(الف) امام دوازدهم (طبق حدیث وصیت) فرزند دارد، امام دوازدهم فرزند ندارد.^۱

(ب) دوازده مهدی هست - یازده مهدی هست.^۲

(ج) دوازده مهدی از نسل مهدی هستند - آنها از نسل حسینند.^۳

(د) امام دوازدهم خاتم اوصیاء هست - امام دوازدهم (طبق حدیث وصیت) خاتم اوصیا نیست.

(ه) مدت حکومت قائم: ۳۰۹ سال - ۷۰ سال - ۱۹ سال.

(و) در لوح جابرنام سه نفر علی بود - در لوح جابرنام چهار نفر علی بود.

(ز) چه کسی بعد از امام دوازدهم می‌آید؟ مهدی اول - منتصر.

(ح) نرجس کیست؟ دختر پادشاه روم - کنیز یکی از عمه‌های امام یازدهم علیه السلام.

(ط) نرجس چگونه به نکاح امام علیه السلام در آمد؟ از بازار خریده شد - توسط عمه هدیه شد.

(ی) قابله امام مهدی علیه السلام که بود؟ حکیمه عمه امام - پیرزن همسایه.

ایشان به رغم آنکه در بخش تولد امام عصر علیه السلام به داستان چگونگی ازدواج حضرت نرجس علیها السلام با امام عسگری علیه السلام پرداخته، در عین حال در بخش‌های دیگر کتاب، داستان ازدواج مادر امام علیه السلام و چگونگی تولد حضرت را به نحوه‌های گوناگون آورده و مشخص نکرده که کدام یک از آن روایات مورد پذیرش او هستند.

برای مثال، در روایت ص ۲۴۰ تولد امام علیه السلام به کلی با آن چه حکیمه نقل

۱. شیفتگان احمد این تعارض را تاویل برده اند که بعداً جوابش خواهد آمد.

۲. پیروان احمد این تعارض را تاویل برده اند که بعداً جوابش خواهد آمد.

۳. یاران احمد این تعارض را توجیه کرده اند که بعداً پاسخش ذکر می‌شود.

کرده است فرق می‌کند، و نیز در روایت ص ۲۴۵ داستان مشهور ازدواج امام عسکری (علیه السلام) با حضرت نرجس (علیها السلام) به طور ضمنی رد شده است، اما شیخ طوسی بدون پذیرش یا رد، هردو داستان را نقل می‌کند. و از این همه نتیجه می‌گیریم، این کتاب درصدد گزینش روایات صحیح نبوده، و تنها در رد شبهات مخالفان نگاشته شده است.

نکته ۱۴) سوءاستفاده فرقه‌های منحرف از قرآن و روایات

گاهی بعضی ساده اندیشان خیال می‌کنند اگر کسی آیات و روایاتی مطابق ادعای خود ارائه کرد لابد بر حق است، درحالی‌که توجه ندارند سوء استفاده از آیات قرآن و روایات اهل بیت (علیهم السلام) کاری است که عموم فرقه‌های منحرف در طول تاریخ اسلام انجام داده‌اند.

روش آنها اینست که بعضی از آیات متشابه یا تفاسیر شاذ آیات را با تعدادی روایات بی سند یا دارای نسخه بدل یا طرد شده توسط متخصصان با تقوا گرد آورده و مستند ادعای خود قرار می‌دهند، و برای همین هم هیچگاه نتوانسته‌اند علمای بزرگ را جذب خود نمایند.

مگر فرقه صوفیه به این آیه برای جواز ترک نماز و روزه استناد نکرده‌اند؟ «وَاَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»^۱

مگر فرقه جبریه جهت اثبات مجبور بودن انسان‌ها به آیات متعدد قرآن مثل این دو آیه استناد نکرده‌اند؟ «وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ»^۲ و: «وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ»^۳

۱. حجر: ۹۹.

۲. انفال: ۱۷.

۳. صافات: ۹۶.

مگر فرقه مشبّهه در اثبات جسم بودن خدا و دیده شدنش در قیامت به این آیات تمسک نکرده‌اند؟ «وَجُؤهُ... إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةً»^۱ و: «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا»^۲

مگر فرقه هفت امامی با تمسک به بعضی احادیث، از طریق شیعه دوازده امامی خارج نشدند؟

مگر فرقه فطحیه با تمسک به وصیت امام صادق (ع) به امامت عبدالله افطح قائل نشدند؟

و مگر میرزا ابوالفضل گلپایگانی بیش از هزار صفحه از آیات و روایات و تفاسیر جهت اثبات حقانیت بهائیت گرد نیاورد؟

پس می‌بینید که ردیف کردن آیات و روایات متشابه، حرفه منحرفان است. حق این است که هر چه فاصله ما از عصر نزول قرآن و صدور روایات دورتر می‌شود، شبهات بیشتری بر معارف اسلام پرده می‌افکند و این امر فهم قرآن و روایات را تخصصی‌تر می‌نماید. بنابراین برای فهم این‌گونه آیات و روایات، طبق دستور قرآن باید به متخصصان دین شناس مراجعه نمود: «فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۳.

از طرفی عقل هم نمی‌پذیرد حق آنقدر مخفی باشد که از لابه‌لای آیات متشابه و روایات پراکنده بیرون کشیده شود. در نتیجه حقیقت همان است که ۱۲۰۰ سال شیعه در سایه علمای ربانی - که مورد تأیید اهل بیت (ع) بوده‌اند - بدان پایبند بوده، نه آنچه این فرقه‌ها ارائه می‌دهند.

۱. قیامت: ۲۲ - ۲۳.

۲. فجر: ۲۲.

۳. نحل: ۴۳.

گفتار دوم

بررسی راویان حدیث موسوم به وصیت

در سند این روایت لا اقل چهار نفر وجود دارند که یا نا شناخته‌اند و یا ضعیف که عبارتند از: علی بن سنان موصلی، علی بن الحسین، احمد بن محمد بن خلیل و پدر حسن (حسین) بن علی.

بررسی علی بن سنان موصلی العدل

این نام در منابع روایی ما به سه عبارت ثبت شده است:
الف) با پسوند «الموصلی العدل» فقط در سند دو روایت از هزاران روایت ما قرار گرفته که هر دو را شیخ طوسی در کتاب الغیبة آورده که یکی همین روایت وصیت است و دیگری روایتی مربوط به معراج پیامبر ﷺ که در آن انتخاب شدگان خدا را دوازده امام به علاوه مادرشان معرفی می‌نماید و سخنی از مهدی‌های دوازده‌گانه به میان نیاورده است.^۱

اما در مقتضب الأثر - که وفات نویسنده‌اش ۵۹ سال قبل از وفات شیخ

۱. الغیبة (لطوسی) کتاب الغیبة للحجة، ص ۱۴۷ - ۱۴۸.

طوسی بوده و شیخ به یک واسطه به او سند دارد^۱ - همین روایت معراج را از علی بن سنان با لقب «المعدل» ثبت کرده^۲ و نیز در بحار همین روایت را از هر دو مصدر غیبت طوسی^۳ و مقتضب الاثر^۴ بدون لقب العدل یا المعدل ثبت نموده، و همچنین است نقل کتاب مائة منقبة - که تاریخ وفاتش در سال وفات شیخ طوسی است - از کتاب مقتضب^۵ و نیز نقل عوالم العلوم^۶ و علامه سید هاشم بحرانی از غیبت طوسی^۷.

و با وجود این همه نقل که از هر دو مصدر بدون پسوند العدل یا المعدل ثبت شده، اعتماد به اینکه علی موصلی توصیف به العدل شده باشد مشکل است.

نیز در کتاب بهجة النظر^۸ و الانصاف^۹ و حلیه الابراز^{۱۰} هر سه تالیف حدیث شناس بزرگ سید هاشم بحرانی، نام علی بن سنان موصلی در سلسله سند همین روایت به نقل از اهل سنت بدون لقب العدل یا المعدل ثبت شده است.

(ب) با پسوند «موصلی» بدون پسوند العدل یا المعدل، فقط در سند یک

۱. فهرست الطوسی، ص ۳۳، رقم ۸۹.

۲. مقتضب الاثر فی النص علی الأئمة الإثني عشر، ص ۱۰.

۳. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۶، ص ۲۶۱، ح ۸۲.

۴. همان، ج ۳۶، ص ۲۱۶، ح ۱۸.

۵. مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين والأئمة، ص ۳۷.

۶. عوالم العلوم والمعارف والأحوال - الإمام علی بن أبی طالب (علیه السلام)، ص ۳۵، ح ۱.

۷. الإنصاف فی النص علی الأئمة الإثني عشر علیهم السلام، ص ۱۰۳.

۸. بهجة النظر فی إثبات الوصاية والإمامة للأئمة الإثني عشر، ص ۴۳، ح ۶.

۹. الإنصاف فی النص علی الأئمة الإثني عشر علیهم السلام، ص ۱۰۵.

۱۰. حلیه الأبرار فی أحوال محمد وآله الأطهار (علیهم السلام)، ج ۶، ص ۴۹۱.

روایت از شیخ صدوق در کمال الدین ثبت شده که روایتگر از پدرش می باشد و با توجه به مضمون حدیث، در اوائل غیبت صغری می زیسته است.^۱

این در حالی است که شیخ صدوق رحمته الله همین تک روایت را با دو واسطه از علی بن سنان نقل کرده در حالی که علی بن سنانی که شیخ طوسی از او دو روایت نقل نموده همدوره شیخ صدوق است زیرا نویسنده مقتضب الاثر (م ۴۰۱) حدیث معراج را مستقیماً از خود علی بن سنان ثبت کرده است و به صورت عادی بین این علی بن سنان با آن علی بن سنان بیش از ۵۰ سال باید فاصله باشد.

غیر از اینکه در دو نقل شیخ طوسی رحمته الله تنها کسی که علی از او نقل می کند احمد بن محمد خلیلی و علی بن حسین و تنها کسی که از علی نقل می کند حسین بن علی می باشند اما در نقل شیخ صدوق کسی که از علی بن سنان نقل کرده ابوالحسین بن زید و کسی که علی بن سنان از وی روایت نموده پدرش سنان است و جالب اینکه همه این راوی ها غیر از حسین بن علی نا شناخته اند و کسی آنها را نمی شناسد، مگر احمد بن محمد بن خلیل (یا خلیلی) که در رجال نجاشی و رجال علامه حلی ضعیف و دروغگو شمرده شده و به جعل حدیث توصیف گشته است.^۲

حال آیا دو علی بن سنان موصلی داشته ایم و اگر یکی هستند چطور شیخ صدوق از هم عصر خودش با دو واسطه نقل می کند؟

ج) بدون پسوند «موصلی العدل» تنها در سند سه روایت واقع شده که یکی از شیخ صدوق در عیون الأخبار همدوره محمد بن سنان است^۳ و دو تا در

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۷۶، ح ۲۵.

۲. رجال النجاشی - فهرست أسماء مصنفی الشيعة، ص ۹۶، رجال العلامة - خلاصة الأقوال، ص ۲۰۵، رقم ۲۰.

۳. عیون أخبار الرضا رحمته الله، ج ۱، ص ۳۰، ح ۲۳.

بصائر الدرجات^۱ که علی بن سنان را راوی بدون واسطه از امام صادق علیه السلام و راوی با یک واسطه از امام باقر علیه السلام قرار داده است که یقیناً نمی‌تواند آن علی بن سنانی باشد که شیخ صدوق و شیخ طوسی از او نقل کرده‌اند چون بین او و راوی بصائر الدرجات حدود ۱۲۰ سال فاصله است.

غیر از اینکه در کتاب اختصاص شیخ مفید، راوی روایت اول بصائر، محمد بن سنان ثبت شده^۲ نه علی بن سنان، و از آنجا که راوی بعد از او احمد بن محمد بن عیسی ذکر شده که بسیار از محمد بن سنان نقل می‌کند، ظاهراً ضبط کتاب اختصاص صحیح می‌باشد و راوی روایت اول در بصائر الدرجات محمد بن سنان است.

همچنین در روایت دوم بصائر با توجه به اسناد مشابه دیگر روایات، احتمال تصحیف عبدالله بن سنان به علی بن سنان وجود دارد. در نتیجه ثبوت این دو روایت به نام علی بن سنان ثابت نیست.

از طرفی افراد متعددی روایت شیخ صدوق را بدون ذکر فردی به نام علی بن سنان ثبت کرده‌اند که می‌رساند در نسخه کتاب صدوق تصحیف رخ داده است زیرا آنچه او ثبت کرده: «محمد بن سنان و علی بن سنان و علی عن الحكم» است اما آنچه دیگران از همان کتاب شیخ صدوق ضبط کرده‌اند این‌گونه می‌باشد: «محمد بن سنان و علی بن الحكم» که می‌رساند دو اشتباه در سند صدوق رخ داده، یکی اینکه علی بن الحكم را علی عن الحكم ثبت کرده و دیگر اینکه از ترکیب نام محمد بن سنان و علی بن حکم نامی با عنوان «علی بن سنان» ساخته شده که در نسخه‌های متعدد دیگر وجود ندارد.

۱. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیه و آله، ج ۱، ص ۳۴۶، ح ۲۳ و ص ۴۰۸، ح ۱.

۲. الإختصاص، ص ۱۹۹.

و از جمله کسانی که همین روایت را از عیون الأخبار صدوق بدون ذکر علی بن سنان نقل کرده‌اند می‌توان به سه محدث بزرگ اشاره کرد: حر عاملی در اثبات الهداة^۱ علامه سید هاشم بحرانی در حلیۃ الأبرار^۲ و شیخ عبدالله بحرانی در عوالم العلوم^۳.

همچنین روایت مذکور در کتاب‌های دیگری که خود مولف به امام سند داشته است همگی بدون ذکر نام علی بن سنان می‌باشد، از جمله: کتاب کافی به دو سند^۴ و ارشاد مفید^۵.

و تمام اینها می‌رساند که نام علی بن سنان در سلسله این سند وجود نداشته و از روی تصحیف وارد سند شده است.

همه اینها به کنار، در کتاب عوالم در سند همین حدیث به طریق اهل سنت، علی بن شاذان موصلی ثبت شده نه علی بن سنان^۶ حال کدام نام درست است و علی بن شاذان کیست؟ باز نمی‌دانیم.

همانطور که مشاهده می‌کنید در میان هزاران حدیث تنها دو حدیث از فردی به نام علی بن سنان العدل وجود دارد که از نظر رجالی شناخته شده نیست. حال آیا می‌توان دین و اعتقاد خود را از فردی بگیریم که تنها دو روایت از او به ما رسیده و هیچ شناختی از وی نداریم؟

۱. اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۴، ص ۲۹۶، ح ۳۵.

۲. حلیۃ الأبرار فی أحوال محمد وآله الأطهار، ج ۴، ص ۴۹۲، ح ۱۱ و ص ۴۹۳، ح ۱۲.

۳. عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآیات والأخبار والأقوال (مستدرک سیده النساء إلى الإمام الجواد - الرضاع)، ج ۲۲، ص ۴۶، ح ۲۶.

۴. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۳۱۲، ح ۸ و ص ۳۱۳، ح ۹.

۵. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد ج ۲ ص ۲۵۰.

۶. عوالم العلوم والمعارف والأحوال - الإمام علی بن أبی طالب، ص ۳۷.

آری عده‌ای می‌گویند: وثاقت علی بن سنان با توجه به توصیفش در سند شیخ طوسی به «العدل» محرز است و نیازی به شناخت بیش از این نداریم. اما آیا واقعاً کلمه «العدل» لقب علی بوده یا توصیف رجالی او به عادل بودن؟

مرحوم مامقانی این کلمه را توصیف رجالی گرفته و علی را عادل دانسته است: «علی بن سنان الموصلی: لیس له ذکر فی کتب الرجال وإنّما وقع فی طریق الشیخ رحمه الله فی «کتاب الغیبة» و الظاهر أنّ کلمة العدل منه قدس سره توثیق له لا أنّها لقب له»^۱.

ولی این برداشت درست نیست زیرا اولاً توثیق راوی در خود سلسله سند متعارف نیست و ثانیاً در میان اسناد روایی، افراد متعددی را می‌بینیم که دارای پسوند «العدل» بوده‌اند درحالی‌که همانند علی بن سنان موصلی، در کتب رجالی توصیف به عدل نشده و کلاً ناشناخته می‌باشند، از جمله:

- أبو القاسم الشاهد العدل البغاری^۲

- محمد بن جعفر نمیری العدل^۳

- أحمد بن حسن قطان الرازی العدل^۴ که مذهبش معلوم نیست و احتمال دارد سنی باشد^۵ و ظاهراً خود شیخ صدوق هم او را نمی‌شناخته چون درباره‌اش می‌گوید: «این حدیث را شیخی از اهل حدیث که به او احمد بن

۱. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۹۱، رقم ۸۳۱۰.

۲. مناقب آل أبي طالب (ع) (لأین شهر آشوب)، ج ۱، ص ۷.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۸۲، ح ۸.

۴. الأُمالی (للصدوق)، ص ۵۶۶، ح ۵.

۵. معجم رجال الحديث، ج ۲، ص ۹۳، رقم ۵۱۱.

حسن قطان العدل گفته می‌شود نقل کرد^۱ و جالب اینکه تمام بیست و سه چهار نفری که او از آنها نقل می‌کند نیز نا شناخته‌اند و هیچ کس به غیر از شیخ صدوق از او نقل نکرده است.

- ابواسحاق إبراهيم بن أحمد المقرئ العدل الطبری که فقیه سنی مالکی بوده^۲ و ظاهراً همان کسی است که درباره‌اش گفته شده: «کان شیخ الشهود المعدّلین ببغداد»^۳.

- احمد بن محمد بن صقر صائغ العدل^۴

- محمد بن عبدالله بن محمد بن حجاج العدل^۵

- ابو عبدالله حسین بن محمد آشنانی رازی العدل^۶ که با نام ابو عبدالله الحسین بن أحمد أسترآبادی العدل هم ثبت شده است^۷.

- محمد بن موسی بن ولید العدل^۸

- الحسن بن علی النخاس العدل^۹

- أبو محمد الحسین بن وسیف العدل^{۱۰}

غیر از اینکه اگر علی بن سنان فردی شناخته شده به عدالت بود، چرا شیخ

۱. الأُمالی (للسدوق)، ص ۵۶۶، ح ۵.

۲. موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۴، ص ۷.

۳. منتهی المقال فی أحوال الرجال، ج ۱، ص ۱۵۴ به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی حدید، ج ۱، ص ۳۴.

۴. الأُمالی (للسدوق)، ص ۱۷۰، ح ۵.

۵. همان، ص ۶۱۹، ح ۶.

۶. توحید صدوق، ص ۶۸، ح ۲۴.

۷. خصال، ج ۱، ص ۳۱۱، ح ۸۷.

۸. همان، ج ۱، ص ۲۵۴، ح ۱۲۹.

۹. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۲۷، ح ۲۲.

۱۰. فضائل الاشرع الثلاثة، ج ۱، ص ۳۲، ح ۱۴.

طوسی - که تنها نقل کننده روایت او با عنوان «الموصلی العدل» است - وی را در رجال خود در میان راویان عادل ثبت نکرده است؟

اینها همه بر فرضی این بود که کلمه مورد بحث «العدل» باشد، اما اگر کلمه را طبق ثبت مقتضب الاثر «معدل» بدانیم، این کلمه به چه معناست؟ معدل شغلی حکومتی در میان اهل سنت بوده و بر کسانی اطلاق می شده که عدالت کسانی که می خواسته اند در محکمه قاضی شهادت دهند را تایید می کردند و این افراد غالباً سنی بوده اند. هم چنان که درباره ابواسحاق مقری سنی (شماره ۴) این نکته تاریخی را متذکر شدیم که استاد تایید کنندگان عدالت شهود در بغداد بوده است.

اما این نقل تاریخی، نکته جدیدی را برای ما روشن می کند و آن اینکه کلمه العدل به معنای معدل می باشد زیرا با اینکه شغل ابواسحاق معدل گری بوده، لقبش «العدل» می باشد.

نتیجه اینکه عموم راویان نا شناخته ای که دارای پسوند «العدل» می باشند از اهل سنت بوده و دارای شغل دولتی معدل گری در دربار خلفا بوده اند و از همین جا متوجه می شویم که چرا ده راوی ذکر شده در بالا که شیخ صدوق و دیگران از آنها روایت نقل کرده اند، در میان رجال شناسان شیعه نا شناخته می باشند چون آنها از اهل سنت بوده اند نه شیعه.

و به همین خاطر است که آیت الله خوئی رحمته الله درباره این کلمه می نویسند: کلمه «العدل» با توجه به مواردی که شیخ صدوق برای بعضی اساتید خود ذکر کرده، وصفی برای برخی علماء عامه بوده، لذا بعید نیست علی بن سنان سنی باشد: «إن كلمة العدل علی ما يظهر من ذكرها فی مشایخ الصدوق - قدس سره - كان یوصف بها بعض علماء العامة، فلا یبعد أن یکون الرجل

من العامة»^۱.

و این همان است که مرحوم حرعاملی رحمته الله نیز فرموده: «چون شیخ طوسی این حدیث را از طریق سنیان نقل می‌کند برای ما حجت نیست، فقط در تعیین عدد دوازده امام که با ما موافقت دارد حجت است، مرحوم طوسی هم پس از چند حدیث دیگر می‌فرماید این حدیث از حدیث‌های سنیان است»^۲. ممکن است برای کسی شبهه شود که مگر می‌شود راوی سنی، روایت دوازده امام را نقل کند؟ اما کسانی که با احادیث آشنایی دارند می‌دانند که این به راحتی می‌شود و در میان احادیث شیعه، راویان سنی مذهب زیادی وجود داشته‌اند که بیانات فقهی و اعتقادی اهل بیت علیهم السلام را نقل نموده‌اند، از جمله روایات عصمت و علم ائمه و تعداد آنها و فضائل ایشان و از طرفی چه تعجیبی دارد که یک راوی سنی برای خراب کردن عقاید شیعه، حدیث دوازده امام را نقل کند اما به آخرش مطلبی بیفزاید که موجب گمراهی شیعه شود، مثل اضافه‌ای که در حدیث وصیت وجود دارد. و اگر کسی بگوید: خود شیخ طوسی تصریح کرده که این وصیت را از جهت خاصه نقل می‌کند^۳، در پاسخ می‌گوییم: در عبارت شیخ طوسی ظرافتی وجود دارد و آن اینکه ایشان نمی‌گویند از خاصه نقل می‌کنم بلکه

۱. معجم رجال الحديث وتفصيل طبقات الرجال، ج ۱۳، ص ۵۰.

۲. الإيقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة عليه السلام ۴۰۲. مراد مرحوم حرانین کلام شیخ طوسی است که در پایان نقل روایات می‌نگارد: این مقدار کمی از اخبار بود که ما آوردیم و اگر شروع به ذکر اخبار شیعه کنیم کتاب طولانی می‌شود: «فهذا طرف من الأخبار قد أوردناها ولو شرعنا في إيراد ما من جهة الخاصة في هذا المعنى لطال بالكتاب». (الغيبة (لطوسی) / کتاب الغيبة للحجة ص ۱۵۶). که این کلام می‌رساند روایاتی که مرحوم شیخ با عنوان «جهة خاصة» آورده، دارای سلسله سند تماماً شیعی نیست و الا کلام اخیر ایشان معنایی ندارد.

۳. الغيبة (لطوسی) کتاب الغيبة للحجة، ص ۱۳۷.

می‌گوید: «از جهت خاصه»، و این عبارت نمی‌رساند تک تک راویان احادیثی که نقل می‌کند شیعه هستند^۱ هم‌چنان‌که در ابتدای نقل احادیث سنی‌ها می‌نگارد: «فمما روی فی ذلک من جهة مخالفی الشيعة»^۲ اما در سرسلسله سند احادیثی که از سنی‌ها نقل می‌کند حد اقل سه نفر شیعه وجود دارد. از طرفی در پایان نقل این روایات می‌گوید: اگر به نقل روایاتی که از جهت خاصه وارد شده شروع کنم کتاب طولانی می‌شود: «ولو شرعنا فی إيراد ما من جهة الخاصة فی هذا المعنى لطال به الكتاب»^۳ و این می‌رساند که تا به حال روایتی از شیعه نقل ننموده است.

آنچه ما از بررسی اسناد روایات مذکور بدست می‌آوریم اینست که مراد شیخ طوسی از روایات جهت عامه، آنهایی است که توسط راوی سنی از رسول خدا یا یکی از صحابه یا تابعین نقل شده هر چند در سلسله سندش راویان شیعه وجود داشته باشند^۴، و مرادش از روایات جهت خاصه آنهایی است که از ائمه نقل شده هر چند در سلسله روایتش سنی وجود داشته باشد لذا هر چه نقل نموده از خود ائمه عليهم السلام می‌باشد، مگر یک مورد که از ابو سلمی چوپان پیامبر صلی الله علیه و آله است.

اما بعضی پیروان احمد الحسن در مقام دفاع از عدالت علی بن سنان دو مطلب مطرح کرده‌اند:

۱. البته در پایان بخش نقل احادیث نیز چنین تعبیری دارد ولی مرادش در آنجا احادیثی است که همه راویانش شیعه باشند و الا این دو کلام ایشان با هم متناقض خواهد بود.

۲. الغيبة (للطوسی) کتاب الغيبة للحجة، ص ۱۲۷.

۳. همان، ص ۱۵۶.

۴. لذا روایاتی که به عنوان عامه می‌آورد ۵ مورد از جابرین سمره از رسول خدا، ۲ مورد از عبدالله بن عمر، ۱ مورد از ابن مسعود و ۱ مورد از ابن عباس و ۱ مورد از شیخ سنی مجهول است.

مطلب اول) اعتماد حسین بن علی بزوفری بر علی بن سنان موصلی:
آنها می‌گویند وقتی شیخ بزرگواری مثل حسین بزوفری که مورد اعتماد همگان است بر حدیث علی بن سنان اعتماد نموده و آن را نقل کرده، همین نشانگر عدالت علی بن سنان می‌باشد.

ولی این سخن درست نیست زیرا اولاً صرف نقل ثقه از دیگری نشانگر وثاقت آن فرد و اعتماد بروی نیست زیرا ما راویان بزرگواری زیادی را در کتب حدیثی یافت می‌کنیم که از افراد شناخته شده به فسق و کذب و دشمنی اهل بیت علیهم‌السلام حدیث نقل کرده‌اند مثل معاویه و عایشه و عبدالله بن عمرو ...
سرایین مطلب هم این بوده که:

۱. نقل حدیث غیر از قبول داشتن آن است لذا در کتب روایی ما چه بسیار احادیثی یافت می‌شود که یا با احادیث دیگر متعارض است و یا محتوایش خلاف اعتقادات قطعی شیعه می‌باشد.

۲. نقل حدیث همیشه مبتنی بر اعتماد به راوی نبوده، بلکه چه بسیار که به خاطر اعتماد به مضمون حدیث بوده است. مثلاً وقتی عایشه حدیثی در فضیلت امام حسین علیه‌السلام نقل کرده، مرحوم ابن قولویه به مضمون آن اعتماد کرده و در کتاب کامل الزیارات ثبت نموده است، و این ربطی ندارد که ایشان عایشه را ثقه دانسته است.

۳. گاهی چون حدیثی بدست شان می‌رسیده که دارای مضمون غریبی بوده آن را نقل می‌کرده‌اند که دیگران درباره آن نظر دهند.

۴. گاهی نقل حدیث تنها برای از بین نرفتن میراث علمی شیعه بوده اما بررسی صحت و سقم مضمون آن به عهده متخصصان گذاشته شده است همچون کاری که مرحوم سید هاشم بحرانی و حویزی در دو تفسیر حدیثی

به نام «البرهان» و «نور الثقلین» انجام داده اند و تصریح کرده اند که صحت و سقم احادیث نقل شده را به عهده نمی گیرند و هدف شان تنها ثبت آنها بوده است.

حال در مورد حدیث وصیت، آیا مرحوم حسین بزوفری روی کدامیک از موارد بالا از علی بن سنان موصلی نقل کرده است؟ بر فرض که بپذیریم به خاطر اعتماد بر مضمون حدیث بوده، باید گفت: اولاً اعتماد ایشان به مضمون حدیث وصیت بر دیگران حجت نیست چون معلوم نیست ایشان روی چه معیاری به مضمون حدیث اعتماد کرده، ثانیاً معلوم نیست اعتماد ایشان ناظر به کل مضمون حدیث حتی ۱۲ مهدی باشد، هم چنان که شیخ طوسی - تنها ناقل این حدیث نیز - حدیث وصیت را با عنوان احادیثی که بر حصر عدد ائمه در ۱۲ دلالت دارد آورده است، ثالثاً شاید ایشان معنایی غیر از آنچه احمد الحسن ادعا می کند فهمیده باشد هم چنان که حر عاملی از این حدیث، رجعت ائمه علیهم السلام را فهمیده و دوازده مهدی را همان ۱۱ امام به علاوه پیامبر می داند^۱ و کلمه «اینه» را تصحیف «اییه» می شمرد، و اتفاقاً در نسخه خطی کتاب الغیبة شیخ طوسی در قرن دهم «اییه» ثبت شده است.

از طرفی حسین بزوفری تنها دو روایت از علی بن سنان موصلی العدل نقل کرده که اگر همین دو نقل نبود، نامی از وی و اثری از حدیث وصیتی که او نقل نموده، در صفحه تاریخ باقی نمی ماند، لذا از کجا می توان ادعا کرد علی بن سنان مورد اعتماد شیخ حسین بزوفری بوده؟ و الا چرا فقط همین دو حدیث را از او نقل کرده است؟

مطلب دوم) شیخ صدوق در کمال الدین حدیثی از علی بن سنان در

۱. علامه مجلسی نیز این تاویل را ذکر کرده است. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۴۸.

رابطه با اثبات امامت امام دوازدهم و معجزه ایشان نقل نموده که می‌رساند علی نه تنها شیعه بوده که از شیعیان راسخ اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشد.

اما جواب اینست که اولاً ما نمی‌دانیم کسی که شیخ صدوق از او نقل کرده با راوی حدیث وصیت یکی باشد، زیرا همانطور که قبلاً گفتیم شیخ صدوق، علی بن سنان را بدون پسوند «العدل» ثبت نموده درحالی‌که در سلسله او، فردی که از علی نقل می‌کند و کسی که علی از او نقل می‌کند غیر از کسانی هستند که در سلسله شیخ طوسی قرار دارند، از طرفی شیخ صدوق با دو واسطه از علی بن سنان نقل نموده درحالی‌که راوی شیخ طوسی همدوره شیخ صدوق بوده است. در نتیجه یکی بودن راوی شیخ صدوق و راوی حدیث وصیت در کتاب غیبت محرز نیست، بلکه می‌توان گفت بیش از ۵۰ سال با هم فاصله دارند.

ثانیاً در محتوای حدیثی که او نقل کرده^۱ نشانه‌های جعل وجود دارد، از جمله:

الف) وقتی مراجعه کنندگان شنیدند امام عسگری وفات یافته به جای اینکه بپرسند وصی یا خلیفه‌اش کیست پرسیدند: وارثش کیست: «فَقَالُوا وَمَنْ وَارِثُهُ»، و این تعبیر از طرف شیعیانی که به دنبال امام بعدی می‌گردند صادر نمی‌شود و باید می‌پرسیدند امام یا وصی بعد از او کیست.

ب) زمانی که شنیدند وارث امام، جعفر است که فی الحال روی قایقی مشغول شرب خمر و گوش دادن به غناست، به جای یقین به عدم امامت او با هم مشورت کرده و قرار گذاشتند وی را از حیث داشتن علم غیب امتحان کنند: «فَقِيلَ لَهُمْ إِنَّهُ قَدْ خَرَجَ مُتَنَزِّهاً وَ رَكِبَ زَوْزَقاً فِي دَجَلَةٍ يَشْرَبُ وَ مَعَهُ

۱. مراجعه شود به کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۷۶ - ۴۷۹.

الْمُعْتُونَ قَالَ فَتَشَاوَرَ الْقَوْمُ ... فَقُومُوا بِنَا حَتَّى يَنْصَرِفَ هَذَا الرَّجُلُ وَنُخْتَبِرَ أَمْرَهُ بِالصِّحَّةِ».

(ج) وقتی جعفر علم ائمه به غیبات را انکار کرد باز آنها به او گفتند اگر تو امامی برای ما دلیل بیاور: «فَإِنْ كُنْتَ الْإِمَامَ فَبَيِّهْ لَنَا».

(د) هنگامی که خلیفه عباسی شنید آن گروه ادعای علم غیب برای امام عسگری علیه السلام دارند نه تنها آنها را گردن نزد یا اموالشان را مصادره ننمود و حتی توبیخشان نکرد که جانب آنها را داشته و حتی تحویل شان هم گرفت: «فَأَمَرَ لَهُمْ بِتَقْيِيبٍ».

و موارد دیگری که فرد مراجعه کننده خود متوجه جعلی بودن این داستان می شود؛ در نتیجه این نقلی علی بن سنان سودی به حال وی ندارد.

بررسی علی بن الحسین

فرد مذکور در این سند، بدون هیچ پسوندی ذکر شده است لذا کاملاً برای ما نا شناخته می باشد و صرف تشابه نام او با علی بن حسین بن بابویه (پدر شیخ صدوق) یا هم عصر بودن با وی نمی تواند چنین نتیجه ای را حاصل کند که او همان است.

بررسی احمد بن بن محمد بن خلیل

بررسی وضعیت احمد بن محمد بن خلیل (یا خلیلی) بسیار آسان است زیرا وی در رجال نجاشی و رجال علامه حلی چنین توصیف شده است: او جداً ضعیف، کذاب، بسیار جعل کننده حدیث و دارای فساد مذهب می باشد: «ضعیف جداً، لا یلتفت إلیه له کتاب الوصول إلی معرفة الأصول

و کتاب الکشف»^۱ و: «أحمد بن محمد أبو عبد الله الخليلی الذی یقال له غلام خلیل الآملی الطبری ضعیف جدا لا یلتفت إلیه کذاب وضاع للحدیث فاسد المذهب»^۲.

خوب، کدام عاقل می‌تواند دین خود را بر اساس سخن کسی برگزیند که به دروغ‌گویی و جعل حدیث و فساد مذهب شناخته شده است؟
بله، از آنجا که پیروان احمد الحسن علم رجال را بدعت می‌دانند به این تصریحات درباره ضعف احمد بن محمد بن خلیل توجه ندارند. اما بر فرض که اصل علم رجال بدعت باشد، حال که دو بزرگ‌مرد علم و عمل تصریح کرده‌اند که این شخص کذاب و احادیثش قابل اعتماد نیست جایی برای تمسک به حدیث او باقی می‌ماند؟

بررسی پدر حسن (حسین) بن علی

این شخص برای ما شناخته شده نیست و اطلاعی از وی در دست نداریم، بلکه احتمال دارد از اهل سنت باشد و برای همین مرحوم حراحتمال داده امام صادق علیه السلام از او تقیه نموده باشند: «احتمال دارد حدیث را حمل بر تقیه کنیم چون امام نمی‌توانسته اند مسأله رجعت را واضح بیان کنند پس این‌گونه گفته اند که ظاهرش نفی رجعت است درحالی که منظور حدیث، رجعت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می‌باشد: «یحتمل الحمل علی التقیة علی تقدیر أن یراد منه نفی الرجعة»^۳.

۱. رجال النجاشی - فهرست أسماء مصنفی الشيعة، ص ۹۶.

۲. رجال العلامة - خلاصة الأقوال، ص ۲۰۵، رقم ۲۰.

۳. الإيقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة، ص ۴۰۳.

بله بعضی پیروان احمد الحسن خواسته‌اند از دو راه وثاقت او را اثبات کنند:

الف) چون پسرش حسن (حسین) بن علی ثقه است و دارد از پدرش نقل می‌کند، نشان می‌دهد که او هم ثقه می‌باشد.

اما این سخن درست نیست زیرا ما قبلاً عرض کردیم که صرف نقل ثقه از فرد دیگر نشانگر توثیق آن فرد نیست حتی اگر پدرش باشد، و در میان هزاران راوی تنها درباره پنج شش نفر گفته شده که از غیر ثقه نقل نمی‌کرده‌اند.

ب) چون پدر حسن (حسین)، راوی امام صادق علیه السلام است و شیخ مفید تصریح کرده که چهار هزار نفر از اصحاب امام صادق علیه السلام ثقه بوده‌اند پس مشخص می‌شود که پدر حسن (حسین) نیز عادل ثقه می‌باشد.

اما این گفته هم صحیح نیست؛ زیرا:

اولاً اصحاب امام صادق علیه السلام بالغ بر ۵۰۰۰ نفر بوده‌اند^۱ لذا اگر بر فرض هم بپذیریم ۴۰۰۰ تن از آنها ثقه بوده‌اند باز باعث نمی‌شود وقتی به یک راوی مجهول برمی‌خوریم او را جزو آن ۴۰۰۰ تن قرار دهیم چون ممکن است جزو آن ۱۰۰۰ نفری باشد که ثقه نیستند.

ثانیاً در میان راویان، افراد متعددی وجود داشته‌اند که اصلاً شیعه نبودند بلکه جزء فرقه‌های سنی، زیدیه، فطحیه و مانند اینها محسوب می‌شده‌اند مانند اسماعیل سکونی، مسعدة بن صدقه، حفص بن غیاث، زیاد بن منذر و عمار ساباطی.

ثالثاً در میان روایات کسانی وجود دارند که توسط خود امام لعن شده یا غیر مورد اعتماد معرفی گشته‌اند مثل مغیره بن سعید و ابوالخطاب.

۱. اسامی آنها را محقق ابطحی جمع نموده است.

رایعاً ادعای شیخ مفید درباره توثیق یک نفر نیست که با گفته یک عالم عادل ثابت شود بلکه ادعای بزرگ توثیق ۴۰۰۰ نفر است که تا ادله ای قطعی بر آن اقامه نکند پذیرفته نیست^۱ و برای همین بعضی علمای بزرگ ما همچون محقق حلی، کلمه ثقه را در کلام خود حذف نموده و فقط گفته اند که ۴۰۰۰ نفر از امام صادق علیه السلام روایت نقل کرده اند^۲.

وانگهی چگونه کسی که سخن رجالی ها را حجت نمی داند به سخن آنها تمسک می کند؟ و اگر از باب الزام ما به مقبولات خودمان این سخن را می گوید باید بداند که این گفته شیخ مفید نزد رجالی ها پذیرفته نیست.

غیر از اینکه مجهول بودن راوی، فقط ثقه بودن او را با اشکال مواجه نمی کند بلکه شبهه عدم ضبط وی را نیز به وجود می آورد. زیرا این یک امر طبیعی است که فردی چیزی بشنود و به علت ضعف حافظه یا پرت بودن حواس، آن را با کم و زیاد نقل نماید. حال وقتی ما نمی دانیم پدر حسن بن علی کیست و از نظر حافظه و ضابط بودن چگونه بوده، از کجا اطمینان کنیم مطلبی که در میان هزاران راوی فقط او از امام صادق علیه السلام نقل نموده دقیقاً همان چیزی است که امام فرموده اند، و چطور یقین نماییم انتهای حدیث مبنی بر ۲۴ خلیفه، از اضافات اشتباهی ذهن وی یا خلط آن با احادیث دیگر نیست؟!

همه اینها به کنار، آیا براستی نباید امام صادق علیه السلام مطلب به این مهمی را که جزء اصول عقاید به شمار می رود به راویان شناخته شده و بزرگان شیعه همچون ابو حمزه ثمالی، ابو بصیر، برید عجلی، زراره، محمد بن مسلم، فضیل بن یسار، عبدالله بن مسکان، جمیل بن دراج، ابان بن تغلب و امثال

۱. البته افراد دیگری نیز این توثیق را بیان کرده اند اما همه از شیخ مفید گرفته اند و حتی با همان الفاظ شیخ مفید ثبت نموده اند.

۲. المعتبر، ص ۵ - ۶.

این بزرگان می‌گفتند نه به کسی که جایگاهی بین شیعه ندارد و کسی وی را نمی‌شناسد؟!

بلکه بالاتر از این، نباید امامان متعدد از این وصیت پرده برداشته، بازگو کردن متن آن، و تاکید بر آن، از ساختن بستر انحراف ۱۲۰۰ ساله شیعه دوازده امامی جلوگیری می‌نمودند؟! هم‌چنان‌که درباره علم و عصمت و علائم امامت، آنقدر ائمه عليهم‌السلام حقایق را اعلام کردند که جزء عقاید راسخ شیعه گشت؟!

گواهی شیخ طوسی رحمته‌الله بر صحت روایات کتبش

گاهی گفته می‌شود که شیخ طوسی خودش گواهی داده من هر خبری در کتبم بدان عمل کرده‌ام یا متواتر است یا یقینی است یا واجب العمل^۱، و این کلام می‌رساند که شیخ طوسی در کتاب‌های استدلالی خود به خبر ضعیف استدلال نمی‌کند. از طرفی می‌بینیم که شیخ در کتاب غیبت به حدیث وصیت استدلال نموده، پس روشن می‌شود که آن را از کتب مورد اعتماد آورده است.^۲

اما این برداشت صحیح نیست زیرا:

اولاً سخن شیخ طوسی درباره عمل به روایات است که در فقه موضوعیت

۱. ذکر فی کتاب العدة والإستبصار ما حاصله: إن أخبار کتبنا المعتمدة إما متواترة أو مخوفة بالقرائن المفيدة للعلم بمضمونها أو المفيدة لوجوب العمل بها، وإن کل حدیث عمل به فی کتابی الأخبار و غیرها لا یخرج عن تلك الأقسام. هداية الأمة إلى أحكام الأئمة عليهم‌السلام، ج ۸، ص ۵۶۶.

۲. وهذا الكلامی دل علی أن الشیخ الطوسی رحمه الله لا یستدل بخبر ضعیف غیر معتمد فی کتبه الاستدلالیة فی الفقه و العقائد ولا یحیی أن کتابه الغیبة هو من أوثق کتبه الإستدلالیة فی العقائد وقد استدلل فیہ بروایة الوصیة فیدل ذلك علی أنه قد أخذہ امن الکتب المعتمدة والمعلول علیه وهذا وحده كاف فی صحة الإعتماد علی الوصیة. دفاعاً عن الوصیة، ص ۱۰-۱۱.

دارد نه اعتقادات، چون ما در احادیث اعتقادی به چیزی عمل نمی‌کنیم بلکه به مضمون آنها معتقد می‌شویم.

ثانیاً شیخ طوسی در دو کتاب حدیثیش احادیثی آورده که بدان عمل نکرده و طبقشان فتوا نداده است.

ثالثاً همان طور که در اوائل کتاب گفته شد، کتاب «غیبت» نگاشته‌ای احتجاجی است که در مقابله با فرقه‌های منحرف نوشته شده، لذا ثبت هر روایتی در آن، دلیل بر معتبر بودن حدیث یا اعتقاد شیخ طوسی به مضمونش نیست. رابعاً همانگونه که در اوائل کتاب بیان کردیم، در کتاب «غیبت» احادیث متعارضی ثبت شده که می‌رساند شیخ طوسی همه آنها را صحیح نمی‌دانسته است.

خامساً شیخ طوسی به حدیث وصیت استدلال ننموده، بلکه به مجموعه‌ای از روایات که مضمون آنها را - در موضوع اثبات حصر عدد ائمه علیهم‌السلام در دوازده - متواتر می‌دانسته روی هم استدلال نموده است. سادساً اگر شیخ طوسی حدیث وصیت را صحیح می‌دانست حتماً در کتاب‌های اعتقادی‌اش، عقیده به دوازده مهدی را ثبت نموده، جزء عقاید شیعه بر می‌شمرد.

آیا پذیرش حدیث وصیت الزامی است؟

بعد از همه آنچه گذشت، به این سخن ناظم العقیلی گوش دهید که: اگر حدیث وصیت را نپذیریم، لازمه آن این است که پیامبر مرتکب حرام شده باشند، زیرا قرآن دستور داده که مسلمان در حال احتضار وصیت نماید: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ

حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ^۱ درحالی که درباره وصیت پیامبر هیچ نصی غیر از حدیث وصیت وجود ندارد، پس باید بپذیریم که همین توصیه به ۱۲ مهدی، وصیت پیامبر بوده است و هر که آن را رد کند کافر است^۲.

اما جواب: اولاً این آیه درباره وصیت به اموال است چون مراد از خیری که باقی می‌گذارند مال است پس ربطی به وصیت درباره سلسله خلافت ندارد. و این معنا در روایات متعددی تصریح شده است، از جمله:

(الف) امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرمودند: منظور حقی است که خدا در اموال مردم برای امام قرار داده است: «حق جعله الله فی أموال الناس لصاحب هذا الأمر»^۳.

(ب) حضرت زهرا در خطبه فدکیه به همین آیه استدلال نموده و میراث مالی خود از رسول خدا را مطالبه کردند: «و قال: إِنْ تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ لِلْأُولَادَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ وَ زَعَمْتُمْ أَنْ لَا حَقَّ وَلَا إِرْثَ لِي مِنْ أَبِي»^۴.

و برای همین امام باقر علیه السلام در روایتی، وصیت پیامبر را در ردیف وصیت افراد معمولی قرار داده، می‌فرمایند: «الْوَصِيَّةُ حَقٌّ وَقَدْ أَوْصَى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَيَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يُوصِيَ»^۵.

ثانیاً این آیه قبل از درصد بندی میراث نازل شده، یعنی در اوائل اسلام که

۱. بقره: ۱۸۰

۲. «فهذه الآية صريحة بوجوب الوصية عند الإحتضار واکرر «عند الإحتضار» أى عند ما يحضر الناس الموت ولا يوجد أى نص لوصية الرسول صلى الله عليه وآله ليلة وفاته غير الرواية التي نقلها الشيخ الطوسي والتي تنص على الأئمة والمهديين عليهم السلام فمن ردهذه الوصية أو شكك فيها فقد حكم على الرسول صلى الله عليه وآله بأنه خالف قوله تعالى... وهذا لا يقوله به الا كافر». دفاعاً عن الوصية، ص ۱۵-۱۶.

۳. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۷۶، ح ۱۶۳.

۴. بلاغات النساء، ص ۲۹.

۵. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۱۸۱، ح ۵۴۱۲.

هنوز درصد سهم فرزندان و همسرو والدین از میراث نازل نشده بود، این آیه گفت اگر مالی دارید بدون وصیت به اینکه هر کس چقدر سهم ببرد نگذارید، اما بعد از نزول آیه میراث، چنین وصیتی لزوم ندارد و برای همین در بعضی روایات تصریح شده که این آیه نسخ شده است:

«هی منسوخة نسختها آية الفرائض التي هي المواريث»^۱ و: «إنما هي منسوخة بقوله: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ»^۲.

و نیز در روایات دیگری از جواز وصیت سخن گفته شده نه وجوبش و به همین آیه استدلال گشته است، که باز می‌رساند مراد آیه مسائل مالی می‌باشد: «سألته عن الوصية يجوز للوارث قال: نعم ثم تلا هذه الآية «إِنَّ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْأُولَادَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ»^۳.

ثالثاً قرآن اصل وصیت کردن را مطرح نموده نه مکتوب بودن آن را بلکه در آیه بعد از آن تصریح به شنیده شدن وصیت نموده است: «فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»^۴.

این در حالی است که در روایات متواتر بیان شده که پیامبر در آخرین لحظات حیات، امام علی (علیه السلام) را نزد خود خوانده و هر چه می‌خواستند به ایشان گفتند.

رابعاً قرآن می‌فرماید: وصیت باید در لحظات پیش از وفات باشد: «إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ» در حالی که طبق حدیث وصیت، وصیت پیامبر در شب وفاتشان رخ داده و ایشان فردایش فوت کرده‌اند در نتیجه طبق گفته شما باز

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۷۷.

۲. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۵.

۳. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۷۶، ح ۱۶۴.

۴. بقره: ۱۸۱.

هم رسول خدا ﷺ به سخن خدا گوش فرانداده اند. درحالی که چنین نیست و ایشان در آخرین لحظات حیات خود وصیت نموده و هیچ سخنی از مهدی های دوازده گانه نفرمودند:

«لَمَّا حَضَرَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ الْوَفَاةُ... قَالَ يَا عَلِيُّ أَتَقْبَلُ وَصِيَّتِي وَتَقْضِي دِينِي وَتُنَجِّزُ مَوْعِدِي... فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَعَمْ يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ يَا بِلَالُ أَتُتِ بِدَرْجِ رَسُولِ اللَّهِ فَآتَى بِهَا ثُمَّ قَالَ يَا بِلَالُ أَتُتِ بِبَغْلَةِ رَسُولِ اللَّهِ بِسَرْجِهَا وَلِجَامِهَا فَآتَى بِهَا ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ قُمْ فَأَقْبِضْ هَذَا بِشَهَادَةِ مَنْ فِي الْبَيْتِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ كَيْ لَا يُنَازِعَكَ فِيهِ أَحَدٌ مِنْ بَعْدِي قَالَ فَقَامَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى اسْتَوْدَعَ جَمِيعَ ذَلِكَ فِي مَنْزِلِهِ ثُمَّ رَجَعَ»^۱.

خامساً در کتاب سلیم بن قیس در دو جا وصیت مکتوب را ثبت کرده که امامت را منحصر در ۱۲ نفر دانسته، و هیچ سخنی از مهدی های دوازده گانه به میان نیاورده است:

(الف) «... ادْعُ لِي بِصَحِيفَةٍ فَآتَى بِهَا فَأَمَلَى عَلَيْهِ أَسْمَاءَ الْأَيِّمَةِ الْهُدَاةِ مِنْ بَعْدِهِ رَجُلًا رَجُلًا وَعَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَخْطُطُ بِيَدِهِ. وَقَالَ ﷺ: إِنِّي أَشْهَدُكُمْ أَنَّ أَحْيَى وَوَزِيرِي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِمْ تِسْعَةٌ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ»^۲.

(ب) «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ... دَعَا بِصَحِيفَةٍ فَأَمَلَى عَلَيَّ مَا أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِي الْكِتَابِ وَأَشْهَدَ عَلَى ذَلِكَ ثَلَاثَةَ رَهْطٍ سَلْمَانَ وَابَا ذَرٍّ وَالْمِقْدَادَ وَسَمَى مَنْ يَكُونُ مِنْ أَيْمَةِ الْهُدَى الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَسَمَانِي أَوْلَهُمْ ثُمَّ ابْنِي [هَذَا وَادْنِي بِيَدِهِ إِلَى] الْحَسَنِ ثُمَّ الْحُسَيْنِ ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وَلَدِ ابْنِي هَذَا يَغْنِي الْحُسَيْنُ...»^۳.

۱. علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۶۸.

۲. کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص ۸۷۷.

۳. هبان، ج ۲، ص ۶۵۸.

نیز در روایتی امام صادق علیه السلام متن وصیت را بازگو فرموده اند که در آن اسامی تک تک ائمه علیهم السلام بیان شده، در حالی که هیچ سخنی از مهدیین نگفته، بلکه تصریح نموده امامت با دوازدهمی کامل می شود:

«وَجَدْنَا صَحِيفَةً بِأَمَلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ خَطِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ... فَصَلُّتُ وَصَيْتَكَ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ وَ أَكْرَمْتُكَ بِشَيْئِكَ بَعْدَهُ وَ بِسَبْطِيكَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ... وَ ... عَلَى سَيِّدِ الْعَابِدِينَ ... وَ اِنَّهُ مُحَمَّدٌ ... جَعْفَرٌ ... اَنْتَجَبْتُ بَعْدَهُ مُوسَى ... عَلِيٌّ ... لَا قَرْنَ عَيْنِيهِ بِمُحَمَّدٍ اَيْنِهِ وَ خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ ... وَ اَخْتِمُ بِالسَّعَادَةِ لِاَيْنِهِ عَلِيٌّ ... اُخْرِجْ مِنْهُ ... الْحَسَنَ ثُمَّ اكْمِلْ ذَلِكَ بِاَيْنِهِ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ... اُولَئِكَ اُولِيَائِي حَقًّا بِهِمْ اَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ ... اُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ اُولَئِكَ هُمُ الْمُفْتَدُونَ»^۱.

سادساً در روایتی وصیت پیامبر همان لوح آسمانی معرفی شده است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْزَلَ عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كِتَابًا قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذَا الْكِتَابُ وَصَيْتُكَ إِلَى النَّجِيبِ مِنْ أَهْلِكَ ...»^۲ و شما خواننده عزیز قبلاً از محتوای لوح جابر واقف شدید که هیچ نامی از دوازده مهدی نبرده بود، و شبیه سیزده وصی نیز در ضمن آن پاسخ داده شد.

و به واسطه همه اینها روشن می شود که با رد حدیث وصیت، نه مشکلی در عملکرد پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیش می آید و نه در اعتقادات ما به عدم مهدی های دوازده گانه.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۱۲، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۴۵، ح ۳. توضیح آنکه شیخ صدوق متن وصیت را در روایت قبل آورده و به آن ارجاع داده است.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۶۹، ح ۱۵، الأمالی (للسدوق)، علیه السلام، ج ۲، ص ۴۰۱.

آیا حدیث وصیت متواتر است؟

پیروان احمد الحسن برای اثبات حدیث وصایت، سه گونه ادعای تواتر دارند:

الف) شیخ طوسی در ابتدای سلسله سند گفته: «أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ»، و این می‌رساند که حدیث مذکور توسط افراد متعددی نقل شده و متواتر است.
جواب: حدیث متواتر یعنی روایتی که در هر طبقه اش دارای راویان متعدد باشد نه فقط در یک طبقه. غیر از اینکه مراد شیخ از «جماعه» چند تن از اساتیدش می‌باشد که تا ۵ نفر می‌باشند و ۵ نفر تواتر درست نمی‌کند.
ب) شیخ طوسی بعد از نقل روایات تصریح می‌کند که آنها متواتر هستند: «إن الشيعة الإمامية يروونها على وجه التواتر»^۱.

جواب: ضمیر «یروونها» به مجموع روایاتی می‌خورد که شیخ طوسی جهت اثبات حصر تعداد ائمه (علیهم‌السلام) در ۱۲ نفر آورده است، هم چنان‌که خودش در ادامه می‌نگارد: وقتی بواسطه این اخبار ثابت شد که امامت منحصر در دوازده امام است و آنها زیاد و کم نمی‌شوند، امامت ائمه دوازده‌گانه شیعه ثابت می‌گردد: «إذا ثبت بهذه الأخبار أن الإمامة محصورة في الاثنى عشر إماماً وأنهم لا يزدون ولا ينقصون ثبت ما ذهبنا إليه لأن الأمة بين قائلين قائل يعتبر العدد الذي ذكرناه...»^۲.

ج) حدیث وصیت دارای تواتر معنوی است.

جواب: با توضیحاتی که در ابتدای کتاب پیرامون معنای متواتر ذکر کردیم، بطلان این ادعا روشن می‌شود. زیرا اولاً مضمون ۱۲ مهدی بعد از ۱۲ امام که از

۱. الغيبة (للطوسی) کتاب الغيبة للحجة، ص ۱۵۶.

۲. همان، ص ۱۵۷.

فرزندان امام دوازدهم علیه السلام می‌باشند و دارای حکم وصایت و خلافت هستند و مهدی اول نامش احمد است، تنها در همین روایت مطرح شده و هیچ روایت دیگری در این زمینه وجود ندارد. بله، روایاتی هست که از فرزند داشتن امام زمان علیه السلام یا مهدی‌های دوازده‌گانه یا ائمه بعد از امام دوازدهم یا امامان ۱۲ گانه از نسل پیامبر یا حضرت زهرا علیها السلام یا حضرت علی علیه السلام سخن گفته که با خود امیرالمؤمنین علیه السلام می‌شود ۱۳؛ اما هیچ‌کدام مضمون حدیث وصیت را بیان نکرده‌اند.

زیرا:

عموم نقل‌هایی که از فرزند داشتن امام دوازدهم علیه السلام سخن گفته، نگفته این فرزندان قبل از ظهور به وجود می‌آیند یا بعد از ظهور و نیز بسیاری از آنها دارای ضعف سند یا نسخه بدل‌اند.

عموم روایاتی که از ائمه بعد از امام دوازدهم علیه السلام سخن گفته، نگفته آنها از فرزندان ایشان هستند لذا مرادشان رجعت پیامبر و یازده امام قبل علیهم السلام می‌باشد. عموم روایاتی که از دوازده مهدی سخن گفته‌اند آنها را همان امامان دوازده‌گانه معروف معرفی می‌کند مگر یک روایت از شیخ صدوق که در آن تصریح شده ۱۲ مهدی امام نیستند و فقط شیعیانی هستند که به ولایت و معرفت امامان ۱۲ گانه دعوت می‌کنند، و یک روایت از شیخ طوسی که گفته ۱۱ مهدی از نسل حسین بعد از قائم است که جوابش در همین کتاب خواهد آمد. و عموم روایاتی که از امامان ۱۲ گانه از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله یا حضرت زهرا علیها السلام یا حضرت علی علیه السلام سخن گفته که با خود امیرالمؤمنین علیه السلام می‌شود ۱۳، با انبوه روایاتی که تعداد ائمه را منحصر در ۱۲ می‌داند و همچنین با نسخه بدل خودش و نیز با روایاتی که همان مضمون را طوری نقل کرده‌اند که ائمه ۱۳

نفر نمی‌شوند، در تعارض شدید قرار دارند، غیر از اینکه احتمال دارد اینها از جعلیات زیدیه جهت اثبات امامت زید باشد. لذا آنچه می‌ماند تعداد محدودی از روایات است که احمد بصری این تعداد را متواتر معنوی می‌شمرد!

و به خاطر همین حقیقت است که مرحوم حر عاملی مضمون حدیث وصیت را غریب و دارای اشکال و دارای طریق شاذ، و مخالف روایات متواتر معرفی می‌کند تا هر کس به دنبال هدایت می‌گردد ره نما شود:

«إعلم أنه قد ورد هذا المضمون في بعض الأخبار وهو لا يخلو من غرابة وإشكال ولم يتعرض له أصحابنا إلا النادر منهم على ما يحضرني الآن ولا يمكن اعتقاده جزءاً قطعاً لأن ما ورد بذلك لم يصل إلى حد اليقين بل تجويزه على وجه الإمكان مشكل لما يأتي إن شاء الله تعالى من كثرة معارضة ... و مثل هذا المطلب الجليل يجب تواتر الأخبار به»^۱.

از طرفی ما در اوایل کتاب به این نکته تذکر دادیم که اگر چیزی به نام مهدی‌های دوازده‌گانه وجود می‌داشت این از اصول دین است و شأن اصول دین اینست که با بیانی محکم و روشن بیان شود تا عذری برای کسی نماند زیرا اصول عقاید، زیر بنای دین و اعتقاد افراد را تشکیل می‌دهند، و چنین بیانی فقط توسط تواتر لفظی تحقق می‌یابد هم‌چنان‌که در بقیه اصول دین تواتر لفظی وجود دارد.

در نتیجه تواتر معنوی برداشت شده از روایات پراکنده‌ی موجود در کتبی که بعضاً ۴۰۰، ۶۰۰ و یا ۱۰۰۰ سال پس از غیبت صغری نگاشته شده‌اند قطعاً نمی‌تواند مستند اصول دین قرار گیرد.

بخش دوم

بررسی محتوای

حدیث موسوم به

وصیت

نکته (۱) ناقص بودن وصیت

ظاهر روایت چنین می‌رساند که بحث دوازده امام و دوازده مهدی جزء وصیت مکتوب پیامبر نبوده، زیرا می‌گوید پیامبر ﷺ وصیتش را املاء فرمود (و لابد امیرالمؤمنین علیه السلام هم می‌نوشت) تا رسید به این موضع: «حَتَّىٰ انْتَهَىٰ اِلَىٰ هَذَا الْمَوْضِعِ».

در اینجا تقطیع صورت گرفته و راوی نگفته که پیامبر ﷺ به چه وصایایی ابتدا فرمودند، در حالی که هیچ دلیل موجهی نمی‌توان بر سانسور کردن قسمتی از آخرین و مهمترین وصیت پیامبر یافت و ما نظیر این را در هیچ روایت دیگری درباره وصیت پیامبر نمی‌یابیم. لذا تنها توجیهی که می‌توان بر این عمل راوی بیان کرد اینست که وصیت پیامبر در مورد اموال و امور اهلشان بعد از خودشان بوده، که چون راوی آن را - نسبت به موضوعی که می‌خواسته بیان کند - مهم ندانسته از نقلش خود داری نموده است.

از طرفی راوی بعد از سانسور آن مطالب می‌گوید: بعد پیامبر فرمود: «فَقَالَ يَا عَلِيُّ...» و نمی‌گوید: ثم أملا رسول الله، و نیز این خطاب «یا علی» را تکرار می‌کند که این می‌رساند این قسمت‌ها به‌طور شفاهی و خطاب به حضرت علی علیه السلام گفته شده نه اینکه برایشان املا شده و ایشان نیز نوشته باشد. و الا

اگر این بیانات جزو وصیتِ مکتوب بود، نباید عبارت «یا علی» را می‌فرمود و تکرار می‌کرد، چون این وصیت تنها برای امیرالمؤمنین علیه السلام نبود تا پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب «یا علی» را تکرار نمایند بلکه این وصیتی برای همه دوازده امامی بود که قرار بوده بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله زمام شریعت را در دست گیرند. لذا در دیگر روایات وصیتِ مکتوب و لوح، خطابى به امیرالمؤمنین علیه السلام یافت نمی‌شود.

با این سخن متوجه می‌شویم که آنچه احمد الحسن به عنوان وصیتِ مکتوبِ پیامبر معرفی می‌کند، وصیتی در موضوع کم اهمیتی بوده که راوی به خود اجازه داده به راحتی آن را حذف کند، و آن قسمتی که درباره مهدی‌های دوازده‌گانه سخن می‌گوید و او بدان متمسک شده، جزو وصیتِ مکتوبِ پیامبر - که سند امامت ائمه علیهم السلام تلقی می‌شده - نمی‌باشد.

نتیجه اینکه طبق این روایت، مهدی‌های دوازده‌گانه وصیتِ مکتوبی از پیامبر صلی الله علیه و آله ندارند، و به همین خاطر در وصیتِ مکتوبی که سلیم بن قیس و شیخ صدوق ثبت کرده‌اند سخنی از مهدیین به میان نیامده است.

نکته ۲) زمان وفات پیامبر صلی الله علیه و آله

در این روایت تصریح شده که پیامبر در شب وفات نمودند: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي كَانَتْ فِيهَا وَفَاتُهُ» درحالی‌که به اتفاق نظر شیعه و سنی^۱ پیامبر در روز وفات کرده‌اند نه شب^۲، و حتی در بعضی نقل‌ها تصریح شده که

۱. هذا اتفاق. منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة (خوئی) ج ۱۵ ص ۱۰۶.

۲. «ثَوَقَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَوْمَ ثَوَقِي» کتاب سلیم بن قیس الهلالی ج ۲ ص ۸۶۲ ح ۴۸؛ «يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ» کتاب سلیم بن قیس الهلالی ج ۲ ص ۷۹۴؛ قرب الإسناد (ط - الحديثة) ص ۲۹۹؛ «أَيُّ يَوْمٍ أَكْبَرُ شُؤْمًا مِنْ يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ يَوْمَ فَقَدْنَا فِيهِ نَبِيَّنَا» المحاسن ج ۲ ص ۳۴۷ ح ۱۰۶؛ «يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ يَوْمَ نَحَسَّ قُبْضَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِيهِ نَبِيُّهُ» الكافي (ط - الإسلامية) ج ۴ ص ۱۴۶ ح ۵؛ «أَيُّ يَوْمٍ أَكْبَرُ شُؤْمًا مِنْ يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ يَوْمَ فَقَدْنَا فِيهِ نَبِيَّنَا» الكافي (ط - الإسلامية)

مدتی بعد از طلوع آفتاب^۱، پیش از ظهر^۲ نیمه روز^۳ یا بعد از زوال بوده است^۴.

نکته ۳) زمان کتابت وصیت

این حدیث می‌گوید: وصیت پیامبر ﷺ در شبی که وفات کردند نوشته شده و می‌دانیم پیامبر ﷺ دوشنبه رحلت فرمودند، درحالی‌که طبق تصریح دو روایت سلیم، این وصیت لحظاتی بعد از جسارت آن مرد به پیامبر و نسبت دادن هذیان به ایشان نوشته شده، و به گواهی تاریخ و اعتراف خود احمد^۵ آن جسارت روز پنجشنبه اتفاق افتاده و به رزیه الخمیس مشهور شده است:

(الف) عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ، قَالَ: سَمِعْتُ سَلْمَانَ يَقُولُ سَمِعْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ - بَعْدَ مَا قَالَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مَا قَالَ وَ غَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ دَفَعَ الْكِتَابَ -: أَلَا تَسْأَلُ رَسُولَ اللَّهِ عَنِ الَّذِي كَانَ أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِي الْكِتَابِ مِمَّا لَوْ كَتَبَهُ لَمْ يَضِلَّ أَحَدٌ وَ لَمْ يَخْتَلِفْ أَشْيَانِ

ج ۸ ص ۳۱۴ ح ۴۹۲: «فَأَيُّ يَوْمٍ أَغْظَمَ شَوْمًا مِنْ يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ فَقَدْ نَأَى فِيهِ نَبِيَّتَنَا ص» من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۲۶۷، ح ۲۴۰۰: «مَا مِنْ يَوْمٍ أَغْظَمَ شَوْمًا مِنْ يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ، يَوْمَ مَاتَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «قُبِضَ بِأَمْدِيئَةِ مَسْمُومًا يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ» تهذيب الأحكام (تحقيق خراسان) ج ۶، ص ۲: «قُبِضَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ» إعلام الوری بأعلام الهدى (ط - الحديثية)، ج ۱، ص ۵۳.

۱. منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة (خوئی) ج ۱۵ ص ۱۰۶: قال الطبرسي: مات صلى الله عليه وآله يوم الاثنين لليلتين خلتا من ربيع الأول حين بزغت الشمس. أى طلعت وشرق. التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۱، ص ۲۶۵ ولسان العرب، ج ۸، ص ۴۱۸.

۲. قَلَمًا مَعَ النَّهَارِ... أَتَاهُ رَسُولُ أُمِّ أُمِّئْنٍ يُخْبِرُهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَمُوتُ،... فَتَوَقَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ حِينَ زَاغَتِ الشَّمْسُ. المسترشد في إمامة علي بن أبي طالب عليه السلام، ص ۱۱۴ - ۱۱۵. مَعَ النَّهَارِ مُتَوَعًّا وَ ذَلِكَ قَبْلَ الزَّوَالِ. كتاب العين، ج ۲، ص ۸۳.

۳. قبض رسول الله نصف النهار يوم الإثنين. تاريخ الطبري، ج ۳، ص ۲۰۰.

۴. «فَتَوَقَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ حِينَ زَاغَتِ الشَّمْسُ، وَ هُوَ يَوْمُ الْإِثْنَيْنِ» المسترشد في إمامة علي بن أبي طالب عليه السلام، ص ۱۱۵. زَاغَتِ الشَّمْسُ: أى مالت وزالت عن أعلى درجات ارتفاعها. مجمع البحرين، ج ۵، ص ۱۰.

۵. الوصية المقدسة الكتاب العاصم من الضلال، ص ۱۶.

فَسَكَتُ حَتَّى إِذَا قَامَ مَنْ فِي الْبَيْتِ وَبَقِيَ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ
ذَهَبْنَا نَقُومُ أَنَا وَ صَاحِبِي أَبُو ذَرٍّ وَ الْمُقَدَّادُ، قَالَ لَنَا عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اجْلُسُوا.

فَارَادَ أَنْ يَسْأَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ نَحْنُ نَسْمَعُ، فَأَبْتَدَأَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «يَا
أَخِي، أَمَا سَمِعْتَ مَا قَالَ عَدُوُّ اللَّهِ أَنَا ابْنِي جَبْرِئِيلُ قَبْلُ فَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ سَامِرِي هَذِهِ الْأُمَّةِ
وَ أَنَّ صَاحِبَهُ عَجَلُهَا، وَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ قَضَى الْفُرْقَةَ وَ الْإِخْتِلَافَ عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي،
فَأَمَرَنِي أَنْ أَكْتُبَ ذَلِكَ الْكِتَابَ الَّذِي أَرَدْتُ أَنْ أَكْتُبَهُ فِي الْكِتَابِ لَكَ، وَ أَشْهَدَ
هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةَ عَلَيْهِ، ادْعُ لِي بِصَحِيفَةٍ». فَآتَى بِهَا.

فَأَمْلَى عَلَيْهِ أَسْمَاءَ الْأَيَّامَةِ الْهَدَاةِ مِنْ بَعْدِهِ رَجُلًا رَجُلًا وَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَخْطُهُ بِيَدِهِ. وَ
قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي أَشْهَدُكُمْ أَنَّ أَخِي وَ وَزِيرِي وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي
طَالِبٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِمْ تِسْعَةٌ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ.

ثُمَّ لَمْ أَحْفَظْ مِنْهُمْ غَيْرَ رَجُلَيْنِ عَلِيٍّ وَ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ اشْتَبَهَ الْآخَرُونَ^١ مِنْ أَسْمَاءِ
الْأَيَّامَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، غَيْرَ أَنِّي سَمِعْتُ صِفَةَ الْمُهَدِّيِّ وَ عَدْلَهُ وَ عَمَلَهُ وَ أَنَّ اللَّهَ يَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ
عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلُمًا وَ جَوْرًا.

ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنِّي أَرَدْتُ أَنْ أَكْتُبَ هَذَا ثُمَّ أَخْرَجَ بِهِ إِلَى الْمَسْجِدِ ثُمَّ أَدْعُو
الْعَامَّةَ فَأَقْرَأَهُ عَلَيْهِمْ وَ أَشْهَدُهُمْ عَلَيْهِ. فَأَبَى اللَّهُ وَ قَضَى مَا أَرَادَ.

ثُمَّ قَالَ سُلَيْمٌ: فَلَقِيتُ أَبَا ذَرٍّ وَ الْمُقَدَّادَ فِي إِمَارَةِ عُثْمَانَ فَحَدَّثَانِي. ثُمَّ لَقِيتُ عَلِيًّا
عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْكُوفَةِ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَحَدَّثَانِي بِهِ سِرًّا مَا زَادُوا وَ
لَا تَقْصُوا كَأَنَّمَا يَنْطِقُونَ بِلِسَانٍ وَاحِدٍ^٢.

١. «ج» خ ل: «ثم اشتبه عليه الآخرون». ثم إنّه لا مجال لوقوع هذا الاشتباه من سلمان ولا من سليم ولا من أبان، وذلك
لما نراه في سائر أحاديث هذا الكتاب وكتب أخرى من تصريح سلمان وسليم وأبان بأسماء الأئمة فردا فردا، ولا سيما أن
الاشتباه عليهم في مثل هذا المورد عجب. ولا شك في استعماهم التقية في هذا الكلام لتلا يعلم الظالمون أشخاص الأئمة
الطاهرين صلوات الله عليهم أجمعين.

ب) «يَا طَلْحَةُ أَلَسْتَ قَدْ شَهِدْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حِينَ دَعَا بِالْكِتَفِ لِيَكْتُبَ فِيهَا مَا لَا تَضِلُّ الْأُمَّةُ وَلَا تَخْتَلِفَ فَقَالَ صَاحِبُكَ مَا قَالَ إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ يَهْجُرُ فَعَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ تَرَكَهَا قَالَ بَلَى قَدْ شَهِدْتُ ذَاكَ قَالَ فَإِنَّكُمْ لَمَّا خَرَجْتُمْ أَخْبَرْنِي [بِذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ] وَأَبَا الَّذِي أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِيهَا وَأَنْ يَشْهَدَ عَلَيْهَا الْعَامَّةُ فَأَخْبَرَهُ جِبْرَائِيلُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ عَلِمَ مِنَ الْأُمَّةِ الْإِخْتِلَافَ وَالْفُرْقَةَ ثُمَّ دَعَا بِصَحِيفَةٍ فَأَمْلَى عَلَيَّ مَا أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِي الْكِتَفِ وَاشْهَدَ عَلَى ذَلِكَ ثَلَاثَةٌ رَهْطٍ سَلَمَانَ وَ أَبَا ذَرٍّ وَ الْمُقْدَادَ وَ سَمَّى مَنْ يَكُونُ مِنْ أَيْمَةِ الْهُدَى الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَسَمَّانِي أَوْلَهُمْ ثُمَّ ابْنِي [هَذَا وَ أَذْنَى بِيَدِهِ إِلَيَّ] الْحَسَنِ ثُمَّ الْحُسَيْنِ ثُمَّ تَسَعَةً مِنْ وَلَدِ ابْنِي هَذَا يَعْنِي الْحُسَيْنَ كَذَلِكَ كَانَ يَا أَبَا ذَرٍّ أَنْتَ يَا مُقْدَادُ فَقَامُوا وَقَالُوا نَشْهَدُ بِذَلِكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»^۱.

بله در کتاب سلیم آمده که آن جسارت در روز دوشنبه بوده: «بَكَى ابْنُ عَبَّاسٍ وَقَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ وَ حَوْلَهُ أَهْلُ بَيْتِهِ وَ ثَلَاثُونَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ ابْتُونِي بِكِتَفٍ أَكْتُبُ لَكُمْ [فِيهِ] كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي وَ لَنْ تَخْتَلِفُوا [بَعْدِي] فَمَنْعَهُمْ فَرَعَوْهُ هَذِهِ الْأُمَّةُ فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَهْجُرُ»^۲.

ولی این با تصریح احمد در تناقض است که می‌گوید: جسارت در روز پنجشنبه بوده و کتابت وصیت در دوشنبه شب^۳.

۱. همان، ج ۲، ص ۶۵۸-۶۵۹.

۲. همان، ج ۲، ص ۷۹۴.

۳. فی‌یوم‌الخمیس اراد کتابته لكل الأمة و اراد أن يشهد عليه عامة الناس ولكن منعه جماعة و طعنوا في قواه الفكرية و قالوا إنه يهجر فطردهم و بقی رسول الله بعد یوم‌الخمیس الی یوم وفاته الاثنین فکتب فی اللیلة التي كانت فیها وفاته وصية و أملاها علی علی عليه السلام و شهدها الصحابة الذين كانوا يؤيدون كتابتها يوم الخميس. الوصية المقدسة، ص ۱۶.

نکته ۴) اسامی امیرالمؤمنین علیه السلام

در این روایت تصریح می‌کند که مهدی نام انحصاری امیرالمؤمنین علیه السلام است و احدی غیر از ایشان صلاحیت این نام را ندارد: «سَمَّاكَ اللَّهُ تَعَالَى فِي سَمَائِهِ عَلِيًّا الْمُزْتَضَى وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الصِّدِّيقَ الْأَكْبَرَ وَ الْقَارُوقَ الْأَعْظَمَ وَ الْمَأْمُونَ وَ الْمَهْدِيَّ فَلَا تَصِحُّ هَذِهِ الْأَسْمَاءُ لِأَحَدٍ غَيْرِكَ» درحالی که مهدی نام انحصاری ایشان نیست.

ممکن است گفته شود که منظور روایت همه این اسامی روی هم است یعنی احدی غیر از تو دارای همه این اسامی نیست. اما این توهمی غلط است زیرا تک تک آن اسامی که در این روایت ذکر شده اسامی انحصاری امام علی علیه السلام می‌باشد الا مهدی که نه تنها منحصر به ایشان نیست و نام امام دوازدهم هم مهدی می‌باشد بلکه اصلاً چنین نامی برای امام علی علیه السلام شناخته شده نیست و هیچ شیعه ای را نمی‌یابید که بگوید یکی از نام‌های امیرالمؤمنین مهدی است چه برسد به انحصار آن در ایشان. و برای همین مرحوم علامه یربلی که در کتاب کشف الغمة هفت صفحه از القاب ایشان را آورده، نام مهدی را ثبت نکرده است.

البته ایشان «مهدی» را به عنوان وصف امام علی علیه السلام ذکر کرده: «تجدوه هادياً مهدياً»^۱ اما به عنوان نام و لقب نه، و وصف مهدی نیز اختصاصی به آن حضرت ندارد و طبق روایات متعدد از جمله کمال الدین، همه دوازده امام، مهدی هستند: «مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا أَوَّلُهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ آخِرُهُمُ التَّاسِعُ مِنْ وَلَدِي وَ هُوَ الْإِمَامُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ ... لَهُ غَيْبَةٌ»^۲.

۱. کشف الغمة، ج ۱، ص ۱۵۵.

۲. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۳.

بله درباره نام مرتضی گفته شده لقب امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام بوده^۲ اما ثابت نیست.

نکته ۵) نام مهدی

این حدیث در ابتدا می‌گوید نام مهدی منحصر به امام علی علیه السلام است اما در آخر نام اولین فرزند امام دوازدهم را نیز مهدی می‌داند در حالی که نام خود امام دوازدهم را مهدی نمی‌داند.

و این از طرفی تناقض گویی است که ابتدا نام مهدی را منحصر در امام اول می‌داند و باز می‌گوید نام فرزند امام دوازدهم نیز مهدی است، و از طرف دیگر با عموم روایاتی که از پیامبر درباره نام امام دوازدهم بدست ما رسیده همخوانی ندارد زیرا در آن روایات، پیامبر معمولاً نام امام دوازدهم را به کنایه بیان نموده، می‌فرمایند: «نامش نام من است» یا: «هم نام من است» یا «نامش مهدی است» بطوریکه در تمام روایاتی که بحار الانوار از پیامبر درباره نام ایشان - در حدود ۴۵ صفحه - آورده حتی یک حدیث به نام محمد تصریح نکرده است^۳. اما در این حدیث صریحاً می‌گوید: وقتی وفات حسن علیه السلام رسید امامت را به فرزندش محمد علیه السلام تسلیم می‌کند.

توجه شود، عرض می‌کنم «معمولاً در احادیث نبوی»، والا در لوح آسمانی که جابر از آن خبر داده، به نام محمد تصریح شده است^۴.

۱. کشف الغمة، ج ۲، ص ۳۴۳.

۲. همان، ج ۲، ص ۳۷۴.

۳. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۶۵ - ۱۰۹.

۴. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۶۹، ح ۱۳.

نکته ۶) وصی مردگان

در این حدیث، پیامبر ﷺ حضرت علی علیه السلام را وصی مردگان اهل بیت معرفی می‌نماید: «يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَصِيَّيَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِي حَبِيْهِمْ وَمَوْتِيْهِمْ» که ما هر چه فکر کردیم معنای معقولی برایش نیافتیم. زیرا اساساً وصی یعنی کسی که برای رسیدگی به امورات زندگان باز مانده از میت قرار داده می‌شود پس وصی میت بر مردگان از اهل بیت یعنی چه؟

ممکن است گفته شود مراد حضرت فاطمه علیها السلام هستند که وقتی وفات کنند حضرت علی علیه السلام می‌شوند وصی ایشان، اما اولاً این مطلب گفتن ندارد و همه می‌دانند که وصی زن در امورات اطفال و اموال، شوهر اوست و اصلاً حضرت فاطمه علیها السلام کسی را غیر از شوهرشان نداشتند که وصی خود قرار دهند پس گفتن این کلام چه معنا دارد.

مگر اینکه مراد از «اهل بیت» را مانند سنی‌ها، همسران پیامبر معنا کنیم که پیامبر دارند امورات آنها را به امام علی علیه السلام می‌سپارند. ثانیاً حدیث نمی‌گوید وصی مردگان بلکه می‌گوید وصی پیامبر بر مردگان، و این خیلی عجیب است.

نکته ۷) القاب اهل بیت علیهم السلام

در این روایت القابی را از زبان پیامبر ﷺ برای ائمه علیهم السلام بیان کرده که در هیچ روایت دیگری از پیامبر بیان نشده، مثل «ذو الثفنتان» برای امام سجاد علیهما السلام که در هیچ روایتی نیافتیم پیامبر ایشان را با این لقب یاد کنند، و نیز لقب «الفاضل» برای امام حسن عسکری علیهما السلام. بله در کتب اهل سنت ایشان ملقب به فاضل هست اما در روایات نبوی که از طریق شیعه رسیده

چنین لقبی نمی‌بینیم، و همچنین است لقب «المستحفظ من آل محمد» برای امام مهدی علیه السلام.

ممکن است بگویید: خوب نیامده باشد چه اشکال دارد. اما باید دانست که اهل بیت علیهم السلام دارای گویش خاصی در روایات هستند که همان معیاری برای تشخیص کلام ایشان از غیر ایشان است. برای همین یکی از عوامل ضعف روایت، مشتمل بودنش بر کلمات و گویشی است که نزد اهل بیت علیهم السلام مرسوم نمی‌باشد لذا روایتی که خارج از آن گویش خاص باشد، احتمال جعلی بودنش تقویت می‌شود.

نکته ۸) دوازده مهدی بعد از دوازده امام

در این روایت می‌گوید: مهدی‌های دوازده‌گانه بعد از امام‌های دوازده‌گانه هستند و در این باره توضیح می‌دهد که: وقتی وفات امام دوازدهم فرا رسید خلافت را به فرزندش می‌دهد: «فَذَلِكَ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَيَّ إِنَّهُ». در نتیجه مهدی اول تا قبل از وفات پدرش کاره‌ای نیست هم‌چنان‌که دیگر ائمه علیهم السلام در زمان پدران خود عهده دار منصبی از مناصب امامت نبودند.

اما احمد الحسن با اینکه به این روایت بر حقانیت خود استناد می‌کند بر خلاف مضمون آن، مدعی است که همین‌ک وصی امام دوازدهم بوده، متصدی قیام و برپایی حکومت و مشرع احکام جدید است.

بله او برای فرار از این اشکال، می‌گوید مراد از وفات امام دوازدهم غیبت اوست^۱. اما این از کجای روایت در می‌آید و چطور است که لفظ وفات در

۱. وفاته آی غیبه. مع العبد الصالح، ص ۴۹.

یازده فقره قبل تماماً به معنای مردن است ولی در همین یک فقره به معنای غائب شدن می‌آید؟!!

از طرفی بر فرض مراد از «وفات» غائب شدن باشد، خوب روایت - طبق تاویل احمد بصری - می‌گوید وقتی موقع غیبت امام دوازدهم فرا رسید خلافت را به فرزندش تسلیم کند: «فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَىٰ اِئْتِهِ»، درحالی‌که طبق ادعای احمد بصری، امام دوازدهم بعد از گذشت حدود ۱۲۰۰ سال از غیبتشان، خلافت را به وی سپرده اند، و این دو چطور با هم سازگار است؟ جالب اینکه بعضی پیروان احمد برای فرار از این اشکال، تصریح می‌کنند که فقره «فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَىٰ اِئْتِهِ» در بعضی نسخه‌های خطی کتاب غیبت خط خورده و در بعضی نقلها وجود ندارد، لذا امام دوازدهم علیه السلام قبل از وفات و در زمان غیبت، خلافت را به فرزندش عطا می‌کند. غافل از اینکه خود احمد این فقره را قبول دارد و وفات را تاویل به غیبت برده است.

نکته ۹) اسامی مهدی اول

روایت می‌گوید مهدی اول سه اسم دارد: احمد، عبدالله و مهدی. از این تعبیر دو برداشت می‌توان کرد:

الف) اگر مراد از اسم همان اصطلاح متعارف نام باشد، مشخص می‌شود که فرزند امام دوازدهم به غیر از صفت مهدی بودن دارای نام مهدی است. زیرا اولاً خود حدیث گفته که بعد از دوازده امام دوازده مهدی می‌آیند پس معنا ندارد که بگویند صفت مهدی اول اینست که او مهدی است، در نتیجه مرادش اینست که واقعاً او دارای سه نام هست که یکی از آنها مهدی می‌باشد، ثانیاً تنها نام مهدی اول را مهدی معرفی می‌کند حال آنکه اگر منظورش صفت

مهدی بودن باشد همه ۱۲ دوازده مهدی، مهدی هستند نه مهدی اول. این درحالی است که احمد بصری نامش مهدی نیست، هم چنان که نامش عبدالله هم نیست؛ و اگر بگویند عبدالله صفت من است چون خدا را می پرستم، می گویم همه دوازده مهدی دارای صفت عبدالله هستند پس تخصیص صفت عبدالله به مهدی اول معنا ندارد، و از طرفی چون یقیناً منظور از احمد و مهدی اسم های مهدی اول است، سیاق کلام اقتضا می کند که عبدالله نیز نام مهدی اول باشد نه صفت او.

ب) مانند خود احمد الحسن که می گوید مراد از دو اسم در روایت امیر المؤمنین دو شخص هست، بگویم در اینجا هم منظور از سه اسم برای مهدی اول، سه شخص است در نتیجه باید قائل شد که امام دوازدهم علیه السلام دارای سه فرزند است که نام آنها عبدالله و احمد و مهدی می باشد. این در حالی است که احمد الحسن چنین برادرانی ندارد و تازه از آنجا که نام عبدالله، اول ذکر شده او باید اولین مهدی باشد: «وَهُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَ أَحْمَدُ وَ الْإِسْمُ الثَّالِثُ الْمَهْدِيُّ».

توضیح آنکه: حضرت علی علیه السلام در روایتی پیرامون صفات قائم می فرمایند: مردی از نسل من در آخر الزمان خروج می کند برای او دو اسم است یکی مخفی و دیگری آشکار، آنکه مخفی است احمد است و آنکه آشکار است محمد: «لَهُ اِسْمَانِ اِسْمٌ يَخْفَى وَ اِسْمٌ يَعْْلَنُ فَأَمَّا الَّذِي يَخْفَى فَأَحْمَدُ وَ أَمَّا الَّذِي يَعْْلَنُ فَمُحَمَّدٌ»^۱.

۱. متن کامل حدیث چنین است: «يُخْرَجُ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَيْبُضَ اللَّوْنِ مُشْرِبٌ بِالْحُمْرَةِ مُبْدَحُ الْبَطْنِ عَرِيضُ الْفَجَذَيْنِ عَظِيمُ مَشَاشِ الْمُتَكَبِّرِينَ بَظْهُرِ شَامَتَانِ شَامَةٌ عَلَى لَوْنِ جِلْدِهِ وَ شَامَةٌ عَلَى شِبْهِ شَامَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَهُ اِسْمَانِ اِسْمٌ يَخْفَى وَ اِسْمٌ يَعْْلَنُ فَأَمَّا الَّذِي يَخْفَى فَأَحْمَدُ وَ أَمَّا الَّذِي يَعْْلَنُ فَمُحَمَّدٌ إِذَا هَزَّ رَأْسَهُ أَصَاءَ هَامَانَيْنِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَلَا يَبْقَى مُؤْمِنٌ إِلَّا صَارَ قَلْبُهُ أَشَدَّ مِنْ زُبْرِ الْحَدِيدِ وَ أَغْطَاهُ اللَّهُ تَعَالَى قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا وَ لَا يَبْقَى مَنِيَّةٌ إِلَّا دَخَلَتْ عَلَيْهِ تِلْكَ الْفَرَحَةُ فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ فِي قَبْرِهِ وَ هُمْ يَتَزَاوَرُونَ فِي قُبُورِهِمْ وَ يَتَبَاشَرُونَ بِقِيَامِ الْقَائِمِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ».

و احمد بصری می‌گوید: اگر مراد امام علی علیه السلام از اسم مخفی احمد، نام امام دوازدهم علیه السلام بود که ایشان خودشان آن را به زبان آورده‌اند پس چگونه می‌گویند نامش مخفی است؟ در نتیجه مراد حضرت علی علیه السلام از اینکه قائم دو اسم دارد یعنی دو فرد دارد یکی نا شناخته و دیگری شناخته شده، او که شناخته شده است امام دوازدهم علیه السلام می‌باشد و آنکه نا شناخته است من هستم که تا به حال کسی مرا نمی‌شناخته است.

و این‌گونه دو اسم را تاویل به دو فرد و دو مسمی می‌برد.
اما وی از این نکته غافل است که:

اولاً حضرت علی علیه السلام در آغاز کلام می‌فرمایند: مردی از فرزندان من خارج می‌شود: «يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ» و بعد نسبت به همو می‌فرمایند: او دارای دو اسم است: «لَهُ اسْمَانِ» یعنی ضمیر «له» به همان رجل برمی‌گردد، در صورتیکه اگر دو اسم را دو فرد بدانیم، ضمیر بدون مرجع می‌ماند.

ثانیاً امام ابتدا ویژگی‌های جسمانی قائم را بیان می‌نمایند: «سرخ و سفید است ... پهن شانه است ... دو خال در پشت دارد» و بعد می‌فرمایند او دارای دو اسم است: «لَهُ اسْمَانِ»، یعنی همان فرد دارای دو اسم است، پس نمی‌شود دو اسم را به دو فرد تفسیر کرد.

ثالثاً اگر دو اسم را به دو فرد تفسیر کنیم باید صفات جسمی ذکر شده را هم بر هر دو فرد منطبق بدانیم چون حضرت دارند صفات جسمانی قائمی را بیان می‌کنند که دارای دو فرد است، در حالی که ممکن نیست دو نفر دارای صفات جسمی یکسان باشند و تازه پیروان احمد نیز قائلند که صفات جسمی امام مهدی با مهدی اول یکسان نیست.

رابعاً وقتی امام دارند درباره بزرگترین مسأله تاریخ بشریت یعنی قیام بر ضد

ستمگران عالم توضیح می دهند و نشانه های جسمی قائم را اینچنین واضح بیان می کنند، چرا باید نسبت به شخص او اینقدر رمزگونه سخن بگویند که تا ۱۴۰۰ سال هیچ کس مقصود ایشان را نفهمد الا احمد الحسن؟! این در حالی است که حضرت از این جهت صفات قائم را بیان می کنند که برای ما قابل تشخیص باشد، و از همین روی، اول صفات جسمانی وی را توضیح می دهند که با کس دیگری اشتباه نشود و هر کسی نتواند مدعی قائمیت شود؛ حال آیا معقول است در عین حال در مورد شخص قائم این طور مبهم سخن بگویند؟ خامساً مراد از مخفی بودن نام احمد، این است که اسم رایجی برای قائم نیست هم چنان که اسم احمد برای پیامبر اسلام ﷺ رایج نبود.

و جواب این شبهه که اگر احمد، اسم مخفی بوده چرا حضرت به زبان آورده اند، این است که:

اولاً اگر حضرت فقط می فرمودند اسمی دارد که مخفی است و آن را بازگو نمی کردند چه فایده ای بر آن مترتب بود؟ زیرا وقتی ما ندانیم که اسم مخفی آن حضرت چیست به چه درد ما می خورد؟ پس بازگو کردن آن با مخفی بودنش - به معنای رایج نبودن - منافاتی ندارد هم چنان که در بعضی روایات به نام محمد برای امام زمان علیه السلام تصریح شده و در ادامه از به زبان آوردن این نام نهی شده است که این نیز منافاتی ندارد زیرا بالآخره ما باید نام امام دوازدهم علیه السلام را بدانیم لذا روایت آن را بیان می کند و بعد تذکر می دهد که آن را به زبان نیاورید. ثانیاً حضرت نمی فرمایند: احمد نام مخفی است: «اسم خفی»، بلکه با فعل مضارع می گویند نامی است که مخفی می گردد: «اسم یخفی» یعنی من الآن این نام را می گویم ولی به مرور زمان پوشیده می گردد، و این دقیقاً به همان معنای از رواج افتادن است که در بالا توضیح دادیم.

نکته ۱۰) وفات امام علیه السلام

تمام استدلال احمد الحسن بر پایه اینست که روایت گفته باشد: زمانی که وفات (یا غیبت) محمد بن حسن علیه السلام فرا رسید خلافت را به فرزندش تسلیم می نماید: «فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ الْمُسْتَحْفَظِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ علیه السلام فَذَلِكَ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًا فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ أَوَّلِ الْمُقَرَّبِينَ».

درحالی که در یک نقل بحار الانوار عبارت «فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ» وجود ندارد و در این صورت، عبارت «فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ أَوَّلِ الْمُقَرَّبِينَ» تاکید تسلیم خلافت به امام دوازدهم علیه السلام توسط امام یازدهم علیه السلام است: «فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ» و علت این تکرار آن است که در تسلیم اول، سخن از امامان دوازده گانه و تسلیم خلافت به امام دوازدهم است اما در تسلیم دوم مسأله رجعت ائمه مطرح می شود که به عنوان مهدیین می آیند و اولین مهدی امام دوازدهم علیه السلام می باشد که به عنوان مهدی سه اسم دارد عبدالله، احمد، و مهدی.

پس حدیث وصیت از طرفی بیانگر همان مطلبی است که ائمه علیهم السلام تاکید می کردند که مهدی های ۱۲ گانه خود ما هستیم از جمله:

خدای متعال به پیامبرشان فرمودند: ای محمد من از صلب علی ۱۱ مهدی خارج می کنم که همه از نسل تو از بتول اند: «... فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ يَا مُحَمَّدُ ... وَأَعْظَيْتُكَ أَنْ أُخْرِجَ مِنْ صُلْبِهِ أَحَدَ عَشَرَ مَهْدِيًا كُلُّهُمْ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ مِنَ الْبِكْرِ الْبَتُولِ»^۱. امام علی علیه السلام فرمودند: اوصیاء من از فرزندان من مهدی هایی هستند که به همه ما الهام می شود: حسن و حسین و علی بن حسین و هشت نفر بعد از

۱. بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۲۶۱.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۵۰ - ۲۵۱، ح ۱.

او: «إِنِّي وَأَوْصِيَائِي مِنْ وَلَدِي مَهْدِيُّونَ كُلُّنَا مُحَدَّثُونَ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ هُمْ قَالَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ثُمَّ ابْنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ وَ عَلِيُّ يَوْمَئِذٍ رَضِيعٌ ثُمَّ ثَمَانِيَّةٌ مِنْ بَعْدِهِ»^۱.

نیز فرمودند: اوصیاء من از فرزندان من ۱۱ تن هستند که امام هادی مهدی می باشند: «إِنَّ أَوْصِيَائِي أَحَدَ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ وَلَدِي أُمَّةٌ هَذِهِ مَهْدِيُّونَ»^۲.

امام حسین علیه السلام می فرمایند: از ما دوازده مهدی هست که اولینشان علی بن ابی طالب و آخرینشان نهمین فرزند از من است که همان قائم می باشد که زمین را زنده و دین را پیروز می نماید و غیبتی دارد: «مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا أَوْلُهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَآخِرُهُمُ التَّاسِعُ مِنْ وَلَدِي وَهُوَ الْإِمَامُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ يُحْيِي اللَّهَ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَيُظْهِرُ بِهِ دِينَ الْحَقِّ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ لَهُ غَيْبَةٌ»^۳.

امام صادق علیه السلام می فرمایند: از ما دوازده مهدی است که شش نفرشان رفته اند و شش نفر دیگر باقی مانده اند: «مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا مَضَى سِتَّةٌ وَبَقِيَ سِتَّةٌ»^۴.

و از طرف دیگر، مطابق مضمون این روایت است که: «إِنَّهُ يُبَايِعُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ اسْمُهُ أَحْمَدُ وَعَبْدُ اللَّهِ وَالْمَهْدِيُّ فَهَذِهِ أَسْمَاؤُهُ ثَلَاثَتُهَا»^۵.

۱. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیه و سلم، ج ۱، ص ۳۷۲، ح ۱۵.

۲. کتاب سلیم بن قیس الهمالی، ج ۲، ص ۸۲۴.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۳.

۴. همان، ج ۲، ص ۳۳۸، ح ۱۳.

۵. الغيبة (للطوسی) کتاب الغيبة للحجة، ص ۴۵۴ و ص ۴۷۰. ممکن است کسی بپرسد که چرا در این حدیث اسم محمد را برای امام ذکر نکرده است؛ در جواب می گوئیم: اولاً چون احمد و محمد هر دو نام پیامبر هستند و پیامبر نیز فرموده اند مهدی هم نام من می باشد پس نام ایشان هم احمد است و هم محمد، و در اینجا به یکی از دو نام پیامبر اکتفا شده است، ثانیاً ما این حدیث را در مقام جدل آوردیم والا در نسخه دیگر به جای احمد، محمد ثبت شده است: «إِنَّهُ يُبَايِعُ بَيْنَ الرُّكْنِ

با این توضیح مشخص شد که طبق حدیث وصیت، امام دوازدهم فرزندی ندارند که خلافت را به او تسلیم نمایند و ضمیر در «ابنه» به امام حسن عسگری بر می‌گردد و مراد از «ابنه» در فقره دوم، امام دوازدهم علیه السلام می‌باشند.

نکته ۱۱) اسامی سایر مهدیین

این روایت با اینکه به عنوان تنها وصیت مکتوب پیامبر صلی الله علیه و آله درباره مهدی‌های دوازده‌گانه معرفی شده، اما تنها به ذکر عدد آنها و نام و نسب اولین ایشان اکتفا نموده، و درباره دیگر مهدی‌ها و نام و صفات شان و اینکه فرزندی با واسطه ی مهدی اول هستند یا بی واسطه و نیز هر کدام فرزندی بی واسطه مهدی قبلی هستند یا با واسطه، و اگر با واسطه هستند چند واسطه؟ و نام آن واسطه‌ها چیست و چه صفات و خصوصیات دارند هیچ توضیحی نمی‌دهد. برآستی اگر پیامبر بخواهد امت را به مهدی‌های دوازده‌گانه وصیت عاصم از ضلال (مانع گمراهی) کند این‌گونه وصیت می‌کند؟

ممکن است گفته شود: توضیح اسامی و صفات دیگر مهدی‌ها ضرورتی نداشته چون آنها وقتی به خلافت می‌رسند که حکومت عدل جهانی تشکیل شده و دیگر کسی شک و شبهه ای درباره ایشان ندارد. اما اولاً این سخن درباره مهدی اول هم صادق است زیرا طبق تصریح روایت، او هم بعد از پدرش یعنی در زمان حکومت عدل جهانی به خلافت می‌رسد پس چرا او را ذکر کرده‌اند

وَالْإِمَامُ الْإِسْمُ مُحَمَّدٌ وَعَبْدُ اللَّهِ وَالْمَهْدِيُّ فَهَذِهِ أَسْمَاؤُهُ فَلَا تُنْهَئُهَا. الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۴۹. غیر از اینکه این حدیث از طریق اهل سنت به ما رسیده، و راوی حدیث امیر المؤمنین علیه السلام نیز یزیدی مذهب است و راوی حدیث وصیت هم که ثابت شد سنی است، و به غیر از همین سه روایت، در هیچ روایت دیگری نیامده که نام امام مهدی علیه السلام احمد است و خود همین دلیل دیگری است بر اینکه حدیث وصیت توسط راوی سنی و مطابق عقاید آنها نقل شده است.

و بقیه را خیر؟ ثانیاً پیامبر در مقام نقل حوادث آینده نیست بلکه می‌خواهد وصیتی بکند که مردم گمراه نشوند پس اگر در زمان حکومت عدل جهانی در گمراهی بسته است اصلاً نیازی نبود حتی به عدد دوازده مهدی اشاره شود چه برسد که بگویند مهدی اول سه نام دارد. آخر وقتی مهدی اول در زمان حکومت عدل جهانی که گمراهی در آن راه ندارد به خلافت می‌رسد، چه نیازی به شناخت نام‌های متعدد او داریم؟

این در حالیکه طبق بعضی روایات، بعد از وفات حضرت مهدی هرج و مرج می‌شود^۱ که می‌رساند در گمراهی بسته نمی‌گردد و حتماً نیاز بوده پیامبر مشخصات مهدی‌های امت را روشن کنند که نکرده‌اند!

این است و جز این نیست که مراد از مهدی‌های دوازده‌گانه، همان ائمه دوازده‌گانه بوده است و به همین خاطر پیامبر ﷺ فقط اسامی مهدی اول را ذکر کرده‌اند، چون بقیه مهدی‌ها را قبلاً نام برده‌اند و توضیح آن در نکته قبل گذشت.

بله یاران احمد برای فرار از این اشکال اصرار دارند که ظهور مهدی اول در زمان غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه رخ می‌دهد که در گمراهی باز است لذا فقط به نام او در وصیت تصریح شده است. اما این با متن وصیت نمی‌سازد زیرا طبق وصیت، وصایت و خلافت به هنگام وفات امام به فرزند ایشان داده می‌شود نه در زمان غیبت: «فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ أَوَّلِ الْمُقَرَّبِينَ»، و جواب تاویل احمد هم در ضمن نکته ۸ گذشت.

نکته ۱۲) فرزند بودن واسطه

از آنجا که کلمه «ابنه» در تمام فقرات قبل، به معنای فرزند بی واسطه به کار رفته، سیاق کلام چنین اقتضا می‌کند که منظور از «ابنه» در توصیف فرزند امام دوازدهم نیز فرزند بلا واسطه امام باشد و اگر منظور وصیت، فرزند با واسطه می‌بود - آن هم چند واسطه - حتماً باید تذکر می‌داد تا آیندگان گمراه نشوند هم چنان که در روایات متعدد درباره شخصیت دوازده امام علیهم‌السلام تمام توضیحات لازم را بیان کرده‌اند.

از طرفی پیامبر خلافت مهدی‌ها را با همان لفظی بیان می‌کنند که خلافت ائمه را: «فَإِذَا حَضَرْتُكَ الْوَفَاءُ فَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِي الْحَسَنِ ... فَإِذَا حَضَرْتُهُ الْوَفَاءُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ ... فَإِذَا حَضَرْتُهُ الْوَفَاءُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِي أَوَّلِ الْمُقَرَّبِينَ» و این نوع گویش کاملاً سخن ما را تایید و تاکید می‌کند که مهدی‌ها نیز فرزندان بلا واسطه یکدیگر و مهدی اول نیز فرزند بدون واسطه امام دوازدهم علیه‌السلام است. این در حالی است که احمد الحسن خود را فرزند نسل چهارم امام دوازدهم می‌داند و به این حدیث تمسک می‌جوید که هیچ شاهدی بر فرزند با واسطه ندارد.

نکته ۱۳) اولین مؤمن

این حدیث می‌گوید مهدی اول، اول المؤمنین است: «هُوَ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ» اما اولین مؤمنین به کی‌یا چه؟ اگر اولین مؤمن به امامت پدرش مراد است که شیعیان حتی قبل از ولادت پدرش به امامت او ایمان داشتند و سالها انتظار ولادت و ظهورش را کشیده‌اند و اگر منظور اولین مؤمن به مهدی بودن خودش است که گفتش معنا ندارد و درباره هیچ امامی گفته نشده اولین مؤمن به

امامتش خودش بوده! هم چنان که اولین مؤمن به گفته های خودش نیز معنا ندارد.

اگر هم کسی بگوید مهم نیست که مهدی اول اولین مؤمن به چیست، می گوییم پس اصلاً چرا این را پیامبر در وصیتش فرمود؟

نکته ۱۴) خلفای رسول خدا ﷺ

ضمیر مونث در «فَإِذَا حَضَرَ ثَكَّ الْوَفَاءُ سَلَفُهَا» و فقرات بعدی به خلافت می خورد و همین طور است ضمیر مونث در آخرین فقره: «فَإِذَا حَضَرَ ثَكَّ الْوَفَاءُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ أَوَّلِ الْمُقَرَّبِينَ». و لازمه این سخن آنست که دوازده مهدی نیز خلیفه رسول خدا هستند که تعدادشان به علاوه ائمه می شود بیست و چهار خلیفه. این در حالیست که طبق روایات فوق تواتر، خلفاء رسول خدا دوازده نفرند، هم چنان که به بعضی از آنها قبلاً اشاره کردیم.

بله! یاران احمد بصری می گویند عدد مفهوم ندارد؛ یعنی اینکه پیامبر فرموده خلفای من دوازده نفرند، معنایش این نیست که بیشتر نیستند بلکه ایشان فقط به دوازده نفر اشاره کرده اند.

اما باید دانست که:

اولاً هر عاقلی وقتی عددی را در مقام بیان تعداد و شمارش مطرح می کند، مفهوم نه کم تر و نه بیشتر را اراده کرده، و مخاطبِ عاقل هم همین را می فهمد. ثانیاً وقتی یک عدد مشخص تکرار و تاکید شد و آنقدر به مخاطبِ مختلف گوشزد شد که از حد تواتر هم گذشت، معقول نیست بگوییم مراد گوینده، آن عدد خاص نبوده است.

ثالثاً اگر گوینده عددی را در پاسخ فردی که از تعداد پرسیده به زبان آورد،

هر عاقلی متوجه می‌شود مرادش همان عدد است. مثلاً اگر مسؤول آمار از شما بپرسد چند فرزند دارید و شما بگویید ۲ تا، درحالی‌که ۴ تا هستند، آیا می‌توانید در توجیه این کار بگویید من به مقداری از بچه‌هایم اشاره کردم و عدد مفهوم ندارد؟!

رابعاً حصر تعداد خلفا در ۱۲ در بیان پیامبر، فقط به ذکر عدد نبوده تا شبهه مفهوم عدد مطرح شود زیرا ایشان با تعبیر بسیار گوناگون این مطلب را بیان کرده‌اند تا جای هیچ شبهه‌ای باقی نماند، از جمله:

تطبیق عدد ائمه و خلفاء بر چیزها یا کسانی که می‌دانیم فقط ۱۲ عدد بوده اند مثل تطبیق بر ۱۲ ماه، ۱۲ ساعت، ۱۲ برج آسمانی، ۱۲ نقیب بنی اسرائیل، ۱۲ سبط بنی اسرائیل، ۱۲ حواری عیسی.

تعیین اول و آخر ایشان: «الْأَيَّامَةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْلَهُمْ عَلَيَّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ فَهُمْ خُلَفَائِي وَ أَوْصِيَائِي وَ أَوْلِيَائِي وَ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى أُمَّتِي بَعْدِي الْمُقَرَّرُ بِهِمْ مُؤْمِنٌ وَ الْمُنْكَرُ لَهُمْ كَافِرٌ»^۱.

تصریح به ختم سلسله خلافت توسط امام دوازدهم: «... الْحَسَنَ ثُمَّ أَكْمِلُ ذَلِكَ بِإِنِّيهِ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ...»^۲.

تصریح به اینکه ائمه ۱۲ گانه تا روز قیامت همین‌ها هستند: «أَيَّامَةُ الْهُدَى الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَسَمَانِي أَوْلَهُمْ ثُمَّ إِنِّي [هَذَا وَ أَذْنَى بِيَدِهِ إِلَى] الْحَسَنِ ثُمَّ الْحُسَيْنِ ثُمَّ تِسْعَةً مِنْ وَلَدِ ابْنِي هَذَا يَعْنِي الْحُسَيْنِ...»^۳.

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۱۸۰، ح ۵۴۰۶.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۱۲، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۴۵، ح ۳. توضیح آنکه شیخ صدوق متن وصیت را در روایت قبل آورده و به آن ارجاع داده است.

۳. کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص ۶۵۸.

تصریح به اینکه ائمه ۱۲ نفرند نه کمتر و نه بیشتر: «الْأئِمَّةُ بَعْدَ نَبِيِّنَا ﷺ اثْنَا عَشَرَ نَجَبًا مُفْتَهَمُونَ مَنْ نَقَصَ مِنْهُمْ وَاحِدًا أَوْ زَادَ فِيهِمْ وَاحِدًا خَرَجَ مِنْ دِينِ اللَّهِ وَلَمْ يَكُنْ مِنْ وَلَائِنَا عَلَى شَيْءٍ»^۱.

و برای همین است که شیخ طوسی دوبار در کتاب غیبت تصریح می‌کند ائمه ۱۲ نفرند نه بیشتر و نه کمتر: «الْأئِمَّةُ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ اثْنَا عَشَرَ لَا يَزِيدُونَ وَلَا يَنْقُصُونَ»^۲؛ «أَنَّ الْإِمَامَةَ مُحْصَوْرَةٌ فِي الْإِثْنَى عَشَرَ إِمَامًا وَأَنَّهُمْ لَا يَزِيدُونَ وَلَا يَنْقُصُونَ»^۳.

نکته ۱۵) دوازده امام و دوازده مهدی

این حدیث می‌گوید: دوازده مهدی غیر از دوازده امام هستند که بعد از وفات امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه می‌آیند درحالی‌که طبق روایات متعدد، دوازده مهدی همان دوازده امام می‌باشند، از جمله:

«يُخْرِجُ اللَّهُ مِنْ صُلْبِهِ (أَيِ الْكَاطِمِ) تَكْمِيلَةَ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا مَهْدِيًّا اخْتَصَّهُمُ اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ وَأَحَلَّهُمْ دَارَ قُدْسِهِ، الْمُتَنَتِّظُونَ لِلثَّانِي عَشَرَ مِنْهُمْ كَالشَّاهِرِ سَيْفُهُ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَذُبُّ عَنْهُ»^۴.

«نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا»^۵.

«مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا أَوْلُهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَآخِرُهُمُ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِي وَهُوَ الْإِمَامُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ يُحْيِي اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَيُظْهِرُهُ دِينَ الْحَقِّ

۱. الإختصاص، ص ۲۳۳.

۲. الغيبة (للطوسی) کتاب الغيبة للحجة، ص ۱۲۷.

۳. همان، ص ۱۵۷.

۴. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۳۴ - ۳۳۵، ح ۵ و ص ۶۴۷، ح ۸.

۵. همان، ج ۲، ص ۳۳۵، ح ۶.

عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ لَهُ غَيْبَةٌ...»^۱.
 «فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيَّ يَا مُحَمَّدُ... أُعْطَيْتُكَ أَنْ أُخْرِجَ مِنْ صُلْبِهِ (أَي عَلَى) أَحَدَ
 عَشَرَ مَهْدِيًّا كُلُّهُمْ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ مِنَ الْبِكْرِ الْبُتُولِ وَآخِرُ رَجُلٍ مِنْهُمْ يُصَلِّي خَلْفَهُ عِيسَى
 ابْنُ مَرْيَمَ يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُ مِنْهُمْ ظُلْمًا وَجَوْرًا»^۲.

«مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا مَضَى سِتَّةٌ وَبَقِيَ سِتَّةٌ يَصْنَعُ اللَّهُ بِالسَّادِسِ مَا أَحَبَّ»^۳.
 «إِنَّ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ اثْنَتَيْ عَشَرَ إِمَامًا هَادِينَ مَهْدِيِّينَ لَا يَضُرُّهُمْ خِذْلَانُ مَنْ خَذَلَهُمْ»^۴.
 «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَيُّمَةِ الْهَادِينَ الْمَهْدِيِّينَ الْعُلَمَاءِ الصَّادِقِينَ
 الْكِبَرَارِ الْمُتَّقِينَ دَعَائِمِ دِينِكَ وَأَرْكَانِ تَوْحِيدِكَ وَتَرَاجِمَةِ وَحْيِكَ وَحُجَجِكَ عَلَى
 خَلْقِكَ وَخُلَفَائِكَ فِي أَرْضِكَ الَّذِينَ اخْتَرْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَاصْطَفَيْتَهُمْ عَلَى عِبَادِكَ
 وَارْتَضَيْتَهُمْ لِدِينِكَ...»^۵.

«عَلَيَّ خَيْرٌ مَنْ أَخْلَفَهُ فِيكُمْ وَهُوَ الْإِمَامُ وَ الْخَلِيفَةُ بَعْدِي وَ سِبْطَائِي وَ تِسْعَةُ مِنْ
 صُلْبِ الْحُسَيْنِ أَمَّةٌ أَتَرَارُ لِنِي اتَّبَعْتُمُوهُمْ وَجَدْتُمُوهُمْ هَادِينَ مَهْدِيِّينَ»^۶.

۱. همان، ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۳.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۵۱، ح ۱.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۳۸، ح ۱۳. ممکن است گفته شود امام صادق (ع) می فرمایند: شش مهدی رفته اند، درحالی که قبل از ایشان پنج امام بوده اند، پس دواشکال پیش می آید اولاً مهدی اول چه کسی بوده که به علاوه پنج امام، شش مهدی گذشته را تشکیل می داده اند؟ ثانیاً اگر شش مهدی رفته اند، امام صادق (ع) مهدی هفتم خواهند بود و امام یازدهم می شوند مهدی دوازدهم! و این با عقیده ۱۱ امامی هائی می سازد که بر امام عسکری توقف کردند. اما پاسخ روشن است زیرا از آنجا که مدتی از امامت امام صادق (ع) سپری شده بوده، ایشان خود را جزء مهدی های رفته حساب نموده اند.

۴. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۹۸، ح ۱، ص ۲۶، ح ۵.

۵. الغيبة (للطوسی) کتاب الغيبة للحجة، ص ۲۷۹.

۶. کفایة الأثری النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص ۱۹۹.

نکته ۱۶) دوازده مهدی یا یازده مهدی؟

این حدیث می‌گوید: مهدی‌های بعد از ائمه، ۱۲ نفرند درحالی‌که روایت دیگری که خود شیخ طوسی در همین کتاب غیبت نقل کرده، می‌گوید ۱۱ نفرند: «إِنَّ مَنَّا بَعْدَ الْقَائِمِ أَحَدَ عَشَرَ مَهْدِيًّا مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام»^۱.

بله! یاران احمد بصری می‌گویند از آنجا که مراد از قائم همان مهدی اول است که احمد الحسن می‌باشد، بقیه مهدی‌ها می‌شوند ۱۱ نفر. اما این درست نیست زیرا قائم آل محمد در روایات فراوان دارای ویژگی‌هایی معرفی شده که بر مهدی اول تطبیق نمی‌کند، از جمله:

الف) در روایات فوق تواتر آمده است که قائم، نهمین فرزند امام حسین علیه السلام است درحالی‌که مهدی اول دهمین می‌شود، که تازه احمد الحسن که ادعا می‌کند فرزند پنجم از نسل امام دوازدهم علیه السلام می‌باشد، چهاردهمین فرزند می‌شود.

ب) در روایات آمده است که قائم، نهمین امام بعد از حسین علیه السلام است: «يَكُونُ تِسْعَةُ أَيْمَةٍ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ تَأْسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ»^۲، درحالی‌که مهدی اول امام نیست.

ج) شیخ طوسی روایت کرده: زمانی که سه امام به نام محمد و علی و حسن پشت سرهم بیایند چهارمین شان قائم است: «إِذَا اجْتَمَعَ ثَلَاثُ أَشْمَاءٍ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ فَالرَّابِعُ الْقَائِمُ»^۳.

از طرفی آنها توجه نکرده‌اند که این روایت می‌گوید: «من ولد الحسين» نه

۱. الغيبة (للطوسي) كتاب الغيبة للحجة، ص ۴۷۸.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۵۳۳، ح ۱۵.

۳. الغيبة (للطوسي) كتاب الغيبة للحجة، ص ۲۳۳.

«من ولد القائم» و ظاهراً این دو تعبیر با هم فرق دارند، زیرا اگر می‌خواست بفهماند که مهدی‌ها از نسل قائم هستند نمی‌گفت «من ولد الحسین» چون این تعبیر باعث می‌شود که بعد از فوت مهدی اول هر سید حسینی بتواند ادعا کند مهدی دوم است و اگر به او اعتراض کنند که توازن نسل قائم نیستی خواهد گفت در حدیث وصیت نگفته که مهدی‌های بعدی از نسل چه کسی هستند و در روایت دیگری گفته ۱۱ مهدی من ولد الحسین هستند پس من همان مهدی دوم می‌باشم.

لذا اگر منظور این حدیث این بود که مهدی‌های بعدی از نسل قائم هستند نمی‌گفت من ولد الحسین تا باعث گمراهی عده زیادی شود.^۱

نکته ۱۷) قیام منتظر

این روایت می‌گوید بعد از امام دوازدهم علیه السلام مهدی اول می‌آید در حالی که طبق روایتی دیگر از شیخ طوسی در همان کتاب غیبت، بعد از امام دوازدهم منتصر و بعد از او سفاح خواهند آمد: «كَمْ يَقُومُ الْقَائِمُ فِي عَالَمِهِ قَالَ تِسْعَ عَشْرَةَ سَنَةً ثُمَّ يَخْرُجُ الْمُنتَصِرُ فَيَطْلُبُ بِدَمِ الْحُسَيْنِ وَ دِمَاءِ أَصْحَابِهِ فَيَقْتُلُ وَيَسْبِي حَتَّى يَخْرُجَ السَّفَاحُ»^۲.

۱. ممکن است کسی بپرسد پس این ۱۱ مهدی که از اولاد امام حسین می‌باشند چه کسانی هستند؟ مرحوم حرعاملی می‌گوید: مراد همان آنه رجعت می‌باشند که چون بیشترشان از اولاد امام حسین علیه السلام اند (به غیر از امام علی، امام حسن و خود امام حسین علیه السلام) از باب تغلیب به همه شان فرزند امام حسین اطلاق شده است، و تغلیب یکی از اسلوب‌های رایج تکلم در زبان عرب می‌باشد. الإيقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة، ص ۴۰۳. این نظریه‌شان بود اما به نظر ما چون تعداد روایات مهدیین به پنج تا هم نمی‌رسد و سند همه آنها نیز مشکل دارد، اصل این مضمون که بعد از امام زمان علیه السلام مهدی‌هایی غیر از آنه رجعت وجود داشته باشند پذیرفته نیست.

۲. الغيبة (للطوسی) کتاب الغيبة للحجة، ص ۴۷۹.

پیروان احمد الحسن می‌گویند این حدیث درست است ولی مرادش اینست که امام حسین علیه السلام بعد از مهدی دوازدهم می‌آید، درحالی‌که این حرف صحیح نیست؛ زیرا روایت می‌گوید: رجعت امام حسین بعد از قائم است، درحالی‌که در روایات ما لقب «القائم» علم بر کسی است که با قیام خود حکومت عدل جهانی تشکیل می‌دهد که طبق عقیده شیعه، او امام دوازدهم است و طبق زعم احمد الحسن، او مهدی اول می‌باشد، و بالآخره ربطی به مهدی‌های دیگر ندارد.

از طرفی احمد و پیروانش اصرار دارند که مسأله دوازده مهدی و دوازده قائم بعد از امام دوازدهم علیه السلام از مختومات و اسرار مخفی بوده که احمد آن را کشف کرده، پس چطور ممکن است سوال راوی در مورد قائم دوازدهم باشد که طبق ادعای احمد، امام حسین علیه السلام بعد از او رجعت خواهند نمود؟

نکته ۱۸) دوازده شیعه

طبق این روایت ۱۲ مهدی به مقام خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌رسند اما در روایت دیگری تصریح شده که ۱۲ مهدی ۱۲ نفر از شیعیان هستند:

«عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِلسَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ أَبِيكَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ يَكُونُ بَعْدَ الْقَائِمِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا فَقَالَ: «إِنَّمَا قَالَ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا وَلَمْ يَقُلْ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَى مُوَالَاتِنَا وَ مَعْرِفَةِ حَقِّنَا»^۱.

این تعبیر اصلاً با تعبیر حدیث وصیت سازگار نیست، زیرا هرگز در هیچ روایتی، از خلفاء و اوصیاء تعبیر به «شیعیان ما» نشده و حتی این تعبیر با

سیادت مهدی‌های دوازده‌گانه هم نمی‌سازد چون معهود نیست که ائمه، از فرزندان خود تعبیر به «شیعیان ما» بکنند. آنچه به وضوح از این تعبیر برمی‌آید این است که مهدی‌های دوازده‌گانه منصب خاصی از جانب خدا یا ائمه ندارند و تنها عده‌ای از شیعیان مخلص‌اند که به جهت ایمان بالا از دیگران متمایز شده‌اند، و اصلاً معقول نیست خلیفه رسول خدا را تعبیر به «شیعیان ما» بکنند.

بله تنها در یک نقل در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام از امام رضا علیه السلام چنین آمده^۱ که در توییح گروهی که خود را شیعه علی می‌نامیدند، فرمودند: «إنما شیعتنا الحسن والحسين وسلمان وابوزر ومقداد...»^۲.

اما اولاً این حدیث در کتابی آمده که انتسابش به امام علیه السلام ثابت نیست ثانیاً شامل مضامینی است که جعلی بودن آن را بر ملا می‌کند، از جمله اینکه آن گروه مدت دو ماه (معادل ۶۰ روز) هر روز به دیدار امام علیه السلام می‌شتافتند اما امام به ایشان اذن ملاقات نمی‌داد تا اینکه با التماس فراوان اذن دخول گرفتند ولی وقتی وارد شده و سلام کردند امام جوابشان را نداده و حتی اجازه جلوس هم ندادند! و آنها اعتراض کردند که چرا در حق ما این ظلم عظیم و این تحقیر را روا می‌دارید؟!

یقیناً چنین رفتاری از یک عالم وارسته به دور است چه برسد به امام عالم، و از هیچ امامی چنین رفتاری دیده نشده است.

از طرفی این نقل، امام حسن و امام حسین علیه السلام را شیعه ای در ردیف سلمان و ابوزر و غیره می‌شمرد در حالی که آنها خاک پای حسنین علیه السلام بودند و

۱. البته چهار کتاب احتجاج و بحار الانوار و البرهان و عوالم از همین تفسیر منسوب نقل کرده‌اند.

۲. التفسیر المنسوب، ص ۳۱۳.

اصلاً قابل مقایسه با هم نیستند.

و حال که جعلی بودن این روایت روشن شد دیگر نمی‌توان گفت در حدیثی برائمه، شیعه اطلاق شده است.^۱

و بعد از این بیان، اشتباه سخن این شخص را متوجه می‌شوید که می‌نگارد: شیعه صفت عظیمی است که قرآن حضرت ابراهیم را به آن ستوده و فرموده: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ»^۲،^۳ زیرا اولاً ما گفتیم هیچگاه بعضی ائمه بعضی امامان دیگر را شیعه نخوانده اند پس استعمال لفظ شیعه بریک پیامبر ارتباطی با استعمال این لفظ توسط ائمه بریکدیگر ندارد، ثانیاً شیعه در قرآن، غیر از شیعه اصطلاحی در روایات است برای همین در قرآن بر افراد معمولی هم اطلاق شده که حتی مورد تویخ انبیاء قرار گرفته اند: «هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ»^۴. پس شیعه صفت عظیمی نیست بلکه به معنای پیرو و معتقد می‌باشد همین.

همه اینها به کنار، وقتی روایت دارد تصریح می‌کند که دوازده مهدی امام نیستند بلکه فقط شیعه ما هستند، شما چگونه می‌خواهید با لفظ شیعه، امامت آنها را ثابت کنید؟

برخی یاران احمد برای فرار از این اشکال می‌گویند، بله مهدیون امام به

۱. بله در فضائل و روضه شاذان بن جریریل بدون ذکر سند چنین آمده که امام صادق علیه السلام فرمودند: «ولایتی لعلی بن ابی طالب أحب إلی من ولادی منه» و: «ولایتی لأبیانی أحب إلی ...». اما غیر از اینکه برای این کلام سندی ذکر نکرده، خود کتاب هم مربوط به قرن هفت است و صدها سال کسی چنین کلامی از امام صادق علیه السلام سراغ نداشت لذا اصلاً قابل استناد نیست.

۲. صافات: ۸۳.

۳. جزوات بخش شده توسط اتباع احمد بصری.

۴. قصص: ۱۵.

معنایی که در دوازده امام قائل هستیم نمی‌باشند چون خود وصیت هم گفته دوازده امام و سپس دوازده مهدی، اما آنها امام به معنای لغوی هستند!! و جواب این است که اولاً امام لغوی دارای منصب الهی نیست زیرا بر امام جماعت و امام جمعه و مرجع تقلید هم اطلاق می‌شود، ثانیاً امامتی که در روایات مطرح است همان امامتی است که منصب بزرگ الهی بوده و در قرآن تعبیر به عهد الله گشته است. در نتیجه وقتی امام صادق علیه السلام، امامت مهدی‌ها را رد می‌کند، مفهومی اینست که آنها حجت خدا و دارای عهد الله نمی‌باشند.

عده‌ای شان نیز می‌گویند: آنها امام به معنای عام هستند. اما اگر برآستی مهدی‌ها امام به معنای عام هستند، چطور پیروان احمد، همه مقامات امام به معنای خاص را برای او قائلند، و حتی تصریح می‌کنند که او امام سیزدهم است؟ و ظاهراً یادشان رفته که خود احمد، با تمسک به نسخه بدل حدیث لوح، خود را دوازدهمین وصی رسول خدا می‌داند که همه در یک ردیف قرار دارند.

اینها به کنار، مرز بین امام عام و امام خاص چیست و آن دو چه تفاوت‌هایی با هم دارند؟ در هیچ روایتی جواب این سوال را پیدا نخواهید کرد چون چنین چیزی اصلاً مطرح نشده است.

نکته ۱۹) فرزند مهدی علیه السلام

این حدیث می‌گوید: امام دوازدهم علیه السلام دارای فرزندی است که به خلافت می‌رسد و نسل او را ادامه می‌دهد در حالی که خود شیخ طوسی در همان غیبت نقل کرده که تنها امامی که فرزند ندارد امام مهدی علیه السلام است:

«دَخَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَفْصَةَ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ أَنْتَ إِمَامٌ قَالَ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ إِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكَ جَعْفَرِ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَا يَكُونُ الْإِمَامُ إِلَّا وَلَهُ عَقَبٌ فَقَالَ أُنْسِيَتْ يَا شَيْخُ أَوْ تَنَاسَيْتَ لَيْسَ هَكَذَا قَالَ جَعْفَرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا قَالَ جَعْفَرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَكُونُ الْإِمَامُ إِلَّا وَلَهُ عَقَبٌ إِلَّا الْإِمَامُ الَّذِي يَخْرُجُ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ لَا عَقَبَ لَهُ فَقَالَ لَهُ صَدَقْتَ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَكَذَا سَمِعْتُ جَدَّكَ يَقُولُ»^۱.

و قبلاً ثابت کردیم که امام حسین علیه السلام بعد از امام دوازدهم خواهند آمد نه مهدی دوازدهم هم چنان که در ادامه نیز خواهد آمد.

یاران احمد می‌گویند اتفاقاً این حدیث مطابق ادعای ماست که امام حسین علیه السلام بعد از مهدی دوازدهم می‌آیند، زیرا طبق روایات متعدد امام دوازدهم دارای فرزند هستند، پس مراد از آن امامی که فرزند ندارد مهدی دوازدهم می‌باشد.
غافل از اینکه:

اولاً در این روایت تصریح شده آن کسی که امام حسین علیه السلام بعد از او می‌آیند امام می‌باشد: «لَا يَكُونُ الْإِمَامُ إِلَّا وَلَهُ عَقَبٌ إِلَّا الْإِمَامُ الَّذِي يَخْرُجُ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ» و حال آنکه مهدی‌ها امام نیستند، و اگر بگویند منظور امام لغوی یا عام است نه خاص جوابشان را دادیم. غیر از اینکه در این حدیث سخن از امامت امام رضا علیه السلام است که دارای امامت اصطلاحی (صاحب عهد الهی) می‌باشند و به جمله مورد نظر هم در همین راستا استدلال شده است پس تاویل آن به امامت لغوی یا عام معقول نیست. همچنین اگر مراد امامت به معنای عام باشد شامل انبیاء نیز می‌شود درحالی که بعضی پیامبران هم فرزند نداشته‌اند مانند حضرت خضر و حضرت عیسی علیه السلام پس چطور امام

رضا علیه السلام می‌فرمایند فقط یک امام فرزند ندارد که او قائم و مهدی دوازدهم است؟ لذا در می‌یابیم مراد ایشان امامت به معنای خاص است. قرینه سوم اینست که واقفه به این علت حدیث را در مقابل امام رضا علیه السلام تقطیع کردند که فساد عقیده خودشان را مخفی کنند زیرا آنها قائل بودند که موسی بن جعفر همان قائم است درحالی که امام صادق علیه السلام فرموده بودند آن امامی که قائم است و حسین بن علی در زمان او خروج می‌کند عقب ندارد و حال آنکه امام کاظم علیه السلام دارای فرزندان زیادی بودند، پس عمداً آخر حدیث را حذف کردند تا فساد عقیده خود را مخفی نمایند، برای همین امام رضا علیه السلام به راوی گفتند فراموش کرده‌ای یا خود را به فراموشی می‌زنی. پس امام رضا علیه السلام با این مچ‌گیری و ابطال قائمیت موسی بن جعفر می‌خواستند امامت خود را ثابت نمایند درحالی که ایشان امام به معنای خاص بوده‌اند.

ثانیاً مسأله فرزند داشتن امام دوازدهم علیه السلام ثابت نیست، و آنچه این گروه بدان استدلال می‌کنند در جای دیگر پاسخ داده شده است.

ثالثاً بر فرض که روایات فرزند داشتن امام دوازدهم علیه السلام ثابت باشد، با این حدیث تعارض می‌کند، و نمی‌شود دو حدیث متعارض هر دو به نفع این فرقه استفاده شود. چون ثابت شد که منظور از امام بدون فرزند در این حدیث، امام اصطلاحی به معنای خاص است.

همه اینها در صورتی است که «عقب» را به معنای فرزند بگیریم اما ممکن است عقب در اینجا به معنای خلیفه از نسل باشد، زیرا آنچه برای یک امام حائز اهمیت است، صرف وجود فرزند نیست بلکه وجود فرزندی است که بعد از پدر، امامت وی را ادامه دهد، و این حدیث دارد همین را برای امام دوازدهم علیه السلام رد می‌کند و می‌گوید ایشان خلفی از نسل خود ندارد و بعد از او

امام حسین علیه السلام خواهند بود.

هم چنان که خود امام رضا علیه السلام در حدیث دیگری فرمودند: «قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام قَدْ بَلَغْتَ مَا بَلَغْتَ وَ لَيْسَ لَكَ وَلَدٌ فَقَالَ يَا عَقْبُهُ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لَا يَمُوتُ حَتَّى يَرَى خَلْفَهُ مِنْ بَعْدِهِ»^۱.

و نیز امام موسی علیه السلام با وجود داشتن ۱۸ پسر^۲، خلف خود را امام رضا علیه السلام می دانند: «إِنَّ جَعْفَرًا علیه السلام كَانَ يَقُولُ سَعِدَ امْرُؤٌ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرَى خَلْفَهُ مِنْ نَفْسِهِ ثُمَّ أَوْفًا بِبَيْدِهِ إِلَى ابْنِهِ عَلِيٍّ فَقَالَ هَذَا وَ قَدْ أَرَانِي اللَّهَ خَلْفِي مِنْ نَفْسِي»^۳.

در نتیجه چه «عقب» را به معنای فرزند بگیریم و چه به معنای خلیفه از نسل، در هر دو صورت با مفاد حدیث وصیت در تعارض است.

نکته ۲۰) فرزندان حسین علیه السلام

این روایت می گوید: دوازده مهدی از نسل امام دوازدهم علیه السلام هستند: «فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاءُ فَلْيَسْلِمْهَا إِلَى ابْنِهِ أَوَّلِ الْمُقَرَّبِينَ»، درحالی که خود شیخ طوسی در همان کتاب غیبت روایت کرده که مهدی ها از نسل امام حسین علیه السلام هستند: «إِنَّ مِنَّا بَعْدَ الْقَائِمِ أَحَدَ عَشَرَ مَهْدِيًّا مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ علیه السلام»^۴.

و همچنین شیخ طوسی در مصباح المتهجد در زیارت امام حسین علیه السلام آورده: «... أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ نَسْلِهِ وَ الشِّفَاءَ فِي شُرْبَتِهِ وَ الْفَوْزَ مَعَهُ فِي أَوْبَتِهِ وَ الْأَوْصِيَاءَ مِنْ عَشْرَتِهِ بَعْدَ قَائِمِهِمْ وَ غَيْبَتِهِ»^۵.

۱. کفایة الأثری فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص ۲۷۹، دلائل الإمامة (ط - الحدیثة)، ص ۴۳۵، ح ۸.

۲. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۲۴۴.

۳. الغیبة (للطوسی) کتاب الغیبة للحجة، ص ۴۱.

۴. الغیبة (للطوسی) کتاب الغیبة للحجة، ص ۴۷۸.

۵. مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۸۲۶.

ممکن است گفته شود خوب نسل مهدی همان نسل حسین علیه السلام است، اما در پاسخ باید گفت: اولاً مهدی‌هایی که از نسل حسین علیه السلام هستند غیر از مهدی‌هایی هستند که از نسل امام دوازدهم علیه السلام می‌باشند زیرا آنها طبق تصریح روایت، ۱۱ نفرند: «بَعْدَ الْقَائِمِ أَحَدَ عَشَرَ مَهْدِيًّا مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ»^۱ درحالی‌که اینها ۱۲ نفر معرفی شده‌اند: «وَمِنْ بَعْدِهِمْ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا». ثانیاً این نوع گویش بستر ساز انحراف است چون ممکن است بعد از امام دوازدهم علیه السلام بعضی سادات حسینی منحرف با تمسک به همین روایت، ادعای مهدویت کنند و مهدویت مهدی اول که فرزند امام دوازدهم علیه السلام است را انکار نمایند و سربه شورش بردارند. در نتیجه اگر می‌خواست بفهماند مهدی‌ها از فرزندان مهدی هستند حتماً همین را می‌گفت نه که بگوید از نسل حسین علیه السلام.

نکته ۲۱) تحویل خلافت

در این روایت درباره تک تک امام‌ها تکلیف کرده که هنگام وفات، خلافت را به امام بعدی بپارند: «فَإِذَا حَضَرَتْكَ الْوَفَاةُ فَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِي الْحَسَنِ ... فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِي الْحُسَيْنِ ... فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ ... فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ ... فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ أَوَّلِ الْمُقَرَّبِينَ»، درحالی‌که به مهدی اول تکلیف نمی‌کند که خلافت را به مهدی بعدی بپارد و حتی نمی‌گوید که این مهدی‌ها در عرض همدیگر در طول هم. یعنی آیا هر مهدی بعد از وفات مهدی قبلی می‌آید یا مثل

۱. البته در یک نقل آمده: ««إثْنَيْ عَشَرَ مَهْدِيًّا مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ ع»». منتخب الأنوار المضئفة في ذكر القائم الحجة علیه السلام، ص ۲۰۱، ولی این نقل مورد اعتماد نیست چون تاریخش حدود ۷۵۰ سال بعد از امام صادق علیه السلام است و قبل از آن سابقه ای ندارد.

احمد الحسن با پدرش در یک زمان وجود خواهند داشت. و حتی نمی‌گوید که این مهدی‌ها هر کدام فرزند مهدی قبل هستند یا صرفاً از سادات می‌باشند هر چند از نسل دیگرانم: «إِنَّ مَتَابَعَدَ الْقَائِمِ أَحَدَ عَشَرَ مَهْدِيًّا مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ»^۱، یا حتی سید هم نیستند و فقط شیعه خالص می‌باشند: «إِنَّمَا قَالَ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا وَلَمْ يَقُلْ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا»^۲. و این نگفتن‌ها باعث گمراهی مردم آن زمان می‌شود چون بستر ظهور مدعیان دروغین را فراهم می‌سازد.

نکته ۲۲) محتوای وصیت

احمد الحسن مضمون این حدیث را آخرین وصیت مکتوب پیامبر ﷺ می‌داند، درحالی‌که در روایات دیگری آمده که پیامبر به امیرالمؤمنین ﷺ فرمودند: زمانی که من وفات کردم و مرا غسل و کفن کردی، مرا بنشان و پیرس و بنویس، و حتی این به عنوان وصیت پیامبر و املای ایشان معرفی شده است. در کتاب بصائر الدرجات بابی با عنوان وصیت پیامبر به امیرالمؤمنین ﷺ بعد از وفات باز کرده و روایات متعددی آورده است^۳، از جمله:

امام صادق ﷺ فرمودند: رسول خدا ﷺ به امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: وقتی من وفات نمودم غسل بده، حنوطم بزن، کفنم کن سپس مرا بنشان و آنچه بر تو املاء می‌کنم بنویس: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ إِذَا أَنَا مِتُّ فَغَسِّلْنِي وَحَنِّطْنِي وَكَفِّنْنِي وَأَقْعِدْنِي وَمَا أُمِّلَى عَلَيْكَ فَاتَّكِبْ قَالَ قُلْتُ فَفَعَلَ قَالَ نَعَمْ»^۴.

۱. الغيبة (للطوسي) كتاب الغيبة للحجة، ص ۴۷۸.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۵۸، ح ۵۶.

۳. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیه و آله، ج ۱، ص ۲۸۲ - ۲۸۴. وی ده حدیث نقل کرده است.

۴. در کافی نیز ده حدیث با این مضمون نقل کرده است. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۹۷، ح ۷ و ۸.

نکته ۲۳) غسل امام علیه السلام

یکی از عقاید شیعه اینست که امام را فقط امام غسل می‌دهد لذا بعد از وفات امام دوازدهم علیه السلام باید امامی باشد که ایشان را غسل دهد، حال آیا آن امام همین مهدی اول است؟ و اگر او امام نیست تنها یک راه می‌ماند، اینکه یکی از یازده امام قبلی رجعت نموده و کار غسل را به عهده بگیرد، که در این صورت با وجود آن امام، نوبت به خلافت مهدی‌های دوازده‌گانه نمی‌رسد. برای روشن شدن مطلب نکاتی ذکر می‌شود:

الف) امام را فقط امام غسل می‌دهد:

مرحوم کلینی بابی با همین عنوان در کافی باز نموده تا به دیگران بفهماند این از عقاید شیعه است، و مرحوم صدوق روایت کرده: «إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَجِبُ أَنْ يُغَسَّلَهُ إِلَّا إِمَامٌ مِثْلُهُ»^۱.

ب) آیا مهدی‌های دوازده‌گانه هستند؟

اگر بپذیریم که مهدی‌های دوازده‌گانه در حدیث وصیت، غیر از ائمه دوازده‌گانه می‌باشند، متن وصیت تصریح دارد که آن‌ها امام نیستند زیرا تعداد امامان ۱۲ نفر می‌داند که به امام دوازدهم علیه السلام ختم می‌شوند و بعد از آن سلسله مهدیین آغاز می‌گردد: «فَذَلِكَ أَثْنَا عَشَرَ إِمَامًا ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ أَثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا».

نتیجه اینکه مهدی اول امام نیست تا بتواند بدن امام دوازدهم علیه السلام را غسل دهد پس برای غسل ایشان باید امامی رجعت کند.

ممکن است گفته شود در یک زیارت نامه تصریح شده که از نسل امام دوازدهم علیه السلام نیز امامانی خواهند بود: «وَصَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ وَوَلَاةٍ عَهْدِكَ وَالْأَيْمَةِ

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۴۶.

مِنْ وُلْدِهِ^۱ و با توجه به حدیث وصیت، آن امام‌ها همین مهدی‌های ۱۲ گانه‌اند. اما در پاسخ باید گفت:

اولاً روایات حصر عدد ائمه عليه السلام در ۱۲ ما فوق تواتر است و ما قبلاً به بعضی از آنها اشاره کردیم.

ثانیاً طبق تصریح حدیث وصیت، سلسله امامت با امام دوازدهم ختم می‌شود: «سَيَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَ مِنْ بَعْدِهِمْ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا ... فَذَلِكَ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا» پس مهدی‌ها امام نیستند هم‌چنان‌که امامت آنها در روایت ابو بصیر رد شده است: «لَمْ يَقُلْ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا»^۲؛ و در این صورت متن وصیت با متن آن زیارت نامه تعارض پیدا می‌نماید.

ثالثاً شبیه همین متن در زیارت نامه دیگری به جای «من ولده» لفظ «من بعده» آمده: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وُلَاةِ عَهْدِهِ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ»^۳ یعنی امامان بعد از امام دوازدهم که منطبق برائمه رجعت است.

و از آنجا که تصحیف لفظ «بعده» به «ولده» کاملاً قریب الوقوع است نمی‌توان به نسخه مصباح اعتماد کرد و گفت که از نسل امام دوازدهم امامان دیگری خواهند بود.

از طرفی این زیارت نامه توسط یک پیرزن ناشناس از مردی که نگفته کیست و راوی گمان کرده امام زمان است بدست ما رسیده: پیرزنی بود پرسیدم که هستی؟ گفت من از شیعیان ائمه ام ... پیرزن گفت: آن مرد

۱. مصباح‌المتجهد و سلاح‌المتعبد، ج ۱، ص ۴۰۹.

۲. کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ج ۲، ص ۳۵۸.

۳. مصباح‌المتجهد و سلاح‌المتعبد، ج ۱، ص ۴۱۱.

می‌گوید، گفتم چه کسی؟ گفت من می‌گویم: «و فیها عَجُوزٌ سَمْرَاءُ فَسَأَلْتُهَا ... فَقَالَتْ أَنَا مِنْ مَوَالِیْهِمْ ... فَقَالَتْ یَقُولُ لَکَ وَ لَمْ تُذْکِرِ أَحَدًا ... فَقُلْتُ لَهَا مَنْ یَقُولُ فَقَالَتْ أَنَا أَقُولُ»^۱.

حال آیا می‌توان دین خود را از چنین زیارت نامه ای گرفت؟!

ج) چه کسی امام مهدی علیه السلام را غسل می‌دهد؟

در این باره روایات متعددی وجود دارد که می‌رساند امام حسین علیه السلام امام

دوازدهم علیه السلام را غسل می‌دهد، از جمله:

۱. «هَذَا الْحُسَيْنَ قَدْ خَرَجَ حَتَّى لَا يَشُكَّ الْمُؤْمِنُونَ فِيهِ وَ أَنَّهُ لَيْسَ بِدَجَالٍ وَ لَا شَيْطَانٍ وَ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ بَيْنَ أَظْهَرِهِمْ فَإِذَا اسْتَفَرَّتِ الْمَعْرِفَةُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّهُ الْحُسَيْنُ عليه السلام جَاءَ الْحُجَّةُ الْمَوْتُ فَيَكُونُ الَّذِي يُعَسِّلُهُ وَ يُكَفِّنُهُ وَ يُحَنِّطُهُ وَ يَلْحَدُهُ فِي حُفْرَتِهِ وَ لَا يَلِي الْوَصِيَّ إِلَّا الْوَصِيُّ»^۲.

ممکن است کسی اشکال کند که در این روایت گفته وصی را باید وصی

غسل دهد و بر فرض مهدی‌های دوازده گانه امام به معنای خاص نباشند

ولی وصی که هستند پس مهدی اول می‌تواند امام دوازدهم را غسل دهد چون

هر دو وصی هستند و مهدی دوازدهم هم توسط امام حسین علیه السلام غسل داده

می‌شود چون هر دو وصی هستند.

اما جواب این است که:

اولاً در روایات متواتر تعداد اوصیاء دوازده تن معین شده پس مهدی‌های

دوازده گانه وصی نیستند، ثانیاً در بعضی نسخه‌ها تصریح شده که وصی

مثل وصی قبلی باید او را غسل دهد: «لَا يَلِي الْوَصِيَّ إِلَّا الْوَصِيُّ مِثْلُهُ»^۳ و قطعاً

۱. جمال الأسبوع بكمال العمل المشروع، ص ۴۹۵-۴۹۷.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۲۰۶، ح ۲۵۰.

۳. تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص ۲۷۲.

مهدی دوازدهم علیه السلام پایین تر از امام حسین علیه السلام است.

۲. «يُقْبَلُ الْحُسَيْنُ عليه السلام فِي أَصْحَابِهِ الَّذِينَ قُتِلُوا مَعَهُ، وَ مَعَهُ سَبْعُونَ نَبِيًّا كَمَا بُعِثُوا مَعَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليه السلام، فَيُدْفَعُ إِلَيْهِ الْقَائِمُ عليه السلام الْخَاتَمَ، فَيَكُونُ الْحُسَيْنُ عليه السلام هُوَ الَّذِي يَلِي عُسْلَهُ وَ كَفَنَهُ وَ حَنَوطَهُ (وَيُؤَارَى بِهِ فِي حُفْرَتِهِ)»^۱.

و به خاطر همین مطلب واضح است که مرحوم حر عاملی احتمال داده کلمه «إبنه» در عبارت وصیت: «فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسْلِمْنَهَا إِلَى ابْنِهِ»، تصحیف «أبیّه» باشد - هم چنان که در نسخه خطی کتاب غیبت قرن دهم «أبیّه» ثبت شده است - پس حدیث وصیت می گوید: امام دوازدهم علیه السلام خلافت را تسلیم پدرش امام حسین علیه السلام می کند که در آن زمان سه نام دارد، و این روایت همان مسأله رجعت را تایید می کند^۲.

البته پیروان احمد الحسن می گویند مراد این روایات اینست که امام حسین علیه السلام مهدی دوازدهم را غسل می دهد. اما این درست نیست زیرا اولاً همانطور که ثابت کردیم طبق متن وصیت، مهدی اول امام نیست پس نمی تواند امام دوازدهم را غسل دهد در نتیجه آن کسی که امام حسین علیه السلام وی را غسل می دهند امام دوازدهم است نه مهدی دوازدهم.

ثانیاً تعبیر روایت اول اینست که امام حسین علیه السلام حضرت حجت را غسل می دهند: «أَنَّهُ الْحُسَيْنُ عليه السلام جَاءَ الْحُجَّةَ الْمَوْتُ فَيَكُونُ الَّذِي يُعَسِّلُهُ» و طبق روایات فراوان، «حجت» نام اختصاصی امام دوازدهم می باشد: از جمله:

«قُلْتُ فَكَيْفَ نَذْكُرُهُ فَقَالَ قُولُوا الْحُجَّةَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام»^۳

۱. فی نسخه «س» زیاده: فیلقاه الموت.

۲. مختصر البصائر، ص ۱۶۵ - ۱۶۶.

۳. الإيقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة، ص ۴۰۴.

۴. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۳۲۸، ح ۱۳ و ص ۳۳۲ - ۳۳۳، ح ۱.

«وُلِدَ وَلِيُّ اللَّهِ الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ...»^۱
 «وَالْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ»^۲
 «وَالْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَائِمُ فِي وَسْطِهِمْ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ»^۳
 «وَالْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ أَئِمَّةٌ»^۴
 «وَالْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ أَئِمَّةٌ أَتْبَارُهُمْ مَعَ الْحَقِّوَالْحَقُّ مَعَهُمْ»^۵
 «فَإِذَا مَضَى الْحَسَنُ فَبَعْدَهُ ابْنُهُ الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَهَذِهِ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا عَلَى عَدَدِ نَقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ»^۶.

ثالثاً متن روایت اول در کتاب تاویل الآیات این گونه نقل شده: «لَا يَلِي الْوَصِيَّ إِلَّا الْوَصِيُّ مِثْلُهُ»^۷ یعنی وصی را غسل نمی دهد مگر وصی ایی مثل خودش، هم چنان که در چند روایت دیگر همین تعبیر آمده:

«إِنَّا نَقُولُ إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَجِبُ أَنْ يُغَسَّلَهُ إِلَّا إِمَامٌ مِثْلُهُ»^۸
 «فَإِنَّ الْإِمَامَ لَا يُغَسَّلُهُ إِلَّا إِمَامٌ مِثْلُهُ»^۹
 «روينا عن آبائك ان الامام لا يلي أمره اذا مات إلا امام مثله»^{۱۰}.

این در حالی است که مهدی دوازدهم - برفرض صحتش - پایین تراز امام

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۷۴.

۲. همان، ج ۲، ص ۵۰۷.

۳. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۵۸.

۴. من لا يحضره الفقيه ج ۱ ص ۳۲۷

۵. کفایة الأئمة فی النص علی الأئمة الإثنی عشر ص ۱۷۷

۶. همان، ص ۱۴

۷. تاویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة ص ۲۷۲

۸. عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۲ ص ۲۴۶

۹. الخرائج والمجرائع ج ۱ ص ۲۶۴

۱۰. اثبات الوصیة ص ۲۰۷

حسین علیه السلام است؛ پس ایشان کسی که مثل خودش دارای امامت به معنای خاص باشد را غسل خواهد داد که همان امام دوازدهم علیه السلام است.

رابعاً در روایت دوم آمده که امام حسین علیه السلام قائم را غسل می‌دهد و در روایات ما لفظ «القائم» علم بر کسی است که قرار است با قیام خود عدل و داد را در عالم حکمفرما کند که به زعم احمد الحسن، همان مهدی اول می‌باشد لذا ربطی به مهدی دوازدهم ندارد.

این همه به کنار، در بعضی روایات تصریح شده که امام حسین علیه السلام بعد از امام دوازدهم حجة بن الحسن علیه السلام و همان کسی که سفیانی را می‌کشد رجعت می‌کند، از جمله:

الف) امام حسین علیه السلام فرمودند: زمانی که قائم ما ظهور کرد خدا ما را زنده می‌کند... پرسیدند قائمتان کیست؟ فرمودند: حجة بن الحسن:

«قال الحسين بن علي بن ابي طالب قبل ان يقتل بليلة واحدة... ثم يخرجنا الله و اياكم حين يظهر قائمنا فينتقم من الظالمين و انا و ائمتنا هدهم في السلاسل و الاغلال و انواع العذاب و النكال. فقل له: من قائمكم يا بن رسول الله؟ قال: السابع من ولد ابني محمد بن علي الباقر و هو الحجة بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي ابني و هو الذي يغيب مدة طويلة، ثم يظهر و يملا الارض قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما»^۱.

ب) امام صادق علیه السلام فرمودند: لشکر مهدی، سفیانی را می‌کشند و سپس حسین بن علی علیه السلام ظهور می‌نماید:

قَالَ الْمُفَضَّلُ: يَا سَيِّدِي مَاذَا يَعْمَلُ الْمَهْدِيُّ علیه السلام؟ قَالَ علیه السلام: «تُثَوِّرُ سَرَايَاهُ عَلَى السُّفْيَانِيِّ إِلَى دِمَشْقَ، فَيَأْخُذُونَهُ وَ يَذْبَحُونَهُ عَلَى الصَّخْرَةِ. ثُمَّ يَظْهَرُ الْحُسَيْنُ بْنُ

۱. اثبات الرجعه، فضل بن الشاذان النيشابوری، ص ۳۶، مختصر کفایة المهتدی، السيد الميرلوحی، ص ۱۰۵-۱۰۶، ح ۱۹.

عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي اثْنَتَيْ عَشَرَ أَلْفَ صَدِيقٍ، وَاثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ رَجُلًا - أَصْحَابِهِ الَّذِينَ قُتِلُوا مَعَهُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ...»^۱.

البته بعضی پیروان احمد می‌گویند: «ثُمَّ» به معنای سپس، می‌تواند به معنای مدت خیلی زیادی باشد که منطبق با زمان مهدی دوازدهم است مثل این گفتار خدا که می‌فرماید: «ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»^۲ که بین مردن و سپس زنده شدن انسان‌ها هزاران سال فاصله است. غافل از اینکه:

اولاً «ثُمَّ» برای فاصله کم می‌آید نه فاصله زیاد، و عرب برای فاصله زیاد از «سوف» استفاده می‌کند نه «ثُمَّ»، اما اینکه در آیه مذکور برای فاصله زیاد به کار رفته، از این جهت است که زمان و زمانیات در افعال خدا راه ندارد برای همین چه فراوان که در قرآن از وقایع روز قیامت با صیغه ماضی تعبیر شده است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^۳، یا از گذشته با صیغه مضارع سخن رفته است: «وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً»^۴.

ثانیاً از سیاق روایت که دارد وقایع ظهور امام دوازدهم عَلَيْهِ السَّلَامُ را پشت سر هم می‌شمرد کاملاً مشخص است که ظهور امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ هم متصل به وقایع ظهور می‌باشد.

نکته ۲۴) حکومت مهدیین

در این حدیث، صاحب حکومت بعد از امام دوازدهم عَلَيْهِ السَّلَامُ، مهدی اول

۱. مختصر البصائر، ص ۴۵۴ - ۴۵۵.

۲. بقره: ۲۸.

۳. احزاب: ۳۳.

۴. احقاف: ۶.

از نسل ایشان معرفی شده، درحالی که این با روایات رجعت مبنی بر بازگشت امام حسین (علیه السلام) و حکومت کردن ایشان بعد از امام دوازدهم (علیه السلام) بلکه حتی وصی بودن ایشان نسبت به امام دوازدهم ناسازگار است، از جمله:

(الف) امام حسین (علیه السلام) قبل از شهادت به اصحابش فرمود: من اولین کسی هستم که زمین برایم شکافته شده، بیرون می آیم و این بیرون آمدن من همزمان با خروج امیرالمؤمنین و قیام قائم ما و زنده شدن رسول خداست ... سپس محمد (صلی الله علیه و آله) پرچم و شمشیرش را به قائم ما می دهد:

«قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ لِأَصْحَابِهِ قَبْلَ أَنْ يُقْتَلَ ... فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ تَنْشَقُّ عَنْهُ الْأَرْضُ فَأَخْرُجَ خُرْجَةً يُوَافِقُ ذَلِكَ خُرْجَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) وَ قِيَامَ قَائِمِنَا وَ حَيَاةَ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) ... وَلَيَنْزِلَنَ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَ أَنَا وَ أَخِي وَ جَمِيعٌ مِّنْ مَّنْ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي حُمُولَاتٍ مِّنْ حُمُولَاتِ الرَّبِّ خَيْلٍ بَلْقِي مِنْ نُورٍ لَمْ يَرْكَبْهَا مَخْلُوقٌ ثُمَّ لِيَهْرَنَ مُحَمَّدٌ (صلی الله علیه و آله) لِيُؤَاوِيَ وَ لَيُدْفَعَنَّهُ إِلَى قَائِمِنَا مَعَ سِنِيهِ ثُمَّ إِنَّا نَمُكُّ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ»^۱.

(ب) از امام صادق (علیه السلام) پرسیدند اولین کسی که از قبر خارج می شود کیست؟ فرمود: حسین که پشت سر قائم خارج می شود: «قِيلَ لَهُ: مَنْ أَوَّلُ مَنْ يَخْرُجُ؟ قَالَ: الْحُسَيْنُ (علیه السلام)، يَخْرُجُ عَلَى أَثَرِ الْقَائِمِ (علیه السلام)»^۲.

(ج) امام صادق (علیه السلام) فرمودند: حسین (علیه السلام) را می شناسند که خارج شده ... و حجت قائم (علیه السلام) در میان ایشان است ... پس زمانی که وفات حجت (علیه السلام) برسد، حسین (علیه السلام) او را غسل داده، کفن و دفن وی را به عهده می گیرد زیرا غسل وصی را فقط وصی به عهده می گیرد:

«هَذَا الْحُسَيْنُ قَدْ خَرَجَ حَتَّى لَا يَشْكَّ الْمُؤْمِنُونَ فِيهِ وَ أَنَّهُ لَيْسَ بِدَجَالٍ وَ لَا

۱. الخرائج والجرائع، ج ۲، ص ۸۴۸ - ۸۴۹، ح ۶۳.

۲. مختصر البصائر، ص ۱۶۵، ح ۳۹، و منتخب الأنوار المضیئة فی ذکر القائم الحجة (علیه السلام)، ص ۲۰۱.

شَيْطَانٍ وَ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ فَإِذَا اسْتَقَرَّتِ الْمَعْرِفَةُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَاءَ الْحُجَّةُ الْمَوْتُ فَيَكُونُ الَّذِي يُعْسِلُهُ وَيُكَفِّفُهُ وَيَحْتِطُّهُ وَيَلْحَدُهُ فِي حُفْرَتِهِ وَلَا يَلِي الْوَصِيَّ إِلَّا الْوَصِيُّ^۱.

و اگر بگویند مراد از قائم، مهدی دوازدهم است پاسخش داده شد. بله بعضی یاران احمد بصری می‌گویند درست که حدیث گفته حجت قائم، ولی مرادش حجت قائم نیست، و در این باره به روایاتی تمسک می‌کنند، از جمله:

الف) به حدیثی از کتاب معانی الاخبار تمسک می‌کنند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: من حتماً منبری در مصر نصب خواهم کرد و حتماً دمشق را ویران می‌نمایم و یقیناً یهود و نصاری را از محله‌های عرب اخراج می‌کنم و همه عرب را با همین عصایم میرانم.

عبایه گفت: انگار تو داری از زنده شدنت بعد از مردنت خبر می‌دهی؟ حضرت فرمودند: هیئات عبایه تو اشتباه فهمیدی، مردی از من این کارها را خواهد کرد: «فقال: هیئات یا عبایه ذهبت فی غیر مذهب یفعله رجل منی»^۲. آنها می‌گویند: ببینید حضرت علی ابتدا می‌فرماید من همه این کارها را می‌کنم، بعد می‌فرماید فرزندم متصدی این کارهاست، پس امام حسین علیه السلام هم که می‌گوید من در زمان امام دوازدهم علیه السلام می‌آیم می‌تواند مرادش فرزندی از فرزندان امام دوازدهم علیه السلام باشد. اما غافل از اینکه:

اولاً ترجمه‌ای که آنها از حدیث کرده‌اند، طبق نسخه کتاب «ایقاظ» است،

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۲۰۶، ۲۵۰، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۸۱، ح ۲۰.

۲. الإیقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة، ص ۴۲۳.

درحالی که مطابق مصدر اصلی حدیث یعنی کتاب معانی الاخبار حضرت فرموده اند: هیهات عبایه تو چیزی از کلام من برداشت کردی که مرد دیگری آن را از کلام من نمی فهمد: «فَقَالَ هَيْهَاتَ يَا عَبَايَةُ ذَهَبَتْ فِي غَيْرِ مَذْهَبٍ يَغْفِلُهُ رَجُلٌ مِثِّي»^۱ و این کلام هیچ ربطی به استدلال آنها ندارد.

حال از میان این دو نسخه کدام مقدم است؟ مسلماً نسخه اصل، مقدم بر نسخه ایست که از اصل نقل می کند، از طرفی از آنجا که در کتاب «ایقاظ» صدر حدیث را هم اشتباه ثبت کرده، اطمینان ما به نسخه اصل بیشتر می شود. صدر حدیث در کتاب ایقاظ چنین است: من حتماً در مصر منبری نصب می کنم: «لَأُبْنِينَ بِمَصْرٍ مَنبراً»، درحالی که در خود کتاب معانی الاخبار این گونه ثبت شده: من یقیناً مصر را هلاک می کنم: «لَأَكْبِينَ بِمَصْرٍ مُبِيراً» و چون در جمله بعدی نیز از خراب کردن دمشق سخن می گویند مشخص می شود که همین نسخه صحیح است: «وَلَأَنْقُضَنَّ دِمَشْقَ حَجْرًا حَجْرًا»، غیر از اینکه نصب منبر در مصر چه معنایی دارد، و آنچه با مصر سازگار می باشد، خراب شدن آن بواسطه ظلمی است که مردمش بر محمد بن ابی بکر کرده اند. و از طرف سوم اگر نسخه «یفعله» باشد باید ضمیر را مونث می آورد یعنی: «یفعلها» چون مرجع آن، هر چهار کاری است که حضرت فرمودند، و در زبان عربی، وقتی ضمیری به چند چیز برگردد حتماً باید مونث آورده شود.

ثانیاً بر فرض بپذیریم که متن نسخه، همانی است که اینها بیان می کنند، در این نسخه حضرت علی علیه السلام صریحاً زنده شدن خود را بعد از مرگ انکار

۱. متن کامل حدیث چنین است: عَنْ عَبَايَةَ الْأَسَدِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَهُوَ مُسَجِلٌ [مُسْتَكِبٌ] وَأَنَا قَائِمٌ عَلَيْهِ: «لَأَكْبِينَ بِمَصْرٍ مُبِيراً وَلَأَنْقُضَنَّ دِمَشْقَ حَجْرًا حَجْرًا وَأُلْخِرَجَنَّ النَّبُودَ وَالنَّضَارَى مِنْ كُلِّ كُورٍ الْغَرْبِ وَالْأَشْوَقِ الْعَرْبِ بَعْضُ هَذِهِ قَالَ قُلْتُ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَأَنَّكَ تُخْبِرُنَا أَنَّكَ تَحْيَا بَعْدَ مَا تَمُوتُ فَقَالَ هَيْهَاتَ يَا عَبَايَةُ ذَهَبَتْ فِي غَيْرِ مَذْهَبٍ يَغْفِلُهُ رَجُلٌ مِثِّي». معانی الأخبار، ص ۴۰۶-۴۰۷، ح ۸۲.

نموده‌اند، و این با انبوه روایات رجعت امیرالمؤمنین علیه السلام در تعارض است. و برای همین شیخ صدوق - تنها نقل کننده این حدیث - بعد از نقل آن می‌نگارد: امیرالمؤمنین علیه السلام در این حدیث با عبايه، و در حدیث قبل با ابن کَوَّاء به طریق تَقِيَّه سخن گفته، چون آن دو نمی‌توانستند اسرار آل محمد (از جمله رجعت) را درک کنند:

«قال مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه إن أمير المؤمنين عليه السلام اتقى عباية الأسدي في هذا الحديث و اتقى ابن الكواء في الحديث السابق لأنهما كانا غير محتملين لأسرار آل محمد عليه السلام»^۱.

البته بعضی پیروان احمد می‌گویند وقتی عبايه قابليت فهم این مطلب را نداشته و باید از او تقيه می‌شده، مگر امام مجبور بودند این کلام را به او بگویند و بعد با تقيه عوضش کنند؟ درحالی‌که این اشکال وارد نیست چون وقتی امام مطلبی می‌گویند برای نقل به دیگران می‌گویند، لذا اگر خود راوی ظرفیت نداشت از او تقيه می‌نمایند درحالی‌که این کلام توسط همان راوی بدست افرادی که می‌فهمند می‌رسد، و این همان حقیقتی است که پیامبر صلی الله علیه و آله بدان تصریح فرمودند: «رَبُّ حَامِلٍ فَقَّهِ غَيْرُ فَقِيهِ وَ رَبُّ حَامِلٍ فَقَّهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ»^۲. غیر از اینکه حضرت این حدیث را به شخص عبايه نگفتند که بعد بخواهند از شخص او تقيه کنند، بلکه عبايه می‌گوید: شنیدم حضرت چنین فرمود، یعنی حضرت داشتند این کلام را می‌گفتند که عبايه هم شنیده، پس این سخن در مجلسی گفته شده که چند نفر از جمله عبايه در آن بوده‌اند و فقط او نتوانسته درکش کند.

۱. همان.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۴۰۳، ح ۱ و ص ۴۰۴، ح ۲.

و چنین رفتاری در سیره ائمه متعدد دیده می‌شود؛ مثلاً امام صادق علیه السلام فرمودند: من آنچه در آسمان‌ها و زمین و بهشت و جهنم و هر چه بوده و هر چه خواهد بود را می‌دانم، بعد که دیدند این کلام برای شنودگان خیلی بزرگ آمد، فرمودند: اینها را از قرآن می‌دانم خداوند فرموده: در قرآن تبیان هر چیزی هست: «إِنِّي لَأَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا فِي الْجَنَّةِ وَأَعْلَمُ مَا فِي النَّارِ وَأَعْلَمُ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ قَالَ ثُمَّ مَكَثَ هُنَيْئَةً فَرَأَى أَنَّ ذَلِكَ كَبُرَ عَلَى مَنْ سَمِعَهُ مِنْهُ فَقَالَ عَلِمْتُ ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ»^۱.

ثالثاً حضرت علی علیه السلام تمام این افعال را با تاکید - و استفاده از نون مشدد مؤکد - به خود نسبت می‌دهند: «لَا تَيْنَنَّ ... لَا تَقْصَنَّ ... لَا تُخْرِجَنَّ ... لَا سَوْقَنَّ»، پس چطور معقول است که در پایان بگویند منظورم خودم نبود؟! لذا باید پذیرفت که در پایان تقيه کرده‌اند.

رابعاً پیروان احمد که خبر واحد را حجت نمی‌دانند چگونه در جاهای مختلف به روایات بی سند یا منفرد استدلال می‌نمایند.

ب) به حدیثی از کافی تمسک می‌کنند که می‌گوید: زمانی که مطلبی درباره مردی از خودمان گفتیم، و آن مطلب در فرزندش یا فرزند فرزندش بود اعتراض نکنید: «إِذَا قُلْنَا فِي الرَّجُلِ مِمَّا شَيْنًا وَكَانَ فِي وَلَدِهِ أَوْ وَلَدِ وَلَدِهِ فَلَا تُنْكِرُوا ذَلِكَ»^۲.

غافل از اینکه:

۱. لعله نقل بالمعنى فان فى المصاحف «تبیاناً لكل شیء» أو كان فى قراءة تهم علیه السلام.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۶۱، ح ۲.

۳. همان، ج ۱، ص ۵۳۵، ح ۱.

اولاً این حدیث متواتر یا قطعی الصدور نیست و نمی‌تواند مستند اعتقاد قرار گیرد و در احادیث اهل بیت علیهم‌السلام نیز هیچ بیانی در مورد امامی گفته نشده که در فرزندش یا فرزند فرزندش اتفاق افتاده باشد الا آنچه از طریق واقفیه درباره امام کاظم علیه‌السلام رسیده است که امام صادق علیه‌السلام فرمودند:

«مِنَ الْمُخْتُومِ أَنْ ابْنِي هَذَا قَائِمٌ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَصَاحِبُ السَّيْفِ وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ علیه‌السلام»^۱ و: «ابْنِي هَذَا يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ علیه‌السلام هُوَ الْقَائِمُ وَ هُوَ مِنَ الْمُخْتُومِ وَ هُوَ الَّذِي يَمْلَأُهَا قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُ ظُلْماً وَ جَوْرًا»^۲ و: «وَ اللَّهُ ابْنِي هَذَا لَا يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَمْلَأَ اللَّهُ الْأَرْضَ بِهِ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُ ظُلْماً وَ جَوْرًا ثَلَاثَ أَيْمَانٍ يَخْلِفُ بِهَا»^۳.

و همین روایات، مستند واقفیه قرار گرفت. اما ظاهراً گفتن چنین بیاناتی از آن جهت بوده که امام صادق علیه‌السلام می‌دانستند بعد از ایشان دو انحراف بزرگ نسبت به دو فرزندشان اسماعیل و عبدالله افطح رخ خواهد داد، لذا با این تاکیدات می‌خواستند تمام توجه شیعیان را به فرزندشان موسی جلب نمایند، و از آن طرف برای جلوگیری از رخداد انحراف درباره امام موسی کاظم علیه‌السلام و توهم اینکه ایشان همان قائم است، احادیث مورد استناد پیروان احمد را نیز بیان کردند که اگر من گفتم موسی قائم یا صاحب سیف است ممکن است منظورم مردی از نسل امام کاظم علیه‌السلام باشد نه خود امام موسی کاظم علیه‌السلام.

هم‌چنان‌که خود امام رضا علیه‌السلام به همین قضیه برای امامت خویش استدلال نمودند:

۱. الغيبة (للطوسي) كتاب الغيبة للحجة، ص ۴۸.

۲. همان، ص ۴۸.

۳. همان، ص ۵۰.

«أَمَّا عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ جَلَّ وَعَلَا أَوْحَىٰ إِلَيَّ عِمْرَانَ أَنِّي وَاهِبٌ لَكَ ذَكَرًا فَوَهَبَ لَهُ مَرْيَمَ، فَوَهَبَ لِمَرْيَمَ عِيسَى، فَعِيسَى مِنْ مَرْيَمَ... أَنَا وَ أَبِي شَيْءٌ وَاحِدٌ»^۱.

لذا این احادیث مربوط به امامان دیگر و حضرت قائم موعود علیه السلام نیست بلکه منحصر به امام موسی علیه السلام و در جهت مقابله با استناد واقفیه به احادیث قائمیت ایشان صادر شده است.

ثانیاً این حدیث و شبیه آن درباره مطالبی سخن می‌گوید که به عنوان معیار شناخت معرفی نشده باشد چون رخداد بداء در چنین مطالبی باعث گمراهی افراد می‌گردد، درحالی‌که خروج امام حسین علیه السلام در زمان امام دوازدهم علیه السلام معیار شناخت امام دوازدهم علیه السلام از مدعیان دروغین است.

توضیح آنکه: گاهی می‌شود خدا یا حجت ایشان از رخداد چیزی درباره کسی با لفظی دو پهلوی خبر می‌دهند درحالی‌که مرادشان فرزند آن شخص یا فرزند فرزند اوست. مثلاً در صدر همین روایت آمده که خدا به عمران پدر مریم وحی فرستاد که من به تو فرزند مذکری عطا می‌کنم و او را پیامبر قرار می‌دهم، و همسرا و هم روی حساب همین خبر، جنین خود را نذر صومعه کرد که فقط پسرها در آن راه می‌یافتند. اما بعد از زایمان دید که فرزندش دختر است درحالی‌که بشارت خدا در مورد فرزند مریم بود یعنی فرزند فرزند.

خوب در این قضیه خدا فقط به عمران چنین خبری داد و عمران هم به همسرش گفت لذا وقوع بداء موجب گمراهی کسی نشد.

و اگر بپذیریم که - طبق نقل منفرد کتاب قصص الانبیاء^۲ - عمران این خبر را به عده ای گفته، باز چون تولد پسر برای عمران، معیار شناخت حق

۱. رجال الکشی - إختیار معرفة الرجال، ص ۴۶۶، رقم ۸۸۵.

۲. قصص الانبیاء علیهم السلام (لراوندی)، ص ۲۱۵.

از باطل قرار داده نشده - زیرا نبوت عمران ثابت بوده، و حامله شدن همسر پیرش نیز به اعجاز الهی رخ داده - وقوع بداء در این وعده باعث گمراهی نبوده، و آن دسته نیز که با تولد مریم قائل به کذب عمران شدند کسانی بودند که از قبل گمراه بودند و به اعجاز ایمان نداشتند و الا همین که عمران خبر از حامله شدن همسر پیرش داده بود و او هم به اذن خداوند باردار شده بود برای تصدیق عمران کفایت می‌کرد.

اما اگر خدا یا حجت او مطلبی را به عنوان معیار شناخت چیز دیگر معرفی کنند ولی مرادشان مطلب دیگری باشد، این باعث گمراهی تمام کسانی می‌شود که آن معیار را شنیده‌اند، و چنین چیزی از خدای متعال معقول نیست و خدای حکیم باعث گمراهی بندگانش نمی‌شود.

ثالثاً همانطور که گفتیم، این مربوط به جایی است که خدا یا حجتش با لفظی دو پهلوتکلم کرده باشند مثل لفظ فرزند که شامل نوه هم می‌شود، نه جایی که لفظ دارای یک معنای صریح است مثل موضوع مورد بحث که می‌فرماید: حسین علیه السلام در زمان حجة بن الحسن علیه السلام رجعت می‌کند.

رابعاً این حدیث درباره موضوعی سخن می‌گوید که ما مستقیم از خود حجت خدا بشنویم - مثل عمران^۱ - که چون به امامت و عصمت ایشان یقین داریم، اگر در فرزند یا نوه اتفاق افتاد می‌پذیریم، نه سخنانی که برای نسل‌های بیش از هزار سال بعد گفته شده است. زیرا همانطور که گفتیم، اراده خلاف ظاهر در آنها یا رخداد بداء در این سخنان موجب گمراهی انسان‌ها می‌شود. خامساً تمام روایاتی که درباره بداء وارد شده، مربوط به موضوعاتی است که در زمان همان حجت یا کمی بعد از او رخ داده نه هزاران سال بعد، مثل بداء

۱. خدا به عمران نبی خبر دادند و عمران نبی هم به همسرش یا مردم خبر داد.

درباره ذبح اسماعیل، بداء درباره امامت اسماعیل، بداء درباره امامت محمد پسر امام هادی علیه السلام^۱.

سادساً بداء در اموری رخ می‌دهد که از حتمیات نشده باشد درحالی‌که قائم موعود بودن امام دوازدهم علیه السلام از محتومات درگاه الهی است چون این حقیقت را در جاهای مختلف ثبت نموده اند، از جمله بر ساق عرش^۲ و صحیفه نازله^۳.

نکته ۲۵) ادامه خلافت

این روایت می‌گوید: خلافت و وصایت به امام دوازدهم علیه السلام ختم نمی‌شود بلکه بعد از ایشان در ۱۲ مهدی ادامه می‌یابد، ولی در روایات دیگری تصریح شده که امام دوازدهم علیه السلام خاتم الاوصیاء و کسی است که وصایت و خلافت به او ختم می‌شود، از جمله سه روایتی که شیخ طوسی در همان کتاب غیبت ثبت نموده است:

الف: امام دوازدهم علیه السلام فرمود: من خاتم اوصیاء هستم که خدا به واسطه من بلاء را از اهل و شیعه من بر می‌دارد: «أَنَا خَاتَمُ الْأَوْصِيَاءِ وَ بِي يَدْفَعُ اللَّهُ الْبَلَاءَ عَنْ أَهْلِي وَ شِيعَتِي»^۴.

ب: امام عسگری علیه السلام به فرزندشان فرمودند: تو وصی من ... و خاتم اوصیاء ائمه طاهرین می‌باشی:

۱. البته رخداد بداء در همین موارد هم توهمی بیش نیست و ما در کتاب طریق الهدایه به تفصیل باطل بودن اینها را توضیح داده ایم.

۲. کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص ۱۱۷ و ص ۱۵۳ و ۱۷۰، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۵۸، الفضائل (لابن شاذان القمی) ص ۱۵۸.

۳. در بحث حدیث لوح و نیز وصیت کتاب سلیم بررسی شد.

۴. الغیبة (للطوسی) کتاب الغیبة للحجة، ص ۲۴۶، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۴۱، ح ۱۲.

«أَنْتَ وَلَدِي وَوَصِيِّي وَأَنَا وَلَدُكَ وَأَنْتَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَنْتَ خَاتَمُ الْأَوْصِيَاءِ الْأَيِّمَةِ الظَّاهِرِينَ وَبَشْرِيكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَسَمَّاكَ وَكَتَبَكَ وَبَدَّلَكَ عَهْدِي إِلَيَّ أَبِي عَنْ آبَائِكَ الظَّاهِرِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْبَيْتِ»^۱.

ج: پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: ... بعد از حسن، مهدی است که خاتم صاحبان ولایت می باشد:

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ آمِنًا مُطَهَّرًا لَا يَحُزُّهُ الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ فَلْيَتَوَلَّكَ وَ لِيَتَوَلَّ بَيْنَكَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى وَ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا وَ الْحَسَنَ ثُمَّ الْمَهْدِيَّ وَ هُوَ خَاتَمُهُمْ»^۲.

و در مختصر اثبات الرجعه آمده: بعد از حسن فرزندش حجت قائم است که خاتم اوصیاء و خلفاء من می باشد او انتقام مرا از دشمنانم می گیرد و زمین را پراز عدل و داد می نماید:

«... ثُمَّ ابْنَهُ الْحَجَّةَ الْقَائِمَ، خَاتَمَ أَوْصِيَائِي وَ خُلَفَائِي وَ الْمُنْتَقَمَ مِنْ أَعْدَائِي الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»^۳.

نیز در زیارتنامه های متعدد آمده:

الف) دعای شب ولادت امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ: «اللَّهُمَّ بِحَقِّ لَيْلَتِنَا وَ مَوْلُودِهَا وَ حُجَّتِكَ ... اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَيَّ خَاتَمِهِمْ وَ قَائِمِهِمُ الْمَسْتُورِ عَنْ عَوَالِمِهِمْ»^۴.

۱. همان، ص ۲۷۳.

۲. همان، ص ۱۳۶.

۳. به نقل از کتاب سلیم بن قیس الهمالی، ج ۲، ص ۶۲۷.

۴. مصباح المتبجد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۸۴۳.

ب) «اللَّهُمَّ ... وَاتَّقَرُّبُ إِلَيْكَ بِوَلِيِّكَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَاتَّقَرُّبُ إِلَيْكَ بِالْبَقِيَّةِ الْبَاقِي الْمُقِيمِ بَيْنَ أَوْلِيَائِهِ الَّذِي رَضِيَتْهُ لِنَفْسِكَ الظَّيْبِ الطَّاهِرِ الْفَاضِلِ الْخَيْرِ نُورِ الْأَرْضِ وَعِمَادِهَا وَرَجَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَسَيِّدِهَا الْأَمِيرِ بِالْمَعْرُوفِ النَّاهِي عَنِ الْمُنْكَرِ النَّاصِحِ الْأَمِينِ الْمُؤَدِّي عَنِ النَّبِيِّينَ وَخَاتِمِ الْأَوْصِيَاءِ النَّجَبَاءِ الطَّاهِرِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ»^۱.

ج) «السَّلَامُ عَلَى وَارِثِ الْأَنْبِيَاءِ وَخَاتِمِ الْأَوْصِيَاءِ، السَّلَامُ عَلَى الْإِمَامِ الْمُتَنَزِّلِ وَالْغَائِبِ الْمُشْتَهَر... أَشْهَدُ أَنَّكَ وَالْأَئِمَّةُ مِنْ آبَائِكَ أَيْمَتِي وَمَوَالِي»^۲.

د) «سَلَامُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ وَتَجَبَّاتُهُ وَصَلَوَاتُهُ عَلَى مَوْلَايَ صَاحِبِ الزَّمَانِ ... وَخَلَفِ الْحَسَنِ ... السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَاتِمَ الْأَوْصِيَاءِ وَابْنَ خَاتِمِ الْأَنْبِيَاءِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُعَزَّ الْأَوْلِيَاءِ وَمُذِلَّ الْأَعْدَاءِ»^۳.

همچنین در اثبات الهداة روایت شده: خلافت و وصایت به حجت بن الحسن (علیه السلام) انتهاء می یابد:

«یا علی انا اولى بالمؤمنين من انفسهم ثم انت يا علی اولى بالمؤمنين من انفسهم ثم الحسن ثم الحسين ثم علی بن الحسين ثم محمد بن علی، ثم جعفر بن محمد، ثم موسی بن جعفر، ثم علی بن موسی، ثم محمد بن علی، ثم علی بن محمد، ثم الحسن بن علی، ثم الحجة بن الحسن الذي تنتهي إليه الخلافة والوصاية ويغيب مدة طويلة، ثم يظهر ويملا الأرض عدلا وقسطا كما ملئت جورا وظلما»^۴.

و نیز مرحوم حر عاملی تصریح می کند که احادیث معتبر و روایات صحیح متواتر صراحت دارند که امام دوازدهم خاتم الأوصیاء و خاتم ائمه و خاتم

۱. همان، ج ۱، ص ۳۲۸.

۲. المزار الکبیر (لاین المشهدی)، ص ۵۸۹ - ۵۹۰، المزار (لشهاد الاول)، ص ۲۰۸.

۳. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹۹، ص ۸۵.

۴. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۲، ص ۲۳۴ ح ۸۱۲.

خلفاء می باشد:

«إن الأحادیث المعتبرة و الروایات الصحیحة المتواترة صریحة فی حصر الأئمة فی إثنی عشر عليه السلام و أن الثانی عشر منهم خاتم الأوصیاء و الأئمة و الخلفاء»^۱.

بله پیروان احمد بصری می گویند: امام علی عليه السلام نیز خاتم الأوصیاء نامیده شده اند؛ پس خاتم به معنای پایان دهنده نیست، بلکه به معنای زینت اوصیاست.

اما غافل از آنکه اگر معنای پایان دهنده را از کلمه خاتم کنار بزنیم، پایان دهنده بودن نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز زیر سوال می رود زیرا تنها لفظ قرآنی درباره ختم نبوت، همان خاتم النبیین صلی الله علیه و آله می باشد، لذا این سخن از بی اطلاع بودن آنها از علم لغت و اصطلاحات کلام نشأت گرفته است.

اینها از علم لغت بی خبرند؛ زیرا هر آشنا به لغتی می داند خاتم در دو معنا استفاده می شود: یکی انگشتر و یکی پایان دهنده. اما عرب، خاتم به معنای انگشتر را در معنای زینت استفاده نمی کند و الا معنای خاتم النبیین می شود انگشتر همه انبیاء، در حالی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تاج سر انبیاست نه انگشترشان. بلکه خاتم از ختم به معنای پایان گرفته شده و به انگشتر هم از آن جهت خاتم می گفته اند که پایان نامه های خود را با مهر نمودن توسط انگشتر اعلام می نمودند.

و همچنین از اصطلاحات کلامی بی خبرند چون خاتم الأوصیاء دارای دو اصطلاح است: یکی کسی که پایان دهنده سلسله وصایت انبیاست که حضرت علی عليه السلام می باشند و دیگری پایان دهنده سلسله اوصیای پیامبر اسلام که امام دوازدهم اند.

چکیده کتاب

حدیث وصیت تنها در یک کتاب و با یک سند وجود دارد. بعضی راویان حدیث وصیت نا شناخته و بعضی شناخته شده به کذب و جعل حدیث می باشند. مضمون حدیث وصیت منحصر به فرد است و در هیچ روایت دیگری نیامده است پس تواتر معنوی ندارد.

بعضی فقرات این حدیث با هم ناسازگار و متعارض است. فقرات متعدد این حدیث مخالف روایات فراوانی است که حتی شیخ طوسی در همان کتاب غیبت آورده است، از جمله اینکه ائمه و اوصیاء منحصر در دوازده عددند یا اینکه امام دوازدهم اصلاً فرزند ندارد یا اینکه مهدی های دوازده گانه همان ائمه علیهم السلام می باشند.

به گواهی مرحوم عاملی، طریق این حدیث شاذ بوده و متنش غریب و محتوایش غیر یقینی و مخالف روایات متواتر می باشد.

احتمال تقیه در این روایت می رود.

احتمال تصحیف «أبيه» به «إبنه» در آن وجود دارد.

طبق یک نقل بحارالأنوار، عبارت «فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ» نیامده که پایه استدلال احمد الحسن را ویران می‌کند.

ظاهراً این روایت درباره رجعت سخن گفته و ضمیر «إبْنَه» به امام حسن عسگری برمی‌گردد.

بر فرض که به متن این وصیت عقیده پیدا کنیم، این حدیث صریحاً اعلام می‌کند که وقتی وفات امام دوازدهم علیه السلام فرا رسید خلافت را به مهدی اول می‌دهد نه در زمان غیبتش که احمد الحسن ادعا دارد.

بر فرض که مهدی‌های دوازده‌گانه را بپذیریم، آنها فرزندان بلا فصل هستند بر خلاف ادعای احمد الحسن که خود را نسل پنجم از امام دوازدهم علیه السلام می‌شمرد.

خلافت مهدی‌های دوازده‌گانه با روایات خلافت بلا فصل امام حسین علیه السلام ناسازگار است.

امامت مهدی‌های دوازده‌گانه در روایت شیخ صدوق نفی شده و تنها به عنوان شیعیانی که مسئولیت خاصی ندارند معرفی شده‌اند.

اصول اعتقادات باید با بیانی روشن و واضح و با تواتر لفظی مطرح شود ولی حدیث امامت مهدی‌های دوازده‌گانه حتی تواتر معنوی هم ندارد و الا در طول تاریخ تشیع یک عالم شیعه پیدا می‌شد که این تواتر را فهمیده و به آن عقیده مند گردد.

بله بعضی مانند شهیدان محمد باقر و محمد صدر از مهدی‌های دوازده‌گانه سخن گفته‌اند اما نه به عنوان ائمه ۲۴ گانه زیرا آنها در کتاب‌های دیگر خود تصریح به حصر تعداد ائمه در ۱۲ نموده‌اند، از طرفی زمان این مهدی‌ها را بعد از اتمام دولت امام دوازدهم علیه السلام می‌دانند نه قبل از ظهور امام

دوازدهم علیه السلام. و این هر دو، نقض آشکار عقیده احمد الحسن است^۱. بلکه سید صدر در کتاب بحث حول الرجعة تصریح می‌کند که دلیلی بر التزام ما به امامت فرزندان امام دوازدهم وجود ندارد: «لیس لنا أن نلزم بصحة الأطروحة الأولى دينياً... فإن مقتضى القاعدة في مذهبنا على الأقل هو صحة الأطروحة الثانية بالخصوص لعدة وجوه».

حمد فراوان خدای را که به بنده کوچکش توفیق این خدمت را داد
تا در یک ماه رمضان نگاشته حاضر را تالیف نمایم و درود بی پایان
بر حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و دوازده وصی بر حقش و خاتم اوصیاء ایشان
حجت بن الحسن علیه السلام.

۱. المجتمع الفرعونی، ص ۱۷۵، السید محمد باقر الصدر، تاریخ ما بعد الظهور ص ۶۴۷، السید محمد صدر.

منابع

تذکر: تمام کتاب های ذکر شده، طبق چاپ نرم افزارهای نور، مورد استفادۀ قرار گرفته است.

۱. رجال الکشی - اختیار معرفۀ الرجال
۲. اعتقادات الإمامیة (للمصدق)
۳. العقائد الجعفریة
۴. مبانی تکملة المنهاج
۵. موسوعة الإمام الخوئی
۶. شرح الکافی-الأصول و الروضة (للمولی صالح المازندرانی)
۷. النهایة فی غریب الحدیث و الأثر
۸. سرور أهل الإيمان فی علامات ظهور صاحب الزمان عج
۹. التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن
۱۰. روضة الواعظین و بصیرة المتعظین (ط - القديمة)
۱۱. کشف الغمة فی معرفۀ الأئمة (ط - القديمة)
۱۲. الاحتجاج
۱۳. فضائل أمير المؤمنين عليه السلام
۱۴. الغیبة للنعمانی
۱۵. نوادر الأخبار فیما یتعلق بأصول الدین
۱۶. علم الیقین فی أصول الدین
۱۷. الشافی فی العقائد والأخلاق والأحكام
۱۸. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول
۱۹. الأمالی (للطوسی)
۲۰. فهرست الطوسی
۲۱. مقتضب الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر
۲۲. مائة منقبة من مناقب أمير المومنین و الأئمة
۲۳. بهجة النظر فی إثبات الوصایة و الإمامة للأئمة الإثنی عشر

٢٤. الإنصاف في النص على الأئمة الإثني عشر عليهم السلام
٢٥. حلية الأبرار في أحوال محمد و آله الأطهار عليهم السلام
٢٦. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات
٢٧. حلية الأبرار في أحوال محمد و آله الأطهار عليهم السلام
٢٨. عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآيات والأخبار والأقوال (مستدرک سيدة النساء إلى الإمام الجواد - الرضا عليه السلام)
٢٩. عوالم العلوم والمعارف والأحوال - الإمام على بن أبي طالب عليه السلام
٣٠. تنقيح المقال
٣١. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)
٣٢. وسائل الشيعة
٣٣. موسوعة طبقات الفقهاء
٣٤. منتهى المقال في أحوال الرجال
٣٥. شرح نهج البلاغة، ابن ابى حديد
٣٦. التوحيد (للصدوق)
٣٧. الخصال
٣٨. فضائل الاشهر الثلاثة
٣٩. معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرجال
٤٠. رجال النجاشي - فهرست أسماء مصنفى الشيعة
٤١. رجال العلامة - خلاصة الأقوال
٤٢. المعتمر
٤٣. بلاغات النساء
٤٤. تفسير القمي
٤٥. علل الشرائع
٤٦. الأمالي (للصدوق)
٤٧. قرب الإسناد (ط - الحديثه)
٤٨. المحاسن
٤٩. تهذيب الأحكام (تحقيق خراسان)
٥٠. إعلام الوری بأعلام الهدى (ط - القديمة)
٥١. إعلام الوری بأعلام الهدى (ط - الحديثه)
٥٢. منهاج البراعة فى شرح نهج البلاغة
٥٣. التحقيق فى كلمات القرآن الكريم
٥٤. لسان العرب
٥٥. المسترشد فى إمامة على بن أبى طالب عليه السلام
٥٦. كتاب العين
٥٧. تاريخ الطبرى
٥٨. مجمع البحرين
٥٩. الاختصاص.
٦٠. التفسير المنسوب
٦١. دلائل الإمامة (ط - الحديثه)
٦٢. بصائر الدرجات فى فضائل آل محمد صلى الله عليهم،
٦٣. جمال الأسبوع بكمال العمل المشروع
٦٤. من لا يحضره الفقيه
٦٥. تأويل الآيات الظاهرة فى فضائل العترة الطاهرة
٦٦. اثبات الوصية

٦٧. اثبات الرجعه، فضل بن الشاذان
النيشابورى
٦٨. مختصر كفاية المهتدى، السيد المير
لوحى
٦٩. الخرائج والجرائح
٧٥. مختصر البصائر
٧١. منتخب الأنوار المضيئة فى ذكر القائم
الحجة عليه السلام.
٧٢. تفسير العياشى
٧٣. الإيقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة
٧٤. معانى الأخبار
٧٥. الكافى (ط - الإسلامية)
٧٦. قصص الأنبياء عليهم السلام (للراوندى)
٧٧. كفاية الأثر فى النص على الأئمة الإثنى
عشر
٧٨. عيون أخبار الرضا عليه السلام
٧٩. الفضائل (لابن شاذان القمى)
٨٥. الغيبة (للطوسى) كتاب الغيبة للحجة
٨١. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد
٨٢. المزار الكبير (لابن المشهدى)
٨٣. المزار (للشهيد الاول)
٨٤. بحار الأنوار (ط - بيروت)
٨٥. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات
٨٦. الفوائد الطوسية
٨٧. المجتمع الفرعونى، السيد محمد باقر
الصدر
٨٨. تاريخ ما بعد الظهور، السيد محمد صدر
٨٩. الوصية المقدسة الكتاب العاصم من
- الضلال
٩٥. چهل حديث در مورد مهديين و فرزندان
قائم عليه السلام
٩١. الوصية والوصى أحمد الحسن
٩٢. عقائد الإسلام
٩٣. دفاعاً عن الوصية
٩٤. الوصية المقدسة الكتاب العاصم من
الضلال
٩٥. مع العبد الصالح